





الم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

برکات شهرت
بندی
عبدالله

در روز ۱۹ بهمن ۱۲۹۹
از آقای دکتر احمد نوری
معاونت

هو
به کتاب برج
روح الایمان من العیانت

مرحوم مغفور خست بهاں مرحوم

مررحمه العارضی
رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله الطاهیرین
وبعد اختلاف فرق در مذہب حق بدین دشت این کنه کار را
که بر شہ تحریر کشد معلومات خویش را که از بحر کتاب سنت در آورده
و با اخبار ائمہ معصومین موافق و پسند طبع ارباب دانش و دین است
و چون مطبوع طبایع فستد فی ملک این اثیم را ہم از این فاضلت
فیضی و از این افادت فایده تے تواند بود

قال سبحانه مَنْ يَنْفَعُ شَاعِرُهُ شَاعِرٌ لَمْ يَنْفَعِ شَيْئًا

شفاعت حسنه توحید و شرایط توحید است و شرط اعظم توحید
اثبات ولایت ائمه دین پسین است که پیوسته با حق بوده اند
و حق با ایشانست **قال تعالی یوم نذ عواکله اناس بنامهم**
در یوم الحساب هر فرقی را با پیشوای ایشان میخوانیم مقبول
از فرق فرقی است که به پیشوای حق گردیده اند **بالجمله**
توحید همان کلمه طیبه است که شجره طیبه را ماند در زمین وجود
ریشه دارد و در آسمان حقیقت میوه بار آورد **قابل حل** شانه
مسئل الدین یقیون فی سبیل الله کمال حبه انما یست بسبع سنبل فی کل سنبله
مائة حبه والله یضاعف لمن یشاء بذل مال در راه خدا دانه را
ماند که هفت سنبله بر ویاند و در هر سنبله یکصد دانه است
و برای آنکه که خواهد مضاعف گرداند و مضاعف نکردند
مگر برای دوستان خود که او تعالی را بیکو شناخته و بر اثر
شناسائی بیکو بندگی کرده و محبوب خداوند **مکان** **مکان**



چون محب خدائی خدایت یار است چون در معرض فناء
محبوبت مددکار است مراد از فنا نفس کشتن است
نه خویشتن بخون آغشتن چون نفس گشته نمرودی و گرنه
حسرت بردی **فیقول لکافر یا تسکت تراباً** موت
قبل از موت اشارت است باینکه آدمی زاده باید در حال
زندگانی برای سفر دور و دراز مرکب ترک هوی و هو
زاد و ذخیره بر دارد **کریمه ولا تحببن الذین قتلوا**
فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون که از قبول
بجهد و صغر خجسته خبر میدهد حیات جاوید مجاهد اکبر را
که مجاهد یا نفس مآره است **رجوع ببذل مال**
چون بذل مال را چنان اثر است پس چگونه باشد بذل علم
که مایه الاقنای افراد بشر است **قال رسول الله صلی الله**
علیه و آله لعلی علیه السلام لمن سجدی الله علی یدیک عبد آمن عباده



خیر لک قاطعت علیہ شمس من مشارقها الی مغربها

کم کشته را رهنمودن از جهانی بهتر است نظر باینکه جهان فانی است

و جزای آن جاودانی است **در بیان اعتبار بذل مال**

و نتیجه بذل علم بذل مال معاش شطام کیست و بدان

قوت بخشی جلد و لذت ماکول و مشروب چند دقیقه پیش نباشد

پس فسادش بید است بذل علم معاد صلاح پذیرد

و بدان قوت بخشی روح را و چون بعلم عمل زینت یابد خدا خود است

قال سبحانه و رضوان من الله کبر خشنودی خدا اکبر است

بحیث آنکه نتیجه عقاید صحیح و اخلاق حسنه و اعمال صالحه است

اما صحت عقیده حسن خلق و صلاح عمل منوط بخلوص هر یک

از اعمال و اخلاق و عقاید است یعنی باید هیچیک مشوب

بریا نباشد **فرمودند الرباء شجرة لا تثمر الا اشک انحنی و صلبها**

النفاق و قال للمرائی عند المیزان خذ ثواب عملک بمن اشکرک معی



ریاء و رختی هست که شرک خفی بار آورد و زاده قنیت
و چون میزان حساب برپا شود بریا کار خطاب آید پیکر
ثواب عمل خود را از انکوبان انبار کمر میبرد یعنی اعمال تو باطل
و نابود است **بالحمله** از اینکه در جمع معقول و منقول مدافعی رفته
و سیکو موافقی رخ داده است صاحبان عقل سلیم ادراک و معنی
مجال اعتراض نیست و اگر بر اثر عقل سقیم که زاده اصطلاح قوم است
اعتراضی رود از مخالفت آن عقل با کتاب و سنت فساد ظاهر
تواند شد بچنان عقل اعتماد کردن و آن را بهر فرمایش خدا
و رسول برابر داشتن سحر را ماند که با معجز هم تراز و نیست
ترازوی عقل و معقول فرمایش خدا و رسول است نه منبجات
هر بونقص قول **قال عز وجل** و ان اوهم الی سوت لیت لعنکوت
لو کانوا یعلمون از غیر خدا و رسول آموختن غیر خدا را دوست
گرفتن است بالمثل عنکوت را ماند که از لعاب خانه شد



و سودی نگیرد اکنون بعون الله بمقصودی پردازد

در بیان تمایز انسان از جمادات و حیوان ~~بدان~~

بدان نبات بحدب و مسک و مضم و دفع و نماء از جمادات ممتاز آمد

— حیوان بدوق و سمع و ششم و لمس و بصر از نباتات امتیاز یافت

— آدمی بعقل و نطق از حیوان ممتاز است **نیت**

بعقل آدمی بهتر است از دوآب و دوآب از توبه کرکونی صواب

بچشم و کوشش و دست و پا و اکل و شرب و جنبه و قبا فحاری نیست

چه حیوان هم پند و شنود و گیرد و دهد و خورد و نوشد

و جامه بکونی پوشد پس امتیاز تو از حیوان بمعرفت

و از افراد انسان بفرید آن است

قال سبحانه اولم یروا انّا خلقناهم من طین

مملّات یدینا انما مافهم لهما ما لیکون وذلّنا

لهم فیها سرگورهم و منها یا کلون و لعم فیها مافی

و مشارب فلا یشکرون



آیانی آدم ندیدند که بدست قدرت برای نشان
کاوه و کوسفند و شترپا فریدیم تا از هر نوعی بخور فایده
گرفته شکرانه بجای آرند

سگ نعمت فرع است که شناسی خداوند نعمت را
قَالَ تَعَالَى وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

یعنی از آفرینش جنیان و آدمیان الگو نه بند که
خواهم که از روی معرفت و شناسائی است

یا حکم بدلول کریمه و خَلَقَ لَكُمْ مَافِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا نمود که آنچه در آن است برابر آدمی زاده است

— بتأثیریکه آباء سبعمه را داده و تأثیریکه اهل است

بخشید موالید که کانه پیرورید تا از آنها فایده بگیرید



سیدی

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا توانی

بکف آری بغضت نخوری همه از بهر تو سرگشته

و فرمانبردار شرط نهاف نباشد که تو فرمان نبری

قال صلوات الله علیه و آله

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ وَرَكَّبَ فِيهِمُ الْعَقْلَ وَخَلَقَ

الْبَهَائِمَ وَرَكَّبَ فِيهَا الشَّهْوَةَ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ

فِيهِمُ الْعَقْلَ وَالشَّهْوَةَ فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ فَهُوَ

أَعْلَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَمَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ عَلَى عَقْلِهِ فَهُوَ

مِنَ الْبَهَائِمِ

ملائکه بقدر س قهری در نیافتند رتبه برتری را بهائم

بدنات فطر موافق نکردینز آدمی که به نیر در عقدر



طریق لاهوت گیرد بغایت شریف است و چون

در شهرت میرود با نهایت کثیف آن در خور مردی ناز ^{سعادت}

بر سر گذارد این مناسب سیوانی قبا ی شقاوت در ^{دارد}

اگر میوه سعادت چنید لباس عیش در بر است و شوق

بهشت بر سر است و شایسته آن محض است چون

شقاوت کزیند چشم حق بنیش کور است از درخ

بر سرش شور است و از نغم ابد مهور ^{بهشت} ساقی لایق

بهشت آید شقاوت قبا ی حجم است بجهنم در آید

خدا بکمال و اعمال بهشت بنشیند نه بکمال ^{چار} بکمال و

از او دارد حال و اعمال خود آری اگر بکمال ^{بهشتی} بکمال

بهشت بریند و اگر بکمال و اعمال دوزخیان دوزخ آورند

- هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت



قال حسنه

وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُمْ كَثِيرًا مِّنَ الْجِبِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ
لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
أُذُنٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّغَهُم
أَفْضَلُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

میفرماید دل داند و چشم بیند و گوشت

شنونده دادیم تا بدانش و شنش و حق شنوی درپوشند

حیاه سعادت و نیکبختی را که مناسب بهشتیانست

پس استعداد خود ضایع کرده قیای شقاوت و بدبختی

درپوشند که در خورد و دوزخیانست

در میان درخواست اهل دور
باز گشت بدینار



دوزخیان گویند پروردگار بدبختی بر ما غالب شد
که متابعت هوی نمودیم مارا باز کردان پس اگر کفر
و عصیان باز آئیم بر خودستم کرده باشیم قال اخسوا
فیها وَلَا تَكَلِّمُوْنَ خَلَابَ عَنَابِ این در رسد که در
و باز سخن بگویند چه سخنان ندارد این هنگام سود

نیت

دقیقه اگر قادر بر طاعت نینمودن آرزوی اعاد
نیمودن بدین دقیقه فساد مذموب جبریست
با حمله دوزخیان تنصیع استعداد و تغییر فطرت
اصلی مستوجب شدن عذاب بدی را

مولود

ز آنکه استعداد تبدیل و نبرد بودش از پستی و انرا فوت کرد



زود چو استعداد شدگان ^{سپهر} هر غذائی که خورد مغز ^{خست}

که بلا در خورد او افیون شود سکنه و پختیش افزون شود

قال سبحانه وَلَا تَلْقُوا يٰكُمُ الْتَهْلُكَةُ

اگر هدایت مراد نبودی نهی از مهالک نفرمود

نیست که فرمود راه فساد هر فاسد نبود

فَرَمَوْا إِنَّ اللَّهَ لَا يَفْعَلُ بَعَادٍ إِلَّا لَآ

وَلَا يُلَظِّمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

برای لذات فانیه از نعم آخرت چشم پوشیدند در حالتی

که بقاء آن و بقاء این و قضا بودند

مثال

معدودی از ارباب دانش بر اثر دانش بجا نمی بردارند

و بعضی با دانش بخلاف دانش مخالف آغازند



قَالَ تَعَالَى أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُ فَاسْتَحَبَّ
الْعَصَى عَلَى الْهُدَى

بصالح باطن و ظاهر نمود نفس را هدایت بفرمود
نپذیرفتند مدلول آن و تقوا این را لاجرم هلاک گردیدند
و بمقاد هَدَيْنَاهُ النُّجْدَيْنِ نجد خردش و معروف
بر هر قومی بنمود پس بسوء اختیار بسیار برگزیدند

قَالَ سِحْبَانُهُ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِهُمُ أَنْفُسَهُمْ

بر اثر غفلت فراموش کردند رب الغنم را پس
نفس ایشان فراموش کاریشانست و بجهت آنکه خدا را واد
ایشان را بخود و انداشت تا بعبه هوی بنجاک هلاک
خود و رساندند

مصادحت قراء سوء و مجالست هو سرستان و اهر ضلالت
برای هلاک تو بزرگتر ایست بر این در حال اتهم هر عقود و ضلالت

از هر غدا به شهر تر آن است که بخوار معقم باقیه سازد

و از هر عفا به سخت تر آنکه دل را بغضت در اندازد

فَطَبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

قَالَ صَلِّ سَاعَةً سَوَاءً عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ

لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

چون بغضت خانه دل درستی به است هیچ کاد

و نصیحت هیچ ناصح سودمند نیست

فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْقَوْمَ إِذَا

وَلَوْ أَمَدُّ بَرٍّ

اگر بغضت مردگان را ماند که شوان بدیشان سخنی

شنوایند و شنوائی که آن را هم که از تور و گردانه

یا حکمه آدمی زاده به نیرو و عقرب بنماید بر هر نوع

از حیوان شرافت قدر خود را



پایان عقل و نور محمدی که در اولیت و اثر یکسانند

مراد از عقل جوهر مجرد است که تمیز نیک و بد و حق
و باطل است و بدان عبادت حین کسب خیان^{ین} از
حیث کتی که حق بخواند و از باطل برماند و این امان
اول خلقت که در مقام طاعت برآمد پس بامرا^{سه}
اقبال نموده و ادبار فرمود باری سبحانه سوگند یاد کرد
که محبوب تر از تو نیافریدم و کمال خشم ترا در انگو
دوست دارم او را و فرمود امر و نهی و ثواب و عقاب من بتو
موکول است و این همانست که بنور پاک محمد ص^وا^{لله}
ما قول است نظر باینکه نور محمدی و مقدر در اولیت و اثر
یکسانند عقل کل نامند رسول را اخیست آنکه میدانند



محمد

حقیقت هر حق و حقیقت هر باطل را بخلاف ^{ضایق} سایر
که اگر اندک را بدانند از غالب غافلند

بنور عقل ممکن تمیز حق از باطل تواند بشرع ^{سحر}
جملگی صواب از خطا بدانند

از حکمت دور بود که فرق نگذارد از علمت بعید
که محسوم ندارد با علم از آن که بسعادت یا شقاوت
هر فردی داشت از هیچ فردی موافقت دروغ نه داشت
یعنی بر رسول ظاهر و باطن بر هر یک از نفوس نمودر است
و شقاوت **قَالَ سَجَانُهُ كَيْهْلِكَ مَنْ قَلَّكَ كَنْ**
بَلِيَّةٍ وَكَيْهِ مَنْ حَيَّ عَنْ بَلِيَّةٍ

پیت خوش بود که محاکم تحریر آید بمیان
تا سیه روی شود هر که در او غش باشد



اگر بعلم از لعقاب می نمودی و بدانش خورشواب نمی نمودی

خانه عالم برپا نمی نمودی و بجا هر خلق نفس می نمودی

اصحاب یمن را که در عالم در طریق طاعت گرفتند ^{بهشت}

بردی و اصحاب شمال را که راه مخالفت پسر دند

جهم پسر دی

عالم و عالم است یکی عالم غیب و خفاء که عالم قبول سعادت

یا شقاوت است و انرا در نام نهاده و برعکس را در نظر

نیست و ثواب و عقاب باری تعالی به تکلیفی که در عالم در

رفته بود مرتب نفرمود فقط علم الهی بدان محیط است

و اگر رسول میفرمود اصدی ندانستی که چنان عالم بوده است

و دیگر عالم نبود و عیان که محسوس است آنچه در عالم خفا

بود در این عالم ظاهر نفرمود از سعادت ^{قبر} زبردانان



سعادت فرموده از تفاوت عمر و یا به که امر تفاوت

بوده است چون از در طاعت و رایه کوئی از اصحاب

یابن است و چون از طریق منی نقییه کوئی از اصحاب

و کین است محاسن زیر کوید در عالم ذر نیکو به

قبایح عمر و کوید در انعام راه شمال پیموده یا حمله

به نیز عالم شود بنمایه حقیقت نهام غیب

و شود که عالم ذر کنایتی باشد از علم آفرین یا شریعت

یا تفاوت هر یک از افراد بشر اما سلامت و جمع آن

یعنی کویم عالم ذر بوده و علم از آن نیز بدان مظهر نموده است

از این تحقیق سر حدیث السعید سعید فی بطن أمیه و الشقی

شقی فی بطن أمیه بگویند هر دو چه مراد از تفاوت است

در بطن ام علم اوتها است بحال جنین که از راه شمال



یا اصحاب یسین

حکمت کریم اگر مرتج بیند از کرامت دور است
که در عطا فرق گذارد و چون مرتج بیند از عدلت مجور است
که استیزار از نیان بردارد بجهه آن داد که تمیز حق از باطل
توانند در همه آن نهاد که صواب از خطا دهند اگر
کثر از حد تمیز دادی عقرب شودی و اگر زیاده از حد
نهادی مار را در چه نام بودی

پادشاه عقل به سپاه دانش شریف است شاه بی سپاه
بی نهایت ضعیفست بفساد عالم سپاه عقرب خوار است
- پس عیال همواره بی لعل در غم و شوم است آنچه گوید
خطاست هر چه آورد بی بیاست



عقرب

عقل موافق در بدو بلوغ سلطان را مانده که سلطنت
برپا کرده و شکری فراهم نیارده. بغایت ضعیف است
- و چنانکه اندک اندک سلسله سلطنت مهیا دارد و شکری

از هر طرف گرد آورد به نهایت قوی و شیرین است
سلطان آخر همان سلطان اول است لیکن با سلسله

برتر است

ابوابش به علم از ملک برتر بود نه بقول که در میان عالم

بودند بتعلم همه شرافت خود نمود نه به نفس

که جمله مقدس بودند میان آنکه امتیاز افراد بشر
از یکدیگر بر مبرم علم ملک است نه عقل موافق

بدان امتیاز هر یک از افراد بشر از یکدیگر بر مبرم علم
و دانش است دانش و علم هرگز زیادتر شرفش بیشتر است



بِکَرَمِهِ إِنَّ الْكَرَّمَ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَكُمُ اَعْدَاءُ رَاقِ
اعراض نیست که گوید باری سبحانه اکرام عباد را بنیز تقوی خوا

صفت
تصمیم بر عدل عالم
و هر وقت

چه تقوی نتیجه علم و زاده دانش است و چون بر اثر

دانش نباشد بشکند پشت امام بلکه رسول را

فرمود اَلتَّقْوَى مَا يَنْفَخُ مِنْ عَيْنِ الْمَعْرِفَةِ

بِاللَّهِ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ كُلُّ فَرْقٍ مِنْ أَعْلَى وَهُوَ لَا يَحْتَاجُ إِلَّا

إِلَى تَصْحِيحِ الْمَعْرِفَةِ بِالْحُجُودِ تَحْتَ هَيْبَةِ ^{وَسُلْطَانِهِ} ۱۱

تقوی آبی است که از چشم معرفت جاری است و هر

فنی از فنون علم بدان محتاج است از حیث آنکه علمیده

مقدون بتقوی نیفتد چهارزان علم تو صدره بهر است

اما تقوی را جز تصحیح معرفت عاجز نیست و تصحیح آن

بدین است که در تحت هیبت سلطان الهی آن طبیعت



۱۱
در هوس را باب هم و ترس خاموش سازی

ماں صفت متقی

متقی انرا گویند که بغیب ایمان آورده و بر اثر
دش عبادت و بندگی بجا آورد و بر رسول و سنتی که ^{نهاد}

و آنچه گفته و خبر داده است موافق باشد از جمله طاعت و الامور

یعنی الله دین سپین است که فرمودند این شهر گشتی نوح است

که هر کس بر آن نشست نجات یافت و هر کس مخالف و بر

غرق گردید اینک است در حال وفات بکتاب و عمرت

حوالت فرمود نمود که رجوع کننده باشد از ضلالت

مصدون نیست یعنی اعم از آنکه رجوع باشد فقط یا باشد کتاب و عمرت

در بیان امتیاز علم و عمل

از علم آن نمود که از دین است نه چیز که مقتضای



جهل و کین است جهل را علم نام گذاری کین کشی را
دانش پنداری علم آنست که خدا داده و رسول نهاده است
- نه آنچه عمر و کعبه و زید بگذارده است - قال علیه السلام
أَمَّا وَاللَّهِ لَا يُصِيبُ الْعِلْمَ إِلَّا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مولوک

علم آن باشد که بناید بر راه آن باشد که بناید
جان جمله علیهاست این که بدان من کم در یومین

علم آنست که در بخشاید نه آنست که نه بناید در بین
کار جهل است که شکل پیش آرد در کشودن کار علم است
که شکل بر دارد وضع کتاب و عترت ازین است که پرامنه
نه بهر آنکه کوران نشینی فَإِنَّهَا لَا تَحْمِلُ الْإِبْصَارَ وَلَكِنْ

نمر



تَحَى الْمَلُوبِ الرَّائِي فِي الصَّدْرِ

کوری از خود است نه از خداست ناپیدا از رسول

منیت سه از هوی است هوی بردار تا راه پنی

هوس بریز تا بر سیر و دشمن نشینی

قَالَ تَعَالَى فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

مولوی

صیقل عقلت بدان دایست حق که بدان روشن شود و لرا در

صیقل را بسته ای بی نماز و آن هوی را کرده دود باز

کر هوی را بند نهاده شود صیقل را دست بگشاده شود

آن دل کاغذ غیبی به حله صورتها در آن حاصل شد

تیره کردی زنگ داد در نهاد این بودی چون فی الارض



ف و مملکت دل در موی پستی و صمدی و آب و آه

آن مرز بوم بر زبان و کفر و عتق است چون زام

نفس سلطان عتق سپاری بیست و نواح سحر و راز

قال تعالی قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها

عتق کوی فلاح و بر کار درایت است که طاعت فرما

خدا را در آنچه فرستاهم و رسول را بر آنچه نهاده است

- خست و خست از این است که می گفت کلام خدا را

در آنچه فرستادیم و رسول را بر آنچه نهاده است به ایال

الگو که بعلم و عمل در هر و فرع راه خلاف بود

و خلاف آنچه گفته گوید

بدان انبیاء و ائمه فلقه بگو و کلام شانه و بار



بجانه امر فرمود هر امتی را بپا بست پیغمبر خود اینجا که محبت

و طاعت پیغمبر عهد سبب خشنودی خداوند است

مخی لغت و الکار پیغمبر موجب آیه حفظ و غضب او تامل

در عبادت نگاه مقبول است که حفظ حرمت رسول

نموده و از جان و دل و تراد بر کمر بند الکار بعضی

اوامر و نواها را رسول شهر الکار تمام اوامر و نواها را رسول است

بجای آنکه مستریم که در این است

حکایت صالح و هود و عاد و ثمود

عاد و ثمود قوم بودند قور و در زمین چون می لغت

نمودند بر سر عهد یعنی صالح و هود را بر سر صانع

هلاک کردند **قال سبحانه** و فی عاد اذ آتانا

عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا جَعَلْنَاهُ



در قوم عاد آیتی است در انگاه که یاد را بر ایشان نهادم
تا هلاک سازد ایشان را بر چیزی که شکر آنکه

اورا فراموش نمود **قال تعالی**

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ فَعْتَوْا
عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الْمَلَأَةُ فَوَسَّوهُمْ نَارًا

و در ثمود عبرتی است پس از آنکه ناله صالح را شنیدند

ایشان را گفت تا سه روز از زنگار تمتع بگیری از روی

نحوت و غرور سخن اینجاب را بخیر نشنیده پس خدا

هلاک در گرفت ایشان را در حاکم نظر میکردند و گفتند

از جاسر بر خیزند و طلب کنند و در آن منع عذاب نماید

از ایشان اکنون این آیت نمود قوم صالح را است

بلکه هر منافق و طالح را است اگر طالحی تو هم نمود



دستور

و بھلاک نفس نابود اگر صالحی در بہشت مآور گزینی

و از درخت طاعت بر خورس روضہ رضوان بدین

گیر فردوس برین بارش بری

قَالَ غَرَضُهُ ^{سَنَن} اُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ^{لَدِي}

يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَالْه

مَا مِنْكُمْ إِلَّا وَكُهُ مَنَزِلَانِ مَنَزِلٌ فِي الْجَنَّةِ ^{مَنْزِلٌ}

فِي النَّارِ فَإِنْ مَاتَ وَدَخَلَ النَّارَ وَرِثَ أَهْلَ الْجَنَّةِ ^{مَنْزِلَةٌ}

برابر کتر در بہشت منزل است و چون کتر بہ فرج

بہشتیان بارش برند منزل او

رو بہ جہنم اگر بعلم ازل اجراء حکم نمود

کافر در بہشت منزل میتا نمود در ^{است} از عدل



که با طهر ناکفته را بفرانجته و کنه ناکرده را بدوزج کشند
و مَا رَبَّكَ بِالْهَلَامِ لِلْعَيْدِ

مثال انرا که خان دان بدوش خوش عقابش کنی

- و پیش از خیات بپندار خود چو پیر نزنه تکلف دار

سازر تا خیات ظاهر سازد و دستش دای تا نخت

آغازد قصص قبر از خیات روایت و ظاهر بکلام العید

هر پیش عورت کردن
کار خرد نیست

قال جل شانہ

وَإِذَا أَسْرَدْنَا أَنْ لَهْلَيْكَ قَرِيَةً أَمْرًا مَرِيئًا فِيهَا

فِيهَا مَحْقٌ عَلَيْهِمَا الْقَوْلُ فَذَخِرْنَا هَاتَيْنِ مِيرًا

چون اهر قریر را با طهر داشته و اراده

الاکش ن فسه بودیم بنزیر کان قریه را

بطاعت خوانیم از در محاففت در آمد سنه



در آمدند لاجرم عقاب و جبهه پس ملاک کریم

ایشان را **قال عز و عدا**

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا أُمِّلَ لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ
أِنَّمَا أُمِّلَ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ

کفار و کفری پرستان بگمان کنند مهلت دادن بایشان را

خیرالشیانست غافل از آنکه مهلت دادن برای آن

که ظاهر و زیادت کنند خبث باطن و سوء سیرت خویش را

- و عاقبت عقوبت دامن گیر است

بوالعجب آنکه پندارند نعمتی که خدا داده است بحیث اکرام

ایشانست و غافل از آنکه اکرام منوط بتقوی پس

مزید نعمت برپس استدرج است

رجوع بعلم و بیان آنکه حقیقت علم



آنست که ما خود از کتاب خدا و سنت
رسول الیه باشد و هر گونه قواعد که
مردم در یافتند علم نیست بحیث آنکه
موجب فوز و فلاح شوند بود

پس هر چه هر کس از خود در آورد یا از غیر خاندان^{است}
کرد آورد نیکو نام داشت و اثر جمل و دوا^{ست}
نیست نه است قرآن بحری عقیق است که در آن کوهرها
گذارد و جوهرها بجا داده اند غواصی که در آن دریا
غوص دارد و از آن بحر جوهر و کوهر بردارد هر جوهر^{شیر}
ضیاء داده و هر کوهرش را ایند قیمتی نهاده است
کوهر مرد دینی است که از بحر کتاب در آورد جوهر^{ست}
نزهت است که از دریای سنت بدست آورد هر کس



در غیر آن دریا غوص دارد کی کوهر بردارد و چمن در سوا
آن بحر قدم گذارد جوهر از کجا بدست آرد جوهر در خزان
رست است در غیر آن که تواند بود کوهر در خزان
طهارت است تحصیل از سواي آن را چه سود

قَالَ الْبَاقِر عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَّا وَاللَّهِ لَا يَصِيبُ الْعِلْمُ
الْاَلَامَاتِ اَهْلٍ بِتَفْوِزٍ عَلَيْهِمْ جَبْرِئِيلُ

اما که از غیر آن دریا دُر بردارند و درندارند کسانیکه
از سواي آن خانواده علم آموزند معدن علم از کف داده
علم از کجا آرند عمل که از آن علم نخبند و نابود است
- ثم که از آن شجر خردی شود وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا
كَسَبُوا يَتَّخِذُونَ اَلْظَّالِمَ مَاءً حَتَّىٰ يَصْلَاهُ لَعْنَةُ رَبِّهِمْ
مَشْنَأًا كَرِهُوا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا
سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا سِوَا



و چنانچه نزدیک آید پند که سر است

با کمال با عتقادیکه بعقل و علم صراطی داشت
و اگر داشت معادن عقل و علم یعنی آل عصمت پس
بکیفر کفران رخسار ضایع و ریاضات نابود است

قال سبحانه

مَثَلُ كَلِمَةٍ خَيِّثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ

الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ

عنت خدای را غر و جبر همچنانکه درخت وجود هوی پرستان را

بصر صحو داشت بزودی از پنخ و بن بر میکند بر میکند

پنخ و بن بدعت و باطل را تا در زمین طبعیت و اقرار غایب

کفایت با طهر و علوم با طه با مثل نقشی را ماند که بر آب است

قال يا كَسِيسُ الْمَرْبُوتِينَ عَالِيَهُ يَأْكِلُ مِنْ أَخَذِيهِ



عَنِ الرَّجَالِ إِذَا لُتُّهُ الرِّجَالُ وَمَنْ أَخَذَ دِينَهُ عَنِ الْكِتَابِ
وَالسُّنَّةِ نَزَلَتْ بِالْجِبَالِ وَلَمْ يَزَلْ

علم آنت که خدا و رسول بدهند نه آنت که نفس
و شیطان بدهند إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ

رَبِّي قَالَ تَعَالَى
لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ

شیطان که بخود پی رانده شرح بر ای عبادتس عمر حاوید
درخواست تا وقت معلوم او را زندگان بخشید
قَالَ فَمَا آخُوْتُكَ لَأَقُودَنَّ لَكَ حَتَّى يَمُوتَ الْمُسْتَقِيمُ
ثُمَّ لَا يَبْقَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ وَهِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ



أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ
گفت پروردگار بجای آنکه مرا همراه کردی فرزندان آدم

بکید و مکر باطل در اندازم از پیش آیم پشیمان را در کار
آفت است سازم از پس آیم بخیر در اندازم از آفت
آیم زینت و هم شبه و ضلالت را از چپ آیم جلوه
بخشم لذات فانیه را تا شهوات بر دلها غالب آید و ثبات
پیشتر را سحر گذار

قَالَ لَصَادُقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَيْمَنُ بِالْإِسْلَامِ

بِالْوَسْوَسةِ مِنَ الْعَبْدِ لِأَنَّ قَدْ عَرَفَ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَاسْتِغْنَاءِ

بِأَمْرِهِ وَسَكْنِ الْإِنْفِهِ وَنَسَى الْإِلَهَ عَدُوَّهُ

شیطان بر فرزندان آدم دست نیابد مگر آنگاه که از یاد

خدا غافل گردند و در او امر گستی کنند و بنوا بر سر دارند



و فراموش کنند طلاع اوقات را بر کارهای نهانی

قال تعالى

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ

هر آنکه از یاد روزی بخش اعراض جوید شیطان بر او

جگاریم که مونس و قرین اوست

شیاطین انسی در اغواء و ضلال منظر هر شیاطین چنین

باشند چون تو را بهوی پرستی مایل غنبد ^{در باب}

همنانند و در بهوی پرستی همستان ^{ملین} إِنَّ اللَّهَ

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ مَّصْرَعِ كَنَدَمِ عَنِسِ بَاهِمِ عَنِسِ ^و

بواجب آنکه کم گشتگان با هم کم گشته پندارند

هدایت یافتگانند با یکدیگر شیطان نفس اماره

چنان جلوه دهند بپهر و خطار که خطار صواب پندارند



و باطل را حق شمارند این الدین اسرقت و اعلیٰ آفتاب ^{هم}
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى السَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ ^{و مَلَأَهُمْ}

قال الباقى عليه السلام

ليس عند احد من الناس حق ولا صواب ولا احد ^{من الناس}

يقضى بقضاء حق الا ما خرج منا اهل البيت فاذا

تشعبت الامور فالحكام منهم والاصواب ^{عليهم}

حق و صواب فقط در نزد اهل بیت عصمت است و حق حکم

نمایند مگر انکوار آن خانواده فراگرفت ^{و همه خلافت}

بید آید و کارها شعبه شعبه شود صواب در طرفه است

که معالم دین از پیران کونین علیه السلام بگرفته ^{لف}

بخلاء در افتاده اگر چه نهاد دو دو فرقه است

پس گوئیم حق و صواب آنست که خدا فرستد



فرا گرفت

پایان تقوایین امر دین بر رسول الله و
کذا هشتن رسول در میان امت فقط
کتاب و عمرت را تا از تمسک بر دو
از ضلالت برهند

بدان چون باری سبحانه پیغمبر خود از همه حیث مکمل
داشت امر دین بدو بکشد است فرمود ما اتکم الرسول

فَخَذَوْهُم مِّنْهُمْ فَانْتَبَهُوا

کتاب و عترت را تا از تمسک شقیین از ضلالت ایمانند

وضع ثقلین در میان آتش و دلائل کند که تمسک بغیر ثقلین موجب ضلالت است و

آرد تمک و غیر ثقیلین در حالیکه غیر ثقیلین مخالف باشد ۲ اما کتاب از زبان نباشد

دولت گنبدی ایلیک با افراد کا ہے

تا چنان سازد مراد الهی را اما کفایت عترت را بداند نشان
همه باطل نممودند پس عترت بتین کتاب و کتاب
میزان صحت قول عترت است

اگر مردم بدانش خویش طریقی سعادت سپردند نیل را
نبودی و اگر کتاب کافی بودی و صبی و قیم معین نفوذ

فرمودند من مدینه علم و علی باب علم است

یعنی آن را که علم باید از در علم دراید پس بخیرد

امردین مکران پیرالمومنین و اولاد طاهر صلوات الله علیهم ^{جمعین}

پس لغوا صی زبان پاک آل عصمر بقدر کفاف و حاجت

درمای دانش حکمت از دریای کتاب تنبیهت پرورش

بد بخت ترا نکو از آن بی بهره تر است



اما ختصاص این امر با ولی الامر بحیث موافقتی است
که در عالم نورانیت و ظاهر با رسول و شهود ^{بقین} و از سزا
و لا حقین بسکس را مجال آن نبود تا بدان انداز حفظ ^{کند}
دین خدا و شرع رسول را پس بحیث آن موافقتی ^{سجانه} باری
ستماع کرانهای علم و حکمت را که از هر چیزی نفیس تر بود
بدیشان بذل فرمود و حفظ دین خود رسول بدیشان بگذرا ^{شت}
از عادت مجرب است که چون محب را قبح داند آنچه را که

دوست دارد بدو بگذارد

قال تعالی و لقد ^{مثله} عبدك الطغی حتى جعلك
فرمودند نحن امثال الله العلیا

یعنی او تعالی را برتر از ما آیتی نیست و خدا شناس کاتبان
خدا را قال امیرالمومنین علیه السلام



مَنْ أَحَبَّ اللَّهَ أَعْلَاهُ اللَّهُ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ مَلَائِكَةٍ وَمَلَكٍ

هر انکوه دارا دوست دارد چنانکه شرط دوستیت

خدا می سبحانه بر او بخشاید هر چیزی از عالم ملک و ملکوت

پایان آنکه محمد و آل محمد صلوات الله

علیه و علیه السلام اسجاد و ساجده

سعادت و شقاوت منقطع موجود است

بدان طرح بناء معموره جهان و قرار آفرینش کون

و مکان از این بود که دوست داشت بشناسد

وجود اقدس را که در خزانه خفا بود

قَالَ تَعَالَى مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِي

داود علی نبینا واله علیه السلام گفت ای خدای من آنچه



روی پافیدی خلاق را فرمود کج مخفی بودم برا
معرفت خلق نمودم بر اثر مراد گویم عارف تر شریفتر
و شریف تر محبوبتر است جاہل و غافل با قدر تر و مقدرتر
مبغوض تر است مثال

هر اگو منظورت سیکوتر مراعات کند از همکنا نش شریفتر
شماری و پایه قدرش برتر گذاری و از هر کس محبوبتر است
- بخلاف اگو بغفلت و غرور مخالفت اندیشد بضعف
خلاف مبغوض و بشدت خلاف مبغوض تر و از هر کس مقدرتر است
در بیان تشریح لولاک لما خلت الاطلا
باری سبحانه پیش از ایجاد عالم افلاک بعلم از لایست
- وجود محمدی صلوات الله علیه و آله مستقلا پای بدایت
معرفت و محبت اولیای خواهر نهاد و در هر عالم در مقام



که بطاهر قبل از آن بزرگوار قدم بعرضه ظهور بنهاد اند

اولوا الغرم از رسل نوح و ابراهیم و موسی بن عمران
و عیسی بن مریم محمد مصطفی است صلوات الله علیه و علیهم
ایشان را از این حیث اولوا الغرم گویند که هر یک ^{در} منهاج
آورده و از نوایندی بنهاد است و لاحق ایشان غم نموده
ترک منهاج و شریعت سابق را نظر بانکه منهاج و شریعت
کامل تر و بحال مردم عهد مناسب تر بود بخلاف آنکه
منهاج و شریعتی نیافریده یا غم ننموده باشد ترک شریعت
و منهاج رسول سابق را چنان سحر لا محاله بشریعت
و منهاج رسول اولی الغرم عهد خویش است شریعت
و یقین و لوط که بشریعت ابراهیم غم کردند ایشان را



منهاج و شریعتی جداگانه نبود یا داود که با داشتن کتاب
چون زبور غم نداشت برکن منهاج و شریعت موسی علیه السلام را
- بر اثر این مطلب گوئیم شریعت اولی انعم از شریعت
سخن در این است که بدانیم از اول انعم کدام شریعت
و منهاج و شریعت کدام کاملتر است

بدان نسخ دینی بدین دیگر رجحان ناسخ و ثمة
حاصل است از حکمت دور است به سبب سبب و اگر دارد
از دانش بعید است بکامل کاملتر از منسوخ دارد
و همچنین است نسخ آتی یا حکم بایت و حکم دیگر
انچه را که از آیات منسوخ است معقول بشهرت و صلاح
خواهر بود و اگر بعضی از نواح مناسب تر و آسان تر



باشد مانند سب تر و شتر تر نیست

قَالَ سِحَانَهُ مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا نَأْتِي
بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا

باری تعالی عباد را در حال عبادت بتوجه پست ابرتر

مكلف نموده پس بتوجه کعبه امر فرمود در اثر که توجه

به رب یک اخیست صلاح و سهولت یکسان بود پس به نسخ

آیتی بمثل آن آیت و نسخ حکم بمثل آن حکم فقط استخوان

عباد منظور است تا گیرند هر که پروانه بود

یا حکام بعقد و نشر رسول اکرم از جمیع پیغمبران اولی الامر

شریفتر و دیشناسخ ادیان کاذب است و حدیث

لا نبی بعدی اشارت بخاتمیت رسول و کمال دین است

یعنی مراد الهی از وضع ادیان دین اسلام بوده و بمرد



وضع دین نموده و چون بحال رسید بدان قضا کرد

فرمود پس از فرزند هفتم بر بصره و جود نیاید تا دانی که

از این دین دین نیست چه اگر فرض شود که بهتر از دین

اسلام دینی تواند بود بحیث لطف ارشاد لازم بود

و هر آنکو وسیله راه بودی کور خاتمیت بر بود

مثال

سلطان چمن مملکت متخیر نمود که اهران وحشی صفتند

لامحاله بر ایشان حاکم بجار و بوسیلت حاکم آئنی

بگذارد که اندک من سب حلقه و طبایع مردم است چون

اندک قوام در آئین فیه شود که فراموش سازند بعض

عالم و شبانه و عهد جاوید را پس حاکم و انانیت

تا بتدیرش بهتر تربیت گیرند و بتدریج سکو تراست



و چنانکه استعداد مردم کامل شد و قایل گردیدند انجام تمام
مقاصد سلطان و پس دستور اعظم را که از جهات دانا

و از صلاح بمقاصد سلطان پیاپی ترست بفرستد تا بتدریج

علم و عیال جاری دارد تمام مقاصد سلطان را و چنانکه بتدریج

او امر و احکام سلطان بنمود سلطان را رسد که گوید در این

روز آئین خود کامل فرمودم و نعمت تربیت تمام شد

- دستور من از شما در قیام دستور است

و دستور اعظم را هم را که گوید پس از من حکم بر شما بخازد

یعنی قهقار شود باینکه که من نهاده ام

قَالَ سَيَاغَا نَهَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ

عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا

چون بود مسعود محمد صلوات الله علیه و آله است



اقتتام یافت و دین حق بتدریج کمال کرده و بر

حفظ دین بر گزیده ابرامو نشان علیه السلام را و انرا خلافت

بدو بگذشت فرمود در این روز دین را از کافران

و نعمت خود بر ثواب تمام رسانیدم خوشنودم بآنکه

اسلام را بر پا دارد

بر اثر این مبارکه گوئیم بعد از واقعه خم غدیر نصرت ^{سنت}

نقصی در دین نماند مگر آنکه بحال متبدل شد پس بنا

برینر که تا قیامت محتاج الیه است باشد^۲ و فرمود

دین کمال نکرده و العباد با سه امر عصبه مستلزم ^{است} بکمال

- و اگر محتاج الیه نبود که فرمود ^{است} بکمال را چه فایده

که بفرض و خیال محتاج سازند عباد را بچیزیکه

خدا محتاج ننموده است



و این حضرت آقا محمد مصطفی علیه السلام است
و این روز روز غدیر است

قَالَ تَعَالَى فِيهِ تَبَيَّنَ كُلُّ شَيْءٍ

لا محالة مکتوب است لایمان هر چیز شریک است لیکن نظر

بقصود عقول مردم نصب خلیفه فرمود تا از خلیفه اله

فرا گیرند و چون از امام بگیرند باب علم بر مخالف

مسدود است

در بیان مرفوعات است

بحکم عقود و ثمر از عباد مرفوع است هر آنچه حکمتی علم آن

محبوب از ایشان باشد و مرفوع است از بندگان خطا

و نیان دانچه بدان مجبورند یا فوق طاعت ایشان باشد

یا ضرورتی دامن گیر است قال سبحانه فَيَنْ أَضْطَرُّهُ

بِإِغْوَاءٍ وَلَا عَارٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ فَمُرُودٌ وَ ضرورت مسیح

مضطرب است که بنصب خلیفه بر عباد اتمام نعمت فرمود و عذر

ما قبله از قاعده بدیع و غیره
کمال رسانید



دینی پسند او قائل نیست بحکمت آنکه عیادت مراد الهی

و حکیده هر دین است **قال تعالی** وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ

الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ

پس از بعثت فاطمه الا بنیاء صلوات الله علیه و اله

جز دین اسلام که بوسیله آن بزرگوار فرستاده شد بهیچکدام

از ادیان مقبول و پذیرفته نیست

پایان آنکه اسلام در آخر اسلام بحث
امتحانات و ورود تکالیف غیر اسلام

در اول اسلام

اما اسلام در آخر اسلام یعنی مقارن فوت کبر صلوات

الله علیه و اله سوای اسلام در آخر اسلام است چه در بدو

ظهور اسلام ولایت اهل بیت عصمت و طهارت است توحید



و اسلام نبود و در آخر شرط اعظم توحید و صحت اسلام است

همچنین نظر بنسخ بعض احکام در ادوار اسلام اسلام

افر غیر اسلام اول است

كَرِيمُهُ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللّٰهُ فَمِمْهُدِيْهُمْ اَقْتَدِ

سنا في شرفيت رسول نيت و توان گفت نظر بانه

رسول خدا مقتدی و انبیاء مقتدا بوده اند انبیاء گذشته

اشرف بودند چه شرافت انگاه مقتدا را مسلم باشد که

لیکن فرد علم هم منحصر باشد لیکن در جای که مقتدا مستعد

و علوم مسکثر باشد اقتدا کننده بکمال شرف و شایسته از جمیع است

مثال

بدان مانده که نزد جمعی از دانشمندان که هر یک ذوقی از علم

استادند بترتیب و تدریج تحصیل علم و دانش کنی و پاکیز



آنچه را که ایشان پافروستند پس فضیلت تو را با
 که صاحب چند علم مختلف گشته نه ایشانرا که دارای یک علمند
 در میان جامعیت رسول و پیغمبر
 که در پیغمبران بود

بدان خاقیت مقتضی جامعیت است نظر بآنکه پیغمبران

اعلاء کلمه حق می نمودند رسول خدا که خاتم ایشان بود

آخر ایشان بود مکلف گردید که در اعلاء کلمه حق بر ایشان

باشد چرا که بخلاف ایشان بودی از حیث آنکه موافق حق بودند

مخالف حق بودی پس رسول را فرمود در دعوت

بتوحید به پیغمبران گذشته اقتدا کن و سخاوت بپایم

و صبر ایوب و صلابت موسی و زهر عیسی تاسی جوی تاج

باشن جمیع صفات جمیده را خوب بکشند آنچه خوبان همه دارند



تو شهادت داری در شرافت رسول هان پس که هر یک از
انبیاء را بصفی ستوده و رسول اکرم را بخلق عظیم ستوده که در
تمام صفات بگوید **قَالَ الْعَالِي إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ**
عَظِيمٍ

مرویت که کسی با میرالمومنین علیه السلام عرض نمود که بر آن
وصف کن خلق رسول را آنجناب فرموده نعمت و نیاید
برای من وصف کن تا من وصف کنم خلق رسول را عرض کرد
حضرت سبحانه فرموده است **وَإِنْ تُعِدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا**
تَحْصُوهَا
مرادش آن بود که چگونه صفی نام نعمت را که از انوار پرست
امیر علیه السلام فرموده یا آنکه نعمت دنیا چه باشد
حضرت سبحانه میفرماید **قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ** چون تو از وصف
قدیر عاقل بگوئی من توانم وصف کنم آنرا که خدا عظیم ثمره است



با کلمه این بود اقامه آنکه ظاهر بر رسولان اما
اقدام رسولان باطن بر رسول صلی الله علیه و آله متحقق میگردید

بدان چون شیت بتعریف وجود اقدس علاقه داشت
و بعلم ازلی میدانست تحصیل مراد جز با ایجاد وجود محتمل صورت
نیابد پافرید نور محتمل را اصول است الله علیه و آله
و از آن طرح بنام مسوره جهان یکت

پس با ایجاد ذوات نقاب از جمال شاهد وجود برگرفت
تا مطلق ممکنات بزبان پیر بانه بتسبیح او قائل و تقدس رب
اللسان گردید **قَالَ تَعَالَى وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا**
يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ وَاحِدٌ **میت**



دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان پسته

نظر بآنکه هر چیزی تفرد طلبد زبان حال هر یک از ملکات
بیکای خدا رسیده معترف و گویاست آقا تفرد
مفردات آشکار است آقا مرکبات نظر بتفردی
که مفردات اجزاء انراست دلالت بر یکای صانع تعالی دارد
از جمیع مرکبات آدمی زاده است که از آب خاک و آتش
و باد مرکب گردیده و هر یک در ذات خود تفرد طلبد یعنی
آب گوید آم خاک گوید خاک آتش گوید آتش باد گوید باد
با آنکه آدمی بمنج خلق عناصر صورت ثانوی برگیرنده و ذی اجزاء
است
هر آدم یک آدم است و یک آدم شصت و چهار اجزاء است و هر شخصی



مثلاً یک آدم دوست دارد و هر دستی یک دست است

- و هر دستی پنج انگشت دارد و هر انگشت یک انگشت است

- و هر انگشت سه عقد دارد و هر عقدی یک عقد است

و به سبب اینست سایر اعضا و جوارح بقدر تجزیه توان

نمود تا بزره منتهی شود و هر ذره یک ذره است همچنین است

بیان تفرد هر یک از اجزاء عالم پس هر چیز در هر حال

که باشد خویشین و حید و یگانه خواهد در حقیقت محتاج است

بسبب چگونگی و حید و یگانه باشد هر او نیز که از اینها بپایان است

و بختی صفات جمال و جلال خود چنان جلوه کرد است که صنوف

ملک و صنف جن و بشر لاجول گویان زبان بشناختند و حمدش

بر کشودند یعنی صفات سبکی که در ایشان ظهور یافت در این



کمال جمال و جلال صانع پیمثال را لاحول و لا قوة الا بالله
اشاره بآن است که هر کس هر چه دارد از صفات غنیه است
و بی قوت و قدر رتبه او تا میسر نشود هیچ جنبه در مجال
جنبه نیست

یا بچکه جزای فداک و افلاکیان بنور وجود محمدی صلوات
الله علیه و آله لباس هستی پوشیدند لا جرم حب و نفیض
انجناب را وسیله سعادت و شقاوت ممکنات گردانند
بر اثر حب تکلیف طاعت وارد آمد و بر اثر نفیض تولید
مخالفت کرد و پس ثواب بر طاعت تشریف عتاب
بر مخالفت متعلق است و بر اثر حب و نفیض طاعت و مخالفت
عالم را دو عالم قرار داد یک عالم ظاهر که انرا دنیا و نشاء اولی
دانند و دیگر عالم باطن که انرا عقبی نشاء ثانیه خوانند دنیا



خانه تکلیف گردانید تا با طاعت یا فنی لغت محمد و آل محمد

صلوات الله علیه وعلیهم بیا زمانه مطمع و شمر در آخر ترا

دار جزا گردانید تا مطمع و شمر و ثواب عقاب از هم جدا کردند

قَالَ تَعَالَى وَامْتَنَنْتُ وَالْيَوْمَ آيَها الْمُجْرِمُونَ

پس آخرت بر اثر طاعت خلاف و ثواب عقاب و کونه است

قسمی بمن است ای مگر شهر رستمان و تصور غلمان و حر است

فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ

نعم بهشتی از صد اخرون است الله لذات بهشت حبه

سبحانه و حب رستمان خدا و حمد او تا باشد نه است

قَالَ تَعَالَى وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ بهشتیان که بعبان پسند موعود جهان را

محبت در دلها بهیجان آید و زبان بحمد بر کشانند



قسمی بمن بهتر می گفت شهرت بر انواع عقوبت
و عذاب **وَهَذَا مَا لَا تَقُومُ لَهُ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ**

از هر چیز سخت تر عذاب اهر است که بر اثر همت
و از هر عذاب سخت تر شرمندگی و خجالت و بعد از رحمت

خوب کشته اند در شرم بیگانه و نام گنه مبر

کاش بگرمی عرق نفعال نیست

فَمُودِنْدَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الْحِسَابِ مَهْوَلَةُ الْأَحْيَاءِ

العرض على الله وفضيحة ^{هنا} التبرع على المحميات الحق لله

أَنْ لَا يَحِيطُ مِنْ رُؤُوسِ الْجِبَالِ وَالْأَيَادِي إِلَى عَمْرَانِ

وَلَا يَأْكُلُ وَلَا يَشْرِبُ وَلَا يَنَامُ إِلَّا مِنْ اضْطِرَّارٍ مُتَّصِلٍ

بالتلف اگر در يوم الحساب جز کشف اهر از همت است

در توان در محضر خالق و خلاقی اهل دوستی بنودی رد او



که آدمی از کوهها فرود نیاید و در آبها که ماوانی نماید
- و بخورد و بنوشد و نخواهد مگر از روزی تا روزی

شدن ایمن ماند

و مثل ذلك يفعل من يرى القيمة بأهوالها و شدائدها
قائمة في كل نفس علانية و يعاين بالقلوب الوقوف بين
يدي الجبار و حينئذ يأخذ نفسه بالمحاسبة كأنه
إلى عرضها تهامة عو و في غمراتها مسؤل

و همچنان بکنه انکوائیست با هول وحشی که دارد در
نفس علانیه برپا پرستند و خویش در میان و دست قهر
که در کار رسانیده نماید و در نیز هنگام بحسابت نفس خود
پردازد که گویا در عرصه قیامت اوراق عدت که هم آنرا
و در غمرات قیامت سئل است



پایان آنکه سعادت یا شقاوت ^{مرد}
بر اثر قبول سعادت یا شقاوت ^{ست}

بدان سعادت سید و شقاوت ثقی بر اثر علم از

نیت مستلزم جبر باشد بلکه علم از برای بر اثر سعادت

آن و شقاوت این است یعنی هر چه خداوند تعالی بخواهد از

در یافت سلامت زیر و شقاوت عموماً در روح محفوظ

سعادت زیر و شقاوت امر مثبت کعبه و اگر عکس آن

عکس آنرا مثبت فرمود

مثال مالک و مملوک را تکلیف فزاینده یا آنکه

نیت پیکار محب و نیت بدیکر منقض باشد لیکن بقرا

در یافت که کافه مکه در دیگر ریاضت کار است

— علم که بقرائن بخوانند اینست دارد و در ریاضت اینست



و علم که بجهت سکه‌ری او دارد موجب فخر است و نه
چیز دیگری را از علم مالک خبر نیست تا داعی خیاش آن
و هیچ خدمت این بشارت هم خائن رسم فخر بر آن علم دوم
آسان خیاش بتواند قرائن حاصله از ظاهر حال اگر
حاصل است اگر قرائن معکوس بودی بعکس جلوه نمودی
بد گفت آنکه گفت می خوردن فرقی زارل نیست

که سر نخورم علم فخر اهر بود

غافل بود از اینکه اگر فخر نخورد علم الهی به نخوردن
تعلق بکفر یعنی علم و شتر با اینکه او فخر نخورد و از این
که چون بتوبه واکه ارد کویم فخر میست حسن قلیت
اورا پس بگویند نفس چنان یافت که فخر او بر اثر
علم بهتر است و نه آنست که علم لهر بر اثر فخر است



فرقه که از سر حقیقت فطرت علم خالق و خلاق است این است که فلاسفه
پس از وقوع بدانند کیفیت و چگونه فلان خالق قائل
سید انر پیش از وقوع و کونه هر دو علم بر اثر قدرت و قیادت
بدان مقسم سعادت و شقاوت عالم درست و ذرا
بحیث خفایه در نام نهاده اند عالم در عالم خفایه
که هیچکس از افراد حق و بشر را در نظر نیست
در خبر است پس از آنکه نیر آدم قدم بر صحنه عالم
گذارد بار خالق در ده وار از ظهر آدم علیه السلام پدید آورد
ذریه او و صاحب سال را فرمود در شهر استخوان شوند
اقتناع و رزیدند صاحب یمن و امر فرمود و خبر کفینه
- خطاب آمد یا ماکونی برآ و سلاما علی
ایمان سر قله طبعین در عالم در محرم صفر صلوات الله علیه



بود پیرانیه و طبقات مومنین بمباحث سادت کزین

فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام

ان بعض قریش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله
بای شیء سبقت الانبیاء وانت بعث اخرهم و

فقال انی کنت اولهم واول من اجاب حث

اخذ الله میثاق النیین و اشهدهم على انفسهم ^{لست بکم}

فکنت اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله عز وجل

بعض قریش رسول را گفت بچه چیز سبقت گرفت بر انبیاء

و حال آنکه آخر ایشان و خاتم ایشان فرمود من پسر کسی بودم

که در حال افه میثاق از پیغمبران بنده ایمان آوردند

و اجابت نمودم اولی را پس پیشی گرفتم بر انبیاء باقرار

بر بربوبیت با برتعالی کریمه قل ان کان



لِّلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْغَايِبِيْنَ مَبْتُتِ مَرَاتِ

میفرماید بگو کرد هر را که گفتند مسح پسر فده است

- اگر بر ارضا پسر تواند بود من اول کسری بودم که بنده

و عبادت نمودم غیر سراداران بود که مرا بفرزند

برگزینند یعنی اول کسری بودم که طاعت می نمودم احد

اصحاب این امر صادقند و بر اثر علی عمر که در عالم ذر

از ایشان ظهور یافت هم در این عالم از در طاعت درین

اصحاب شهادت افتادند و بر اثر رضی نفس که در عالم

از ایشان صادر گردید هم در این عالم بمقام حق تعالی رسیدند

پس گوئیم قطع نظر از علم از با بحال هر یک از عبید و شکر

سطن سعادت یافتن رسول سوره سعادت پییده و سطن

اشقیاء یعنی نقش خطر شهادت پییده اند



ازین منبر حدیث السعد سعدی بطن امه و الشقی
شقی بطن امه سکر هیرا ش

بحیث علی که خدا از ازل بعادت یقوت سعید و شقی
داشته یا از جهه سعادت یا شقاوت که در عالم ذر
بسبب لطایف یا فنی لغت بر داشته نعیه در بطن امه
و شقی در بطن مادر شقی است

با جمله با وجود عقرب و دانه هر یک از سعید و شقی

که گفته طریقی حق و باطل و هدایت و ضلالت را
قال تعالی یَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا
پایان انکه با علم که بحقیقت امیر المومنین
علیه السلام داشتند از در انکار و راند
و واکنداشتند او را و انکار از رو



معرفت را تقصیر گویند

روئے و قبا ئیر در حجت الوداع حاضر و از واقعه ختم
عزیز و نصیب امیر با خبر بودند پس از رسیدن ^{نشین} امیر
علیه السلام را واگذارده و به بیعت ایستادند در دادند
إِنَّ النَّفْسَ لِلْإِمَارَةِ إِلَّا مَا يَشَاءُ ^{بِالْإِشْفَاءِ} حَرَّمَ رَبِّي فُتْرًا
در اظهار هوای پرستان جلوه داد هر برستی و طهر را
- مکر با معرفت مکر است و گرنه جا هر وقت
و چون در مذاهب دلت خدای شود بر او تر که
از روبرو حق نشاند محقق صاحب مذاهب حق را
بخلاف انکوصیت اسلام نشینده یا خدای در مذاهب
نقصیده یا بر اثر جنون و دیوانگی ندانند حق و طهر را
چیز قیامت برپا شود آتش میخان با مرغه افروخته شود



۱۱
هر انکودر آتش درایه مؤمن و کفر نه کافر است فریق
فی الجنة و فریق فی السعیر

یا حکم شرافت بشر بر جهانیان بحیث تخصیص معرفت
ظاهر و ظاهر شر که رسول خدا صلوات الله علیه و آله
بباطن بحیث نورانیت و بظاهر از جهت نسخ
مرد و فانیست بر تمام طبقات مردم از ابناء و ائمه
شرافت دارد چه قهر از آن بزرگوار بهتر از او اخلاص
وجود قدم نهاد و از زمان ظهور موفور اکثر در شرف
تا کنون که زینم از یکدراز و صید و مصلحت است یکس بوجود
که با او هم ترازو باشد

بوسیله و نظراء که با طرد دعوت نبوت منصفه خدا بر
برود در ظاهر است کذب ایشانرا ائمه اثنا عشر صلوات الله



علیهم که اوصیایم را بگویند بر اثر متابعتی که برادر صحت
در آمده و بحکمت موقت با آنکه حفظ دین بود و در
فرق است میان آنکه دین را در و آنکه دین را بگذارد و آنکه
غافل است از این حیث است

قال رسول الله صلى الله عليه وآله
هَلَكَ فِتْكَ أَشْثَانِ مُبْغِضٌ قَالِ وَحُبٌّ غَالٍ
قال أمير المؤمنين عليه السلام أنا عبدٌ من عبد
فرمود بنده از بندگان را تو هم تا او را خدا بخواند و در
از رتبه ندانند و در شان امام همین است که تمام علم دین
بر او و حفظ دین بتواند

امام را از این حیث مصلحت گویند که بخلاف خدا در
قول و فعل از او در تأسیس عمر بطریق غیبت است



در این است جزایر المومنین و بتول حسین و ائمه
نه گانه از اولاد حسان صلوات الله علیهم همین مجلس معصوم
- پس بحسب انحصار ممکن است غیر معصومین در صهر و فرزند
و معقول و معقول خطا کنند چنانکه اختلافات حاصله
ناشر از صهر و فرع و غیره و غیره است

قال صلوات الله علیه و آله سَفَرُ قَوْمِي
عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةً مِنْهَا نَاحِيَةٌ
وَالْبَاقِي فِي النَّارِ فَمُودِدًا اسْتَبْرَأَ مِنْهُ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فَرَقِي نَاحِيَةً مَا لَكَ

تا بحین از فرق و فرقه است که در صهر و فرع و غیره
طاعت کرده خدا و رسول و اولاد الهی را از آل نبوت
پایان آنکه کتاب و سنت ترا از وی



یافتا و عقول است و در میان اصول
و فروع اعتمادیه و عملیه تناسب
مغنوی است و مناسبیت فروع اعتمادیه را
صاحبان عقل سلیم بدلائل عقل بدلائل
یافت و لیکن از مناسبت فروع عملیه
یعنی مسائل فرعی خبری نه خدا و رسول
و امام بی شکست واقف نیست

با خدا فیه در عقول و افهام است اصدیر العقود و فهم فو
اعتمادیه پس موازنت آنرا ترازوئی باید ترازو
صحیح یافت و افهام و عقول کتاب خدا و سنت است
لا غیر عذر اگر موافق اشد عقید است و کرم حقیقت
نقد با موافقت سلیم است و کرم ظاهر و تقیم است



مهر آن است که خدا و رتبه گفته اند نه آنچه مردم در ظاهر
بنهفته فرع شافیه است که بدان مهر پیوسته نه آنچه
از آن بگفته

تخصیص مراد این است که پس از فهم اصول
دین و مذاهب بعلم اجمال هر یک از مکتب عقاید
که عنوان دنا کرده است اگر متعلق بوحید است باید متنا
لوحید باشد یعنی بر کفر و شرک دلالت نمند و اگر
متعلق بعدل است باید با عدالت متنا باشد یعنی
دلالت بر جور و ظلم نماید اگر متعلق بامر نبوت است
خاص باید متنا باشد یعنی مخالف نبأ نبوت را
و اگر متعلق بامر امامت است باید با امامت متنا باشد
یعنی متنا نصب امام و وجود امام نباشد و انجمن است



مطالب مستقله بمباد و مجازات و نمودار و اح و جهاد

لا محاله بايد بهر اندرزه سخن بران دلالت بر نمود جهاد

و مجازات عقاير و عاير نمايد و چنين هر يك از ستر

مستقله با اصول با هم خود مخالف اند ^{لهذا} يك فایده و با

- اما ستر خبر غيبه فرعيه اگر چه آن نیز فایده از نسيان ^{منبت}

و لا نظر بخبر غيبه که دارد کميت عقار از فهم مناسبات ^{به لنگشتا} آن

- پس موقوف بتمام از رسول يا امام يا نواب خاص عام

امام است که از اخبار امام عليه السلام متفحص و ^{بفهم} واقف است

در پيآن امتياز خطا که مرفوع است و ^{سکار}

که ما خود

بدان خطا و مرفوع است که مخالف نياید با و ^{جموع}

مخالف پای در دایره تحقیق بگذرد ^{بصاف} پس از ^{صفا}



بردار و کر نه خطائست انکار است و سزای لغوت
 دیر است با بجه سر از وفات شهر صا اله علیه و آله کا^{طین}
 هر فرقه بر اثر کتابی که آن بزرگوار آورده استنی که نشیر
 بنهاده کوی کمال از مهال بر بودند و سته کمال هر
 آن بود که خوشه چای انخر من و کلچین آن ششم چون
 بصدق مدعا کردار و گفتارش با کردار و گفتارش موافق بود
 او را بسته و بخش بر بودند و چون می لف نمودی
 بطعش زیبا نها کوده کلامش از لوح خاطر کا بزدودند

مولوی

چندان بطنج پر نوش دشته که امیران کاسه لیسان د^{شد}
 جزا انخر من صحرار دین که بود هر فرخ آنرا خوشه^{چین}



بوالعجب آنکه مدتی از وقایع رسول نگذشته بود که
 عمر حرام نمود و دلال ادو و مردم بدان بدستش ^{دادند} در
 فرمودند مَنْ غَابَ عَنْ احْرِضِ صِبْهَ کَانَ مَکْنُ شَهْدٍ
 بدستش در زمانه آنکه بمشال بدستش در آن تن در داده
 در ضربات بیهوشی که در دین نهاده اند
 از پانز که ظاهر شد که رخصت اصداس الله علیه و آله
 بحیث آنکه در عالم نورانیت اول خلق بوده و بعد از
 یکتا تر شده و بر اثر شناسائی در هر عالم بهترین
 بنموده شرف مردم هر عصر است. ^{لَقَدْ} اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ ^{مَنْ}
 قَالَ سَجَدَ قُلُوبُ اِنْ كَانَ لِلَّحْمَنِ وَلَدٌ فَاَنَا اَوَّلُ الْعَالَمِ ^{بَدَنٍ}
 بیان آنکه حب و بغض محمد و آل محمد علیهم السلام
 در عالم نبی موافقت مخالفت در عالم ذرست



همچو بنیاد عالم در و کفایت اول بهمان رسد غایت
سعادت و صفا به پوشیده درین نشئه هم بموالیات
رسد کفایت کشته و با مس خبر دادند ظهور موفور اثر و اثر
- پس اعم هم بموالیات مکرر دال مکرر کفایت

فرمودند الارواح خبوء مجتذات فاما تعارف منها
استلف و تناکر منها اختلف

ارواح که در قید حیاتند سدر را مانند که پس از پیرا
فراموش شده اند لاجرم الفت و محبت که در میان آید اثر
همان شناسائی است که در عالم مجرد داشته اند معنی لغت و عباد
که به پیر آید اثر تناکر است که در لغت برداشته اند

توضیح

مومنین هر وقت بر اثر متا بعبر که در عالم در اثر مکرر دال مکرر



داشته در عالم اعم محبت محمد و آل محمد نه کافر نه هر
بر اثر انکار و منی نفرت که در آن عالم داشته اعم در عالم منکر
قال تعالی ما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل
بحیث تکذیب و منی نفرت که در عالم ذر از محمد و آل محمد کرد
در عالم اعم بالاسد کان نیارودنه

همچنین است حال طبقات سوسین امت بیکدیگر که
بر اثر موافقت که در عالم ذر در میان بعضی سوسین داشته در عالم
موافقت دارند بخلاف منافقین که بحیث نفاق
که در آن عالم داشته و درین نشانه نیز با سوسین نفاق
کندارند بخلاف اهل ایمان و نفاق با نفاق است که اگر
با سوسین نفاق در دنیا بجا نهند در غیره منکرند
مثال چنین کثیر را بنظر که دفتر در حق تو حق نه فرموده است



با وصف فراوان محبت بهیجان آید و چنانچه لغتی

نموده است در دل بعضی بهر آیه کدام آن نیکوتر از

هدایت است که از متاع بعثت دارند کدام عداوتش از ضلالت

که از حق لغت بردارند چنانکه موفقت که هدایت

و محبوبند که در هر که حق نمهند بضالت در قیام

و مبعوض که حکم عدل محبت را محبوب سپارد پریشان

با ایشان است و مبعوض را بطوب که ارد پسران

از ایشان إِنَّ الظَّالِمِينَ لَبَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

قَالَ سَجَانَةٌ

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُكَفِّرُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَبَلَّغَ بَعْضُهُمْ

بَعْضًا وَمَا وَلَّى الْإِنْسَانُ مَا لَمْ يَأْتِ

در قیامت که پرده از روی کارها بردارند و در حق

سجانه در جوهر هم فریاد

۳۴ لوف المحررون سجانه



در روزی شوند دیال مودت هوستان چنان گشت
کرد که انکار یکدیگر کنند و دوستان بعینستان پردازند
و این را مددکاری نیست

بدان فرا مشر عام در دلالت نمکند که نهام نبهت
چنانکه عوام چند بوده است که فرا مشر نموده اند چنانکه

عام صلب پدر و رحم مادر است از هر عام فانی هر تر عام
کودک است که کردار کو دکانه است در نظر نیست

با بکله بحث موافقت و مخالفت در عالم ذر مؤمن
اگر در صلب کافر است عاقبت خویش بر آیه کال
کافر اگر در صلب مؤمن است در آخر خود را بد آیه کفر
پس سناط در حال کال کال در صورت و سناط در
کفر در حال کفر است اللهم اعمل عواقب امورنا خیرا
بمحمد و آله



قَالَ تَعَالَى اُخْرِجْ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَخُذِ الْحَيَّ

زنده از مرده در آوردن و مرده از زنده پرور کردن

از قدرت او تعالی عجیب است چنانکه شینه محمد زاده

ای یکر و کفان زان نوح است

قَالَ سَجَانَهُ

وَقَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّكَ

أَتَى وَأَنْتَ أَحْكُمُ الْغَائِبِينَ قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ

أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ

بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْطَيْتُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْغَائِبِينَ

چون وقت آن شد که نوح در کشتی نشینه کفان مرد

ورزید قال ساوی الجبل یعیصنی من الماء پدر را

بزودر بگوهر گیرم که مرا از غرقاب هلاک نجات



بخشد چون غرق کعبه برافت پرانه گفت

برورد کارا و عمر دادی نجات اهرام و کعبان از اهر

من است نذا آمد ای نوح کعبان از تو نیست بحیث آنکه

در نیست و علم با تو مخفی است پرستش مکن انچه را

که تو را بیدان دشمن نیست بر سینه عطمت میکنم تو را که نباشی

از نادانان مصرع نکتہ ما است بسی محرم سراسر کجاست

- بر اثر این فرمایش گوئیم فرزند مخالف مردود است

موفق بقبولت نجات مالک طلبدن نادان است

مرد کار با طردن شیطان

قَالَ تَعَالَى مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا

لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ

أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَرَمِ

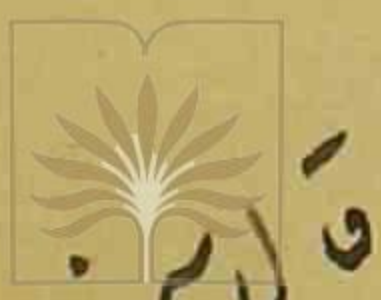


رسول و اهل ایمان را نترس که برادران هر شرک و نفاق طبع
 آفرینتر کنند پس از آنکه ظاهر شود از اهر صریح
 و نیرانند هر چند که صاحب قرابت و خویشی باشد
 ابراهیم علیه السلام با و قر برای آذر طبع مغفرت نمود که در
 ایمان داده چون و بر بکشد و از ایمان ناپسند
 در نحو است آفرینش ادو

صادق آل محمد صلوات الله علیه و آله فرمود ای ثابت
 مردم را بخود واکندازید و ترک کنید دعوت ایشان را
 بخدا بگویند اگر اهل زمین و آسمانها متفق شوند در ا
 بنده که خدا بخواهد هدایت او بفرستد و فرمود
 بحیث قرابت و مسایع مصر در هدایت بشیبه و گوشت
 برادر و پسر عمود همیة من زیرا چون خدا بر سجانه



خواهد خیر حال حسن نال نیده را روح ادو طیب
ت زد که نشود معرود را مکر آنکه میدان معرود است
و می پذیرد و نمیشود مکر را مکر آنکه مکر است
پس خیر است و در و شر اندازد کلمتی را که جامع امر و نهی
از جوامع آنکه بدانند که علم دین باید از حافظه دین
یعنی امام یا روات اخبار امام علیه السلام فرایرد
یا بحکم بازگشت سعادت و ثنات هر بنده بقبول
سعادت یا ثنات او در انعام پس حب و نفیض
محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم و حسب و نفیض هر حب
و منفیض ناشر از موافقت یا مخالفت در انعام است
هر ایت پس کرد که در عالم ذر هدایت یافته بصلاست
آنکس سیرد که در انعام بصلاست در افتاده



قَالَ سَيِّئًا وَمَنْ يُضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ
 ضَلَالًا سَيِّئًا يَجُودُ مَكَدًا مَكَدًا صَحَابِ سَمَاءٍ رَاكِبًا
 دَرَمِخْلَفَتِ كَرُونَه فِدَا وَرَتَنَ انْزَاكَ يَجُودُ كَذَا
 اَصْرًا مَجَالِ هَرَايَ اَوْنَتِ اِنَّكَ لَا تَهْدِي
 مَنْ اَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ
 اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

بدان بار سبچانه اهرامان کو که از صحاب یمنانه
 بحیث معاصی بخود و انکذارد لا محاله از هر چه آساید
 آنزش برایشان فراهم فرماید اول باب هز
 ایشان توبه است پس توبه و دارد است دنیا شیر
 مرک فرزند و باب نقص اموال و ثمرات و تنی جان کنه



و شدت برزخ و غیره که تکفیر مینماید سینه‌اش را
- و چون بتوبه موفق نگردد یا هیچک از عورات مرقومه
صورت نپذیرد آخر چنینکه موجب فوز و صلاح است

تفاعت محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم اجمعین

باری غرض از آفرینش وجود مسعود رسول و اولاد
امجادش بود پس خلایق را بحسب بغض ایشان پیاورد
دنیا دار آرزایش محب و بغض آفرت خانه مجازات

- اگر در دایره دوستی شوند إِنَّ الْآبَاءَ لَفِي نَعِيمٍ خَانِه
که بهشت و نعم بهشت برابرند است و اگر در دایره دشمنی
روند إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ خوانده که وزخ و جحیم

جای ایشان است

در بیان قسام بنی نوع بشر



مردم دو قسمند قسمی سکر شوند
 پس بر منهای و شرعیر باشند که سوار منهای و شرعیر
 رسول است شهر هودی و نصاری و بت پرست
 و قاتلین بنور و ظلمت که انکار رتبه نموده و شرعیر
 پیغمبران بکند شده یا طریقی که داشته باشد بودند
 معطوف بر ایشان است مسلمان و کافر که با ضرورت
 یا بحیث بدعت که در دین بکند آمده یا بموالات ^{دلتها} یهود
 و غیره از دایره دین قدم پر دل نهاده اند از جمله ^{سکار}
 اول الامر علیهم السلام است که طاعت ایشان بر عقلین فرض
 عین است بدون وجو نام دین و حکام دین از ضعیف
 و زلت مصون نیست سکر خلیفه الله اگر عبادت ^{نفس} حق
 نماید شود در نه نبخشند او را



با بکله انکار عام است از آنکه بظاهر منکر باشد یا بباطن
 بقول منکر باشد یا بقدر حقیر معام و نیز از غیر تشریح و آل تشریح
 در عداوت منکر است ^{من الامور} اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 قال تعالی و ما یؤمنون اکرهوا بالله الا و هم مسکون
 هلاک مقرر و در فرق از مقرر و که فرق هلام از غیر محقق بود
 چه انکار بظن یا قول یا فعل هر یک از فرق مقرر و در کانه هلا
 قسمی از جهل و دل قیور کفایت است و تشریح و بیان نوعی
 نوعی بر سرت رسولند یعنی از حقایق و شرایع و سنن فرود گذار
 نفهمم و در عظام و اطلاق و مال بر اثر رسول رفته و در سینه
 طرفه ای می نهند نمون از عدا و تشریح و بیان مقرر است
 در بیان اسامی و اعدا و معصومین علیهم السلام
 اول عین ای طالب و دوم بصر عدا و فاطمه بنت تهر



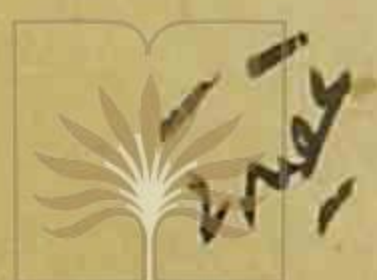
سوم سن بنوع چهارم سن بنوع پنجم سن بنوع ششم
 ششم محمد بن ع اشم جعفر بن محمد اشم موسی بن جعفر
 نهم ع بن موسی دهم محمد بن ع یازدهم ع بن محمد
 دوازدهم حسن بن ع سیزدهم ابی جعفر محمد بن حسن
 صاحب عصر الزمان است صلوات الله علیه
 که در سن زنگنه از نصبت مصون بودند و پیر
 از رسول علم و دین مخصوص ایشان و در نزد ایشان
 و از ایشان است و از عیال و مؤلف
 احدی نگفت که در امر از امور عیال و کفر و شر
 پس نصیب شدت ایشان فقط بر اثر ایوانی او پیر
 بود و نوعی در حقانی و شریع و سن مصدق زنگنه
 لیکن در همه محله بر سیرت رسول نباشند پیر و



چهر و نادانان و اغوا نفس و شیطان بطاهر بعض اوهر
واکه آرده یا مرکتب شوند بر فراز فحش و سکر
اینکه کرده لامحاله کس عقیقه آن که دارند از کرده نادم آیند
وارز در توبه و تصنع در آیند چندی جابر آورند شرط توبه
چنان باشد که گناه هر کرده اند فلا خوف علیهم ولا هم
یحرثون در خیال همس ایشان سو فرایرد که بشغف
مغفای نیز حاجت نیست و اگر بتوبه موفق شوند مغفای
و تسوایخ و دینور و تلخی جان کنند و شر قمر و نهم بر رخ
بشود گناهان ایشانرا

قَالَ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ
مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ

مراد از مغفایت در شان مهر و آل محمد که بدو کسی حق



عقیده که دارند لا محاله دارا سر آدنی مراتب یکنه
 سینا که از دستان آل الله صادر شود برابر رکند
 با صحت عقیده و محبتی که بآل الله دارند چنانکه حسنت
 اعمال بنفصان ایشان برابر رکند با ف و عقیده و نفی که
 بآل الله دارند لا محاله محبت ایشان با نفی بنفصان
 بلکه است اینست ترجمه حُبِّ علی حَسَنَةً لَا
 مَعَهَا سَيِّئَةٌ وَ بُغْضٍ عَلَى سَيِّئَةٍ لَا تَتَّقِ مَعَهَا
 حُبَّ محمد و آل محمد صریحان و حقیقت آن است و از
 مزینه لایعنی و مثال آن محبت بجمال رسته و محبت آل الله
 اینست است اگر چه صاحب بنفصان نفی است
 بنفص محمد و آل محمد کفر و حقیقت کفر است و از مزینه
 صریح کفر بنفص بجمال رسته و بنفص آل الله بلکه است



اگر چه صاحب عبادت ثقیل است

اما محبت مع علیهم السلام و قریب موجب نجات است

دارم آن را که مع است دارد و دشمنان را

که مع علیهم السلام دشمن شمارد آن بزرگوار است دارد

اعتراف کرده که او صیاد رسولند و دوست دارد

دو سواران ایشان پس چنین محبت موجب نجات است

مخلاف آنکه مع است دارد و مکر است فرزندان او ^{شکست}

- یازیدیه یا سغیبه و غیر آنها که علی را کشته و کشتار

کردند اما ~~بسیار~~ بعضی فرزندان او

نظر با شهادت معنوی که الله علیهم السلام بودند میفرمودند اولاً

محمد اوسطنا محمد اخرا محمد چه حجج بر اثر

بهتر و تردید میفرمودند قول و فعل رسول را



برائز این اتحاد کویم آل الله نور واحد پس محبت
 و اقرب بعضی محبت کثر و بعضی بعضی منبغض جمیع است
 چه محبت و بعضی راجع بصورت و اقامت ایشان نیست تا با اختلاف
 صورت جسم مختلف شود بلکه راجع بمعنی و مقام ایشان
 - یعنی علم و عظمی است که در آن متفقند

مثال

زیر راجحیت علم و ستادی صاحب علم محبوب است
 عمر و راجحیت جهل و غمخ شاری جاهل منبغض چون
 محبت و بعضی راجع بعلم و هب است لاجرم زیر نفی علم
 منبغض و عمر و نیز و ال جهل محبوب است
 بدان بنوت مخصوص رول و علم و عظمی در میان
 بنی دوقی شرک است چه صوایت تقضی است که بران



آنچه را که رسول نمانده و بجای آورد هر چه را که سزا
 گذارده است پس او را علم باید که براندر عصمت باید
 تا بتواند بدین تحقیق قضیت ائمه اثنا عشر از ائمه کذبه
 طهر است نظر بانکه حامد بودن علم را که بیشتر است
 و حافظ بودن دین را که کمتر است
 مثال نینی حامد و حافظ ناقص ناقص حامد و حافظ
 ناقص تر ناقص تر است حامد و حافظ کامل کامل
 حامد و حافظ کامل تر کامل تر است کریمه و آل کرمین
 شعبه لایزالهم ظاهر و فاضل است ایشان را
 در تاویل کریمه کل شیء احصیناه فی امامت^{مبین}
 رسول فخر الصلوات ائمه و اله فرمود امام پس از رسول
 است که دارا بر علم اولی و افرغ است



قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا سَدِيقُ هَلْ قَرَأْتَ
الْقُرْآنَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَلَّ وَجَدْتَ فِيهَا قُرْآنَ كِتَابِ اللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ

قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ

قَالَ فَمَلَّ عَرَفْتَ الرَّجُلَ وَهَلْ عَلِمْتَ مَا كَانَ مِنْ آدَمَ

أَخْبَرَنِي قَالَ قَدْ رُقِطَ مِنْ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ مَا كُنْتُ

ذَلِكَ مِنَ الْكِتَابِ قَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا أَقْلُ هَذَا قَالَ يَا سَدِيقُ

هَذَا أَنْ يَنْسِبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى الْعِلْمِ الَّذِي أَخْبَرَكَ بِهِ فَقُلْ وَفِيهَا

قَرَأْتَ مِنَ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ الْبَصَافُ قُلْ بِاللَّهِ شَهِيدًا أَنِّي

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ قَالَ قَدْ قَرَأْتَهُ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَا

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ أَفْهَمُ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ لَعَنَهُ

بَلْ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ فَأَوْحَى بِيكَ إِلَهِي صَدِّقُ



وَقَالَ عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ وَاللَّهُ

اصف بعلم از کتاب تحت بقیص در اندک زمان در محضر

سیدان علی نبیها و آلہ و علیہ السلام حاضر است اما ائمه علیهم السلام

بر اثر وحدت در اسامی علم کتبند

حضرت صادق علیه السلام فرمودند ای سید ریایا انکس

علم کتاب و دارا باطن و انا تر است یا انکو بعض انرا

پس فرمود بخدا سوگند که تمام علم کتاب در نزد اوست

فرمودند العلماء كنفس واحدة

اتحاد ائمه از این بود که علم را از یک سرچشمه برداشتند اگر

حیثیت علوم مختلف بود با یکدیگر محلی بود

وہم اختلاف علماء ہندو متافض علم ہندو ہے کہ بعضی



۱۱
بنا بر علم حق و حلال یا موحه و برقرار از ائمه صلوات
باطل و حرام بیند خوشد نسبت این و باینکه هر
شهر نسبت بحر یا بحر است یعنی بحر و حرام باقی و حلال
ام ترا زوینست اما شهود علم امام منوط با حاطه امام است
بر جمیع ممکنات در مجردات و مادیات از طبیقات
و غریبات حتی ذرات عالم وجود و این علم محض
ذات اقدس الهی است جلالت عظمت که وجود مقدس
بیست و بر کون محیط است علم ائمه علیهم السلام تمام کتاب
منا فی با عدم شهود علم این نیست یعنی منوط بتوصیه
و اراده است شهرانکه زین را در ارفلان علم دان و تحالیه
تمام غریبات آن علم او در نظر نیست و در ترقه
در جوع بکافه تمام است اینرا و انکه غرض از شهود حضرت



علم امام آن است که از هر چیز وقف باشد خواه بشود
و توبه براند یا بک و فرشته برساند خدا الغایا
واترك المباد یا بکله بر امام در حال اراده چیزی
پوشیده ماند خاصه چیزی که تسلی با مردن است
فرمودند الامام اذا اراد ان يعلم فعله
چون غیبه ام اراده دهر کند یا بر قیام یا مردن
قال تعالی عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ
الْأَمِينَ الرضی عن رسول

چون وقت باشد که رسول صلوات الله علیه و آله و آله
به رود و فریاد علم خود با سر المؤمنین علیه السلام
و از امام بر ما رسیده تا با امام عصر حجه بن حسن
صلوات الله علیهما منتهی گشت بر نیت قیسه از وی قاتل



از دینیه و دنیویه مکر آنکه امام عصر عجل الله فرجه بتوجه
و اراده یا بوسیله از ملائکه یا نصیب عمو نورسیده
انرا چون نامه اعمال شیعیان از طاعتش چون پخته
مترور کرد و مکره محزون است

بدان علم و کونه است یا عیا است که خدا بر خانه
بلائکه و نسیا لقاء فرمه بکسر علم است که در فرقه
خفا بوده است اکنون از علم را امام مقتضای است
بداند اکنون از علم در علم غیب بماند لا یعلم
الغیب الا هو با حصول بداند انرا هم که در
غیب است در خبر است که بار بر خانه صد هزار
شهید یافید عرش و کثر روح و قلم و سموات
و ارضین و بهشت و دوزخ در قند است و از سایر ^{قادر}



فرمودی بسی نه ایچکس واقف نیست

در بیان آنکه مفتح غیب سخاست و خبر
خدا ایچکس بران واقف نیست و از نکته
الّا من ارتضی من رسول الله شود که
کامی بر پیل اعجاز بر رسول لقاشود
و معطوف بر رسولند اوصیاء رسول
صلوات الله علیهم

فرمودند مفتح غیب سخاست که فرمود ایچکس
بران واقف نیست قُلْ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَا سَكِرْتُ
مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَى السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ
يُؤْمِنُونَ قَالَ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ مَاذَا
وَيُنَزَّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَحْجَامِ وَمَا تَدْرِي



تَكَيْبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

اول علم بقیامت است که بجهای از ممکنات حتی
انبیاء بران دانش نیست و هر چه از رسول و امام ^{در خصوص}

قیامت خبر رسیده است راجع بعلام آن است و علم است

هر چیز غیر حقیقت آن است

از امیر المؤمنین علیه السلام درین مفسر سؤال گفتند فرمود

سائر رسول درین مسئله گفتند یعنی هر آنکه بوقت

قیام آن دانشی نیست پس چنان فرمود علام آن

دو قسم فرستادن باران است که فرضیه ایچکسین ^{از} توانا باشد

و الله اعلم ^{بما} و الله اعلم و الله اعلم که طیفان قبل از رو

یقین بگوید در فلان روز و فلان سال و فلان نقطه خواهد



بارید یا فری توانم ببارانم چه مدارم کار را باری
سجانه بهتیت بهی آن کار مقرر نموده است اینکار
چند چیز است که در حشر اقدار احد بر خضر کخانه
از جمله کتوبین سحاب ثقال است مکنون و عالم کون
وقت و کما تواند بود شرکت چنین کسی گوید مکنون
سحاب و شریعتش تو انم نمود اما به بعضی سبابها
آب از زمین با نزاره معلومی بالا بردن که از بالا شرح
در بران بود خانه در روز نامحیات تو سر که در
از بلاد و فرسنگان اتفاق افهام بباران نیست و اگر بعضی بلاد
باران نیامده بهستقام و انابت بباران هم بران باران
بر حسب انابت و استعدا خلاقی است توبه آن هم مردود
بمبدء پیش ازین مشر است

قال تعالى ادعوني استجب لكم

و دعا با مراعات شرایط همیشه مقرون جابت شود از جمله
شرایط یا پس از ضلالتی است که قهصا دارد توبه بخالتی

قال الصادق علیه السلام

اعلم انه لو لم يكن امرنا الله بالدعاء لكاننا اذا
الدعاء تفضل علينا بالاجابة فكيف قد ضمن ذلك

الى بشرائط الدعاء

اكر بار سحانه ما را امر به عا كردن نمكرد و از رور غلوص

خدا را سخايم بر اثر فضل و كرامت دعا را اجابت

يفرمود - پير حكونه اجابت نميفرمايد و ائمه كه مقرون

بشرائط باشند در عالتى كه خود امر نمود و اجابت آن ضمانت

سوم علم پيغمريت كه در رجهاست خدا و انان



که در رحم فلانه زن که ^{مرد دارد} آدم است یا جانور
 بهتر است یا دختر و جزا و تقاضا و تقدیر هر کس گوید
 که من می بینم فلانه زن حج که دارد چیت لاف شکر است و ^{در برابر}
 و گداز پ کرده است خدا را در آنچه فرمهم است یا
 وقتی کسی گوید فلانه زن پسر میزاید و از تقاضا ^{قضا}
 بروی سحر او جاری است و مردم ضعیف ^{بمقدور}
 سخن را برادر مخبر کرامت می پندارند و غافل از آنکه
 این سخن از رور دانش و تقاضا نبود و این اثر فقط
 در گفتار است بلکه اگر طفل نادان سکفی محمول ^{است}
 پیر بود یا بچه بران پیر یا باندند و در محفلها
 بارگویند آن به نیت هم بآنها این کرامت بورطه غرور است
 در حقیقت سبب هلاک است و قوی در حال که ^{خود}



یہ لہ کسی نیت بگوید جناب آقا شک کہ از ماغ الارحام
خبر دارید خبر دایم مرا کہ در چپ من چستی ایتہ
علم باغی اچپ آہان ترہت از انکہ برانہ اچہ را
کہ کھ در ارحام است چہ اگر علم مقتضای مکاشفہ با
علم باغی اچپ آہان ترہت و اگر تدبر با کب با^{الطہ}
با و خبر میرسد و اطمینان چپ زیر ہر علموانہ
خبر بہر تا از رحم فلانہ زن کہ اورا اوران را^{نیت}
آنا اخبار اسکونہ ملابہ از نبی دوصی محمول بر عجاز^{ست}
بحیث انکہ از رور تقی سگفتہ سفیر مودت باری^{سجانی}
بارہ از مغیبات بر این لقا سفیر مودت تا مردم علمد^{ایمان}
آورده بپذیرند نبوت و وصیت ایشانرا و اگر بحث
باطن الخاری کردند لامحالہ حجت بر مردم علمد تمام ہو



چهارم علم بکسوبات فردا و مطلق روزگار آید است
پایت چه داند کسی غیر پروردگار که فسرده آنچه باز بکشد
روزگار اصدی نداند فردا چه میکند و کجا میرود و آل
کار او بکجا خواهد انجامید فرمودند عزت الله تعالی
الغرایم بارگاه آدم عزیمت امری که فردا یا یک عت
دیگر بخلاف عزیمت پیش آمده است چگونه داند فردا
چه میکند الا که نداند فردا زنده است یا مرده

پنجم علم بخت موت و مدفن است باری سبحانه داند
که هر نفسی در کجا میمیرد و مدفن او کجاست و فراوان
همچنین واقف نیست بآبشار آدمی همچو گاه غم نرزد
از دوطرف مالد و بجای دیگر برود و برار خود در آنجا
مقبره مهیا سازد و چمن نزدیک است چمانه غم پر



شود بحکم قضا بر غیبت و هراز بار سفر بر بند و منع
 منع مانع سودمند نیست پس در عرض راه یاد مقام
 مقصود تا که آن دست هر که پیاپی جانش نگیرد و او را
 مجال بازگشت نباشد ان زمان عذاب و بازماندگان
 بدانند که هراز او در گرفت بحکم قضا بوده تا خود
 بجز سوت و مدفن برساند و گاه باشد که در وطن دفن
 کند و در همان مقبره مدفون گردد و نه توان گفت که از
 روی یقین سیه است در آنجا وفات میکند و مدفن او
 همان مقبره مسدود است بلکه گوئیم خیال که خوابیده با تقدیر مژگان
 انهم من فرموند العبدین بروا الله لقد
 چون باری شانه نظام امر عالم را بر تیب سبب مقرر فرمود
 و بر این شئی اسباب مخصوص قرار داد پس ^{تجلی} ^{تجلی} ^{تجلی}



اسباب هر شیئی شیئی مقصود صورت پذیرد

پاری از تحقیقی که در لایح آمد که او سیام پیغمبر

آخر الزمان نظر بآنکه دارای علم رولند قضا از جمیع

پیغمبرانند اعظم از پیغمبران نبی و انبیاء و غیره چنانکه

وَإِنَّ مِنْ شَعْتِدِ لَإِبْرَاهِيمَ حاکم مراد است

تقدم انبیاء بظاهر بر ایشان و بر اشرافیت ایشان نیست

چنانکه بظاهر دنیا از رسول هم پیش بعضی و پیش نبی بودند

پاری غرضه که ظهور رسول خاتم را برابر تکمیل

دین در آفرینار داد اوصیاء او و نیز که پس از رسول آید

خلقتند بر حفظ دین رسول نگاه داشت تا وجود

ایشان محفوظ و حجت بر مردم تمام گردد

مثال



بدان ماند که سلطان را عزیمت نغیر باشد پس جماعتی
 از بزرگان دولت پیش از نهضت موبکر سلطنت بکنند
 که طرق و ثوارع را منظم نگه و مردم مملکت را از فرست
 سلطان خیر دار کنند و ایشان را مودب باداب نیکو
 تا قایم مقامات سلطانی و مخصوصانی توانند بود و نظر
 بآنکه سلطان مخصوصانی را دولتت دارد ایشان را مهمربان
 آورد پس شرافت سلطانی و مخصوصانی بر ما میرسانی
 که قهر از ایشان رفته اند آنگاه است رقباله پیشتر
 زدن بال آید فرمودند الا تری ان اول کرامته
 اکرم الله تعالی بها انبیاءه عند اطهار دعوتهم صدق
 امین او ولی و کن ذلک من اجل ما اکرم الله اصدق
 و اولیائه و اصفیائه و امانه محبة انبیائه صلوات
 الله علیهم



سوره ضحی

اول اکرام الهی بر شما میزود که چنانچه سیر المومنین است
ای طالب علیه السلام صدیق این و صومعهتی برای
او برگزید و بزرگتر اکرام الهی سیر المومنین شرف نصرت
رسول اکرم است که انجناب اقصیت کردید و بختین است
حال سایر رتبه در حال دعوت یعنی برگزید بر سایر صفت
لایق و اول موفّر و لا محاله اراست و انزال کتب و وضع
ادیان و نصب اوصیاء مناسب از منته و علم و احوال مردم
و سوار اولیای شانه صدر بدین مناسبات و ترتیبات
نیت و برائت را گوئیم جزایه المومنین و اولاد
صلوات الله علیهم اجمعین پیغمبران اولی الامر و اوصیاء
مناسب صاحب رتبه و حفظ و بر حقیقت نبودند
در بیان نورانیت محمد و آل محمد علیهم السلام



مراد از نورانیت شایع و آثار کیهانی است که بر هر شیئی نورانی
مترتب شود غرض از ظلماتیت شایع و آثار بدیهی است
که بر هر شیئی لفظی مترتب است عقیدت حقیقت نور و تمام خیر
و ایمان و سالک و غیره از جنود عقیدت نور عقیدت چهار حقیقت
ظلمت و تمام شر و کفر و عداوت و غیره از جنود جهل
ظلمت جهل

بر اثر مراد گوئیم چون بار بر سینه عقیدت معنی نور و محبت سر
بیا فرید بحیث طاعت و از ادورقه تمام خیر و عداوت
بر آن مترتب است چنانکه بحیث مخالفتی که از جهل
تمام شر و عداوت را بران بگذران پس مراد از غلام
نورانیت رسول صلوات الله علیه و اله که حقیقت عقیدت است
عام علیست او را نسبت بطلخیزات و مراد از ظلماتیت



۷
نجاح در اوری و پس از ازواج و انعقاد نطفه بطیفه

وجود موعود لا محاله موجبات رفاه و آسایش زوجه را

میتا سازی که او و از رکته ری بسی استیسی نرسد

- و با آنکه هنوز به نیاید است بکن طنی که بخیر دارا است

و نیز که فرزند موعود بر پایه اری که لوازم کرامتش میتا

- از جمله جانشین خوب از عمارت و باغ با تمام لوازم برای

او تزیین خدای دشت و برابر فدره و طبعین و ساد

تقدیر موعود در خورشید و نایکه برادر یک فرض کرده

عمارات و طاقها بنا میگذارند و نیز در خور ویزی

جاء دارد و پیرلانی و پیرما وائی و هر یک از تبعه

و ساد تقدیر مناسبت مقام خود مقام دارند همچنین

بفرض مخافت بعضی با موعود مجلس برپا سازد که درگاه غضب



جس مجلس تواند نمود و تا موعود قدم بر صه و جو گذارد

یا بر صه وجود در آس یکن چنین نیست خادوم و فادیه

بر اینکیزی تا مواظبت نظم با غنها و عمارات بنه و بر

می فطرت مجلس هم موکد بر کما سی و فرایه منقصی در آن

راه نیاید

با بکله در همه احوال کفالت امر کنی تا موعود صا

مقام کرد و پس عتبت بنام آن هم باغات عمارات

و مطلق ترتیبات فرزند موعود است در حالتی که قدم

بر صه وجود گذارسته است آیا در اینحال شوازی گفت

که این عمارت و دستگاه را بر این فرزند موعود بر پا کردم و اگر ^{موعود}

مقصود نبود بر پا نمی نمودم انرا و آیا فرزندان یوسف ^{در}

مقام خیار یا افشار کویر بر این اساس بر پا ^{کنیم}



پس از حدیث **لَوْلَاكَ لِمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاقَ** چه حدیث^{دار}
علم از آنست که خدا را بوجود مسعود و محمدی بود که کمتر از آن است
که ترا آن منجر گوید

بنیاء عالم افلاک نیست بکمال توانائی او تعالی بنیاء آنست
از آنست که تو آن عمارت و دستگاه بنا کناری چه تو را
هر گونه مصالح و بنیاء و عمارت و ابراء در کار است و او تعالی
بنیاء و مصالح و عمارت و ابراء در کار نیست **إِنَّمَا إِذَا ارَادَ شَيْئًا**
أَن يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فقط یا راده کلامه بآفرینش
صد هزار چون افلاک توانا نیست

باری ۲۱ کسی که پدر برادر فرزند موعود برپا نمود
اثر فورانیت او بود و زنده گان آن مردم بطفیر نرسد



اولت حقیقت وجودش را کفیتی میکرد و اثر بر سر است
- دوستان را بنوازد دشمنان را بکند از بعضی رازنده
گذارد برخی را بقدر آورد جمعی بوجود و بعضی به غرت و پوشیده
جمله رزاد و نه زلت و هلاک نشدند محمد رسول الله
وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
اگر هوشمندی از این شهر بسیار از مصلحت تو قدر شود
از جمله سر کلام معجز نظام امیر المومنین علیه السلام است
که فرمودند اَتَحْسَبُنَا نَحْنُ رَبُّنَا وَالتَّحْتِ صَنَائِعُ لَنَا
اولاً نمود که بر اثر فورانیت اول خلق خدا بر سخاوت است
ثانیاً از ما خلق وجود آل اله منظور بهم است ثالثاً
غلاتی بطیفه وجودشان خلق گشته و برابرشان نه خلق
لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا رابعاً به قولای ایشان محسوس



پایه بر این موقوفت تواند گذشت خامساً به قهراً
باین عبادت مقبول نیست چنانچه بطور ذکر نکریم
سفا و این سخن و مفاد حدیث لولاک یکی است عبارت
شتی و سنگ و اعدا

اما نکته بیست را عبارت از خیر آل الله گرفته و در
عبادت از انقباض و انکسارشان یافته اند از این رو که بیست
و اگر عتقا و این باشد که در عالم بهشتی و درخی نیافریده است
المسکر کافر بالله لعظیم و مثلاً آن است چون کسی بگوید
و مسأله در قبر و عالم برزخ و صاحب قیامت معتقد نیست
و مسأله باشد مطلق ضرورتین را
اما ضرورت جمع علیه فرقه ناچه یا اجماع جمیع فرق
مسلمان است



در اثبات عود جسد عنصری دنیوی در قیامت

عود جسد عنصری در قیامت بضرورت ^{بعضی} سیر و
از متاخرین بعد از عود آن و بقا جسد لطیف ^{لب} یعنی ^{قالب}
شال جسد هور غلیظ قائم گردیدن و از آیات
عود این جسد عنصری دنیوی محسوس مستفاد است باز
جبر علی شانه با کمال قدرت عظام بایه خاک ابد
پوسیدن را باراده از لایه مجتمع وزیده گرداند بنحوی
که ذره از ذرات وجودشان در هم و مفرج نماند و از یکدیگر
احیاء و اعاده بر علم و قدرت است و بشود سیدانه از ذره
از که و از کجاست پس اجتماع و اعادیت جسد عنصری حکم ^{عقرب}
و شعر عجب نیست اِنَّا اَمَرُّهُ اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَّحْوِلَ لَهُ ^{يَمَكُون}



و اگر مرده در حال مردن شل یا فالج بهمه دست و پا نشود
سالم شود یا ناپیدا بوده او سوپنا یا نه منافی مراد است

نیت چه شد و فلج و ناپیدا مرض و عارضی است

و رفع امراض و اعراض از جهاد یا عاده آن است

نزارد و همچنان منافات ندارد عاده جهاد یا تغیری

که بحیث طاعت خلاف در صورت و این کار صحیح شود

قال تعالی

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ حَرَّةٍ وَهُوَ كُلَّ خَلْقٍ عَالِمٌ

ای بن خلف استخوان پوسیده نه هست رسول خدا صلوات

عیه و اله آورده بر سپهر تعجب گفت من یحیی عظام

و هی سرحیم یعنی که زنده میکند این استخوانهای پوسیده

خطاب آمد بگو زنده می نماید آنها را اکنون در قبر می افتد



و ادقاً بر اثر علمی که دارد بهر نحو از آن پرسش توانست
چند سؤال ای بن خلف راجع به استخوانها محسوس عنصر
دنیوی بود لاجرم جواب نیز با عاده و چهارم همان
استخوانها محسوس عنصر راجع است چه در جمع ضمیر ^{کلام}
فدا رسیده لفظ اعطام است که ای بن خلف از جهات
پیش دشت

و قال سبحانه اَيَحِبُّ الْاِنْسَانُ اَنْ لَّنْ يَجْعَلَ عِظًا

میفرماید آیا مگر بعثت ندارد پس از آنکه استخوانها
پوسیده و بدنها خاک شود آنها را جمع و زنده نمائیم
پس فرمود بلی قادیان علی ان فی سؤالی بیافیه
جمع کنیم استخوانها را و توانایم تسویه کنیم عظام بنا را



اولی که از هر عضویش ریزه برآید

نکته نیت که مراد از عظام عظام غصه و دنیوی است
و جمع عظام کنایه از اجزاء و اعادت آنها است ^{قلب} عظام

مثال یا جسد مورعلیا بحیث تجرد و لطافتی که دارد
فساد بدان راه نیست تا اجزاء و اعادت بر آن ^{تعلق} نکند

و انکس حیات آن در عالم برنج معهود است

و یکراکم بطوریکه بارقاه در مواضع چند خیر داده است
تعجب و انکار منکرین بحیث و نشو و نهسته راجع باینها

کیف غصه و عظام بالیه دنیویه بود قَالُوا اَلَا اَنَّا مَسْنَا
وَكُنَّا رَابَا و عِلْمًا اَنَّا لَمَبْعُوثُونَ اَوْ اَبَادُونَ

الاولون از دور انکار میفشد آیا چنین میسریم و جز
فکر و استخوان از ما نماند خدا ما دیران ما را را بخیراند ^{خطاب}



آم رسول صلوات الله علیه واه ^و قل ان الاولين والاخرين
لجئون الى ميقات يوم معلوم ثم انهم ايها الضالون
امكنون لا ياكلون من شجر من رقوم فما ليون
منها البكون فسارون عليه من الحميم فسارون ^{والهم} سرب
هذا نزلهم يوم الدين

حاصل نامه بگو برستی که کز شکان و آینه کان
در قیامت محسوس شود و کجاست که پند صدای که شارا
دانه کیر است هر آینه غذا را از رقوم جهنم و آب شارا
از حمیم مجسم است

اینکه بارش را با نرا مکتب خواند از من بود که پیوسته
رسول صلوات الله علیه واه از بعث و شور و مجازات
اعمال خبر میداد و نگذشت می نمودند ^{و این} پنداشته عظام نامه



پرسیده قایل بر احوال و عادات است

از دلایل عود و جسد عنصر دنیوی تبدیل جلد و کفایت است
پس از نضج جلد و بکسر ذوق عذاب ایامند و اگر که
راجع بحسد عنصر دنیوی است که قایل نضج است نه راجع
بقابل لطیف مثلاً یا جسد حور غنیاء که قایل نضج نیست
- و ایامند و اگر در اینگونه عذاب از غدا بهیتر قیامت
نه از عذاب برزخی که فقط مخصوص قابل مثلاً یا جسد
حور غنیاء است دیگر آنکه آرزو کردن کافر در قیامت
که کاش خاک بودمی و عود نمی نمودم و میر است بر آنکه باز
خاک وجودش را بحالت اولیه بر میگردداند
• باجمعه ظاهر آیات و دلایل راجع به عادات و عیال است
دنیوی است که مرکب از عناصر چهارگانه است



در بیان معنی ربانی کشف است
مویذ مراد است در خواست ابراهیم خلیل

علیه السلام از خدا بر حیات مواتی را گفت پروردگار
بنیما که چگونه زنده ساز مردگان را فرمود ایایان
نیاورده و یقین ندارم بتوانم مردگان زنده گانم
عرض کرد ایان آورده ام و تو را قادر و توانا میدانم
لیکن خواهم چگونه زنده کردن را بعیان ببینم تا
بر یقین بیفزایم و دل را لطیفان و آراسته مهر آید
قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى
كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ
أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

فرمود چهار مرغ مختلف بگیر پاره پاره و در هم کن



دبر هر کوه جز در آن سو قرار ده پس بخوان هر که
بنام که دارد تابستانه نور تو دیران خدا تو نور

و کار را و تا بر دوش حکمت است با جمله چون ابراهیم
عیه الهام چنان کرد و مرغان زنده شد و بر اثر ^{کیفیت} ^{کفایت}

عود و اعادت را مشاهده نمود بپیشش پیروز و دانست

او تامل توانست که ابراهیم مزوج و در هم شمر را در قیامت

از یکدیگر جدا سازد بخور که ذره از جسد در جسد دیگر

خانه

اکنون از تو میپرسم جسد مرغان همان جسد

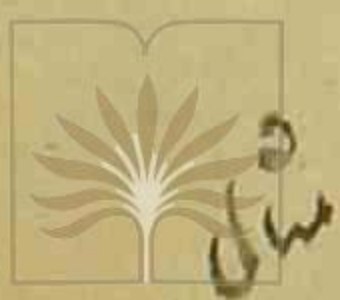
عنصر حیوانی و دنیوی بود که بر آن طهران می نمودند

یا حی و حور غیباً و قابل مثال بود که غیر مرگ و طیف است ^{صورته} و در

بحکم ظاهر آیه مبارکه جسد همان جسد و عنصر دنیوی است



آیا مراد ابراهیم علیه السلام از احیاء حب و عنصیه کشفه و آن بود
که بر انداخته از سجانه و رقیقت چگونگی زندگانی منفرات
حب و عنصیه کشفه و نویسه را یا نحو است از احیاء
عنصیه کشفه و بر دیانکه با حیات و لطیفه نشاء و حرز
توانانت اگر کوئی مراد آن بود که کفیت عمو و اعماد
حیات کشفه را بر انداخته و قلب با ریش مطهر شود بآنکه
خدا را قائل چنانکه خبر داده است غلاتی بوزن منفرات
پس بدعائیت و نزع مرتفع است و اگر کوئی از احیاء
کشفه مرغانی خواست بر انداخته کفیت احیاء و عادات حب و
کوئیم احیاء و عادات حب کشفه چه دلالت دارد بر
حب لطیف و این از قیاس هر نقیض بر نقیض است در میان
کفایت و لطافت کمال و در مضاد است و بزرگتر



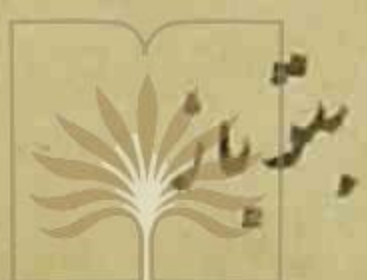
مثال جسد حور علیا در وقت دفن متصور نبود تا آنوقت
 آنرا احیا و عادت بفرمود و با فرض آنکه خانه و قمارخانه
 در حیات و عادت همان جسد لطیف حور علیا در وقت
 مثال ولایت نرود بر آنکه او را با حیات و عادت عظم
 رسم هم قلد و توانست پس احیاء و عادت مرغان
 در خانه دنیا از آن بود که با بر این علم الهام میشود و در وقت
 میتوان عظام بالیه را بجاست اولیه برگردان
 اما آنکه بعضی مفسرین گفتن مرغان را کنایت از مجاهدات
 نفسیه و اهلک بکرد و حرص و دهر و شهوت گرفته اند
 منافذ ظاهر آیه نیست چه ممکن است که بطاهر چهار مربع مختلف را هم
 در انبوع با مر خدا گشته باشد و بار تمام از کشتن مرغان
 بر او ظاهر که بایر کشتی مرغان هو و طبیعت را یعنی حیوان



تغییر در آن راه یافته است مگر آنکه ناصاف بود
یا صاف بود ناصاف و این اندازه از تغییر است
بر اثر طاعت خلاف و راجع بصورتها و سبکهاست
که اخبار وارد شده است که صدر و این مردم تغییر میکنند
یعنی بعضی بر کلاه خوشتر یا خوشکلهها به کار شوند و بودا اندازه
تغییر صدور و این کار بجای آنکه نوعی نوعی مبدل گردد
که یکدیگر را نتوانند شناخت مگر آنکه بر حسب اخبار بصورت
و خنایر و غیره محسوس کردند

مناظره مؤمن الطاق علیه الرحمه و ابی حمیفه
ابو حمیفه مؤمن الطاق را گفت آیا تو را عهد آن است
که این عهد در قیامت زنده می شود فرمود آری
گفت پس فلان مبلغ بمن قرض بده در قیامت ضعیف چند

در جمله شود



بدر باز کردام مؤمن الطاق گفت ضامنی بسیار که در
قیامت بصورت صبح دنیا باز آئے در من تو را بشناسم
پس مرا از قرض دادن دریغی نیست

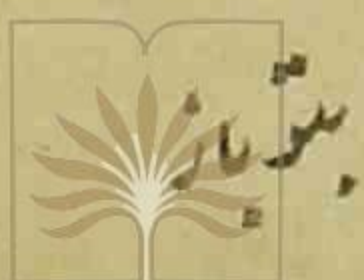
بدان در صدی که مراد از لطیف جسد رفع او شاخ
ظاهره باشد اکنون لطیف از غش و غش بعد از مرگ
حاصل تواند شد و اگر مراد از لطیف رفع کثافات باطنیه
وصفات رذیله و ملکات باطنیه باشد اینها را شکرستی است
که در حال حیات بر ریاضات و مجاهدات نفسیه مجاهد و متفلسف
حاصل است و با کثافت و ادساخ ظاهره غلظت
و کثافت عناصر متافیزیکی چنانکه در خانه دنیا باها
جسد عنصر کثیف غلیظ است و محسوس صاحب نفس قدرتی گشته و قدر
نفس و صفای طینش با سواد صورت و کثافت عنصرش



تغییر در آن راه یافته است مگر آنکه ناصاف بود
یا صاف بود ناصاف و این اندازه از تغییر است
بر اثر طاعت خلاف و راجع بصورتها و سیکهاست
که اخبار وارد شده است که صدر و این مردم تغییر میکنند
یعنی بعضی بر کلاه خوشتر یا خوشکلهها به کار شوند و بودا اندازه
تغییر صدور و این کار بجای رتبه که نوعی نوعی مبدل گردد
که یکدیگر را نتوانند شناخت مگر آنکه بر حسب اخبار بصورت
و خازن و غیره محصور گردند

مناظره مؤمن الطاق علیه الرحمه و ابی حمزه
ابو حمزه مؤمن الطاق را گفت آیا تو را عهد آن است
که این عهد در قیامت زنده می شود فرمود آری
گفت پس فلان مبلغ بمن قرض بده در قیامت ضعیف چند

در خطه شوم



بمرد باز کردام تو فریاد طاق گفتم خدای بیار که
قیامت بصورت صبح دنیا باز آید و من ترا بشناسم
پس مرا از قرض دادن دریغی نیست

بدان در صریح که مراد از لطیف جسد رفع اوستاخ
ظاهره باطنی اکنون لطیف از غشای غشای بعد از مرگ
حاصل تواند شد و اگر مراد از لطیف رفع کثافات باطنیه
وصفات رفیده و ملکات باطنیه باشد این همان شریک است
که در حال حیات بر ریاضات و مجاهدات نفسیه مجاهد و تافض
حاصل است و با کثافت و اوساخ ظاهره غفلت
و کثافت عناصر متافیزیکی چنانکه در خانه دنیا باطن
جسد عنصر کثیف غلیظ است و محسوس صاحب نفس قدسی گشته و مدبر
نفس صوفی طینش با سواد صورت و کثافت عنصرش



خ ل
منه بود

شکاف نداشت همچن مناه عود جسد عنصر نیست
اگر است نظر و نواد صورت و سکرش را بصبحش نفید

مبدل سازد چهل و خمیره و نیوی اوز میان نرفته
و عناصرش بحقیقت خود بازگشت کرده است تا مشتم
عدم عود عناصر شود

دانهی جمع کردن عظام و اعادت جسد عنصری پوسیده و پراکنده
که هر ذره اش بجای رفته و برار خود مقرونه و ادای گرفته است
مرجی آیه مرید قدرت و توانا اوقال و تقدس و ظهور
قدرتش بیفرایه چون آن جسد کشف غلط را با عالم قیامت
که بغایت لطیف است مانند سبزه آفت و بخلاف آن
عدم اعادت جسد عنصری و عجز او قائل خواهد بود در عجز
بیفرایه چون جسد عنصر کشف با عالم لطیف قیامت



مناسب شوانه فرمود تعالی عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ
عُلُوًّا كَبِيرًا

بنابر این گوئیم از اعدای جبهه عنصر کشف و نبیند
بخشیدن انرا با عالم لطیف قیامت اظهار کمال قدرت مراد است
- و از اینکه خدا سبحانه در هر امر از امور خواهر ظهور بخشد
کمال قدرت و توانائی خویش را پیرایه باقیه ارادائی
بسته و پشتر راه دارد و مجتمع عینیت اراده آن سر او را است
قَالَ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

از جمله اشیاء این است که قدرت بخش عظام میم و کشت
و پست و عروق و عصبان را که فکرش و هر فرد انرا است
و باد بجای برده است

و اگر گوئیم لطیف جبهه عنصر نیز دهر کمال قدرت است



کوئیم جسد و غلبه یا قالب مثال در عالم برنج با کمال
لطیفی که دارد بنام این نخوار از اقدار خدا بر سجانه را پس
جسد غلبه مختصر در قیامت قدرت فوق قدرت است
که بر تر از آن در اعاده و حیات معلوم و متصور است
مثال پنجمی زر کر که بعضی سحاب از طلا و نقره و غیره
بنازد چون سحاب یکبار سازد که از آن سحاب لطیف تر
و لطیف تر است و بعد از قدرت اوست و کمال
قدرتش و قهر معلوم کرد که همان سحاب خرد و ریز ریز کند
و پراکند پس بهر تکرار از اجمع نماید و دوباره بنازد بطوری که
ذره از ذرات آن مفقود نشود و بجای هر ذره تغیر نماید
با کماله لطیف جدا در قیامت بطوری که عناصر نابود
و مختصر مفقود گردد و معلوم نیست و از آیات و روایات



باید در محکمات روایات بود یا از متبنيات روایات است

سند ندارد که دلیل مقصود تواند بود و اگر از متبنيات

آیات است دلالت بر لطیف کند بقانونی که از اهل عصمت

علیهم السلام رسیده است باید رد محکم شود و آیات مرقومه از

محکمات است و اگر این معنی را خود از روایات آن روا

از و شق خارج نیست یا از متبنيات روایات است آیه چون

بآیات محکم مخالف است بامرا و الامرهای آن دیوان

باری بر اقرار بتطیف مفری نیست مگر آنکه عدم

عود جسد عنقریب را بعالم برزخ راجع دارد که محرم نیست

در بیان معراج جسمانی

نظیر عود جسد است معراج جسمانی یعنی با جسم پاک و ردا

و نعیدن مبارک خدا بر سخانه عروج داد رتبه خود را

- رفع ادریس پیغمبر و عیسی بن مریم علی غیبتا و اله علیهما السلام



با جسد مبارک با تسمان بهر اثبات مدعا تو
 تواند شد قال سبحان
 الذی أسرى عبده لیلاً من المسجد الحرام
 إلى المسجد الأقصى الذی بآمرکنا حوله
 اگر مراد از معراج معراج روحانی بود میفرمود
 سبحان الذی أسرى به روح عبده چون آمد
 از اهر بیت علیهم السلام درین معنی رسیده است پس امتیاز
 ظاهر مأمور و مکلفند با ضرورت معراج جسمانی و جماع جمیع فرق
 اسلام بر آنکه معراج رسول جسمانی بوده است قول بمعراج روحانی
 باطل می شود و هر کس اعتقاد این را بشمارد که معراج روحانی است
 منکر ضرورت دینی است و منکر ضرورت دین از دایره دین
 بیرون است و فاسد است قول بعض فرق که گفته معراج



جسمانی موجب غرق و لیسام افلاک است پس معراج^{روان}
معتقد گردیدند اینز کرده در رفع عیسی و ادیس چه^{سکون}
اگر آن را قبول دارند پس همان قدرت رسول اکرم
نیز عروج داده است و معراج خاص و اشرف بقبول اولی است
و اگر مسکند پس کذب خدا و رسولند و در ارتداد^{مکذب}

سخنی نیست

و اینکه بعضی گفته اند در هر کوه مایلایم آن کوه را بینداخت
باید منظر مایلایم کوه و خلع انرا فهمید اگر مراد از این قول
خلع عناصر یعنی آب خاک و باد و آتش باشد^{نوع} اگر معراج
جسمانی است که ضرور دین را سلام است چه آدم مرتکب
از روح جسم است که از ترکیب عناصر موجود گردیده است
و اجزاء جسم که از میان برود حقیقت جسم از میان رفته و



روح حیر از او باقی نیست و معراج روحانی میشود و این

اعتقاد فاسد است و اگر مراد از مایلام کمره وضع عقلا

متعلقه بعنصر است این سخن منافات ندارد با آنکه با جسم

بارک تریف برده باشد چه شیهه در سینه رسول

در هیچ حال خاصه در حال معراج علاقه بدنی فانیه ^{نشد}

پس با جسم بارک رفته است در حاکم تام علاقی عنصر

که متعلق با مورد نبوی است از خود وضع کرده و نظر

بآنکه رسول خدا ^ص چو قمر بدنی علاقه نداشت ترک این

سخن نیز محبت آنکه موهم خیال است اول بود

با چنگ چنانکه در سوره عود جسد معلوم کردیم ...

عروج دادن او ^{ست} رسول خود را با همان جسم مبارک و ^{مناف}

بخشیدن آن جسم را که بظاهر از عنصر کثیف است ^{لطیف} عالم ^{عالم}



دلیر کمال توانائی و قدرت است ^{روحانی} بخلاف آنکه فقط ^{روحانی} معراج
 باشد و دلیر کمال قدرت نیست و آنوقت این معراج مخصوص
 رسول نیست بلکه هر کس در خواب پند یاران رفته است
 میتواند دعوی کند که من هم معراج رفته ام و معجزه ^{بود} تواند
 چه معجزه آن است که دیگران از امتیاز بمشیر آن عاقل باشند
 با جمله حکم عفو و تفریح معراج ^{تشریف} صلوات الله علیه و اله
 جنانچه بوده است نه روحانی ضعیف زمان منافع آن همه
 سیر نیست چنانکه بر آری این می بینی پیشتر که تفریح
 پیش میامد یکصد فرسنگ مسافت را بچه زحمته در یکجا
 طی میکردند و حالا باراه آهن شاید در نیمه روز ^{پیش} مجال
 از آن سیر است نهایت کوائف این فقره با ترتیب سباب
 میسر است و معراج ^{جواب} دیگر در شب معراج بطاهر سبای نبود



اینست که کدام سبب بهتر از سبب است که مسبب لا
فراهم فرماید و کدام سبب بهتر از اراده او تواند بود
کسی بگوید إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
آیا کفایت مقصود نمیکند براق سبب است که برابر رسول
فرستاد چگونه تقدیر نموده جبر شریک از مصاحب و همراه
عاجز بود انکس که فرمود خدا مرا عروج داد نفوذ
این مقصود به سبب عارضه إِذَا أَرَادَ اللَّهُ شَيْئًا هَيَّأَ
أَسْبَابَهُ از فرشتگان بزرگوار است تا که چشم دلگشوده نیست
و انکس سراج بر سپهر اعجاز واقع شده و غیر اعجاز آن است که
تأثیر مخلوق بقوت و غیر از ایتان بیشتر عاقل باشند جمیع
معجزات رسول همین حالت دارد یعنی بحکم قدرت
فلان از ایتان بیشتر آن عاقلانه از جمله شیخ القمر است



که عقول را حیران داشت از جمله شهادت حصاد و سوار
بر رسالت آن بزرگوار از جمله جریان آب است از
انگشتان مبارکش و همچنین است سایر معجزاتی که در کتب
ضبط و اخبار ~~مطهره~~ که اجماع فرقی مسلمین است

از هر معجزه بهتر کتاب خدا بر سجانه است که بزبان معجز
بیان رسول اقی جبارش در حالتی که یتیم و در حجره
تر بیت شرب بود و بظاهر مرید نه است احکام حکام
با ندازه است که مرئی مخایض از معصیت و متافیرین
هنوز مجال نقضی نشده است بلکه روز بروز آثار نبوتش بهتر
ظهور و بروز دارد وَاللَّهُ مَتِّمٌ لِّنُصْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
رجوع بحب و بغض اله است

بهشت را خدا بر سجانه برابر کسان محمد و آل محمد



بیا فرید در حقیقت بهشت دوستی و طاعت
 ایشان است دوزخ را برابر دشمنان و محال
 محرم و آل محرم بیا فرید در حقیقت دوزخ
 دشمن و مخالفان ایشان است
 و بر اثر این مقصود گوئیم آنچه خدا بیا فریده است از
 دوزخ و بشر و سیوان و شجر و در و حجر و آب و خاک و آتش
 و باد و نبات و جماد و بهشت و دوزخ و برزخ و قیامت
 و رضوان و عر و عیان و مقصود کما بطیفه وجود محرم و آل محرم
 صلوات الله علیهم صنعت استی پوشیدند
 پس اگر در مقام شقاوت شد از حیث انکار ولایت آل الله
 سر خیز توئی و جمله خیلند مقصود توئی همه طغیانند
 و آن همه عنایات اهر در حق آل الله از این بود

عا دند از خست قبول ولایت آل الله و اگر در مقام



کتابخانه

کہ پارس بدایره معرفت گذارده و قدم در طریق
 بند کے بنهادہ اند و اگر غیر ایشان کستی
 عرفان یافت و راه بند کے پیروی باقیہ ایشان ^{بود}
 در بیان آنکہ مقتدا و پیشوا باید محقق
 و من جانب الہ باشد والا اقتداء
 باور و انیت

قال الصادق علیہ السلام ليس الاقتداء
 بالترسم بالحرکات الظاهره ولا التّشبه ^{بالله} بالاولیاء
 الذین من الحکماء والائمة

اقتداء آن نیست کہ بحرکات ظاہرہ خویش ^{بتشابه} — ^{بمقتدا}
 ساز ^{حق} بلکه شرط صحت اقتداء آن است کہ مقتدا
 یعنی من جانب الہ باشد



پس اتماء بخلفاء سه کانه از حیث حرکات ظاهر اگر چه آن
حرکات موافق شرع رسول باطل است چه بظاهر
دارا خلافت بودند و محقق نبودند و باطل است اتماء اگر
بمقتل ائمه خلافت و خلفاء جور که بر حق بودند و لا
عهدی الظالمین قال سبحانه یوم نذم عول اناس
بایمانهم فرمودند ای من کان اقدانه بحقی قبل و
یعنی هر فرقه را با پیشوایان میخوانیم و مقبول
از فرق فرقی است که پیشوای محقق گردیده اند
پایان عدم انتفاع انساب در یوم الحساب
تسبب اولیاء الله را نیز اقدانگویند چه بر حسب فلاح
و هر کس در کرم خویش است هر کسی آن درود عا
کار که گشت پدر بر نوح سودمند زاده نوح را خطا



إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ اور از استخلص فرزند منصف^{شیر}

قال امير المؤمنين عليه السلام إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ

لِمَنْ لَطَعَ اللَّهَ وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَشِيًّا وَالنَّارَ لِمَنْ عَصَى اللَّهَ

وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قَرَشِيًّا

نیکوکاری بهشت بر دنده حشی را بدکاری کشتی بدوزخ^{کشد}

سید قرشی را قال سبحانه فَاذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا

اَنْتَابَ بَيْنَهُمْ

چون نفخ صور شود نیبار اسودد^{کایت} بخت آنکه

انتساب بعضی بعض بر اثر اراده الهیه و از خیر اختیار عباد

پروا است نخواهد دید در صلب عمره قرار یسد

خواهد در صلب گیر میهند نه فرزند شاه بودن نموجب

افتخار است نه پسر کدا بودن سبب تنگ و تنگ^{نخا}



چه آن از حال آن و این از نقص این نیست بلکه نمبر و جمال
صورت است که از صدر نکر است اما زین را در صلب شاه
نهادن و عمرو را در صلب که اقرار دادن بر حسب محبت
و حکمتی است که بار را قایل میداند حقیقت آنرا

در بیان بعضی دقایق متعلقه لغت و شعر

بدان غنا یا فقر دلیل اکرام یا اذیت است بحکم از غنی
و فقیر نیست و باطن هر کس را که غنا و فقر را
بر حسب اکرام ندارد و فقر و نیاز را سرور است
و خوری ندارد قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لو كانت الدنيا قوتون عند الله حجاج ليعوضه
لما سقى كافراً منها شربة ماء



یعنی اگر دنیا نزد او تالای بقدر بال کسی قدر دشتی
کافرا از آن شربت آب و انگدشتی پس حسین ^ص
معیشت بنا بر مصیحتی است که خدا میداند

اما اکرام هر فرد در نزد او تالای بر اثر تقوی و عمرت و انانت
هر یک بر اثر عصیان مخالفت است غنی که طغیان آغاز
ذلالت است فقیر که تقوی است سازد عزیز غرت ^{خدا}
در ایمان نهاده است ذلت را در کفر و عصیان قرار داد

الْغُرَّةُ لِلَّهِ وَلِلسُّؤْلِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ
لَا يَعْلَمُونَ

اگر فقیر اوی پرست بدانند آنچه را که از عذاب آفت
برای او مقر است دنیای فانی او را بهشت جاودانی
خشنود با آن که با فقر باقی بماند و اگر غنی طهر پرستان



و بال مال و نکال اقبال و اقبال خود را خشنود باین
 که مال و قهارهای مانند ^{غنی} آیه هَلْ غَنَى مَالِيَّةٌ
 بلکه غنی نه از روی از نه استنش آتی ^{کریمه} مَالِيَّةٌ هَلْ غَنَى مَالِيَّةٌ
 و ش حکایتی ^{اشما} إِنَّمَا عَلَى لَهْدٍ لِّرَدَادُوا
 قَلْبُهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ

به دولت و ثروت که است راجعاً کا فراداده ظاهر
 از روی سر برت ^{خود} تفاوت ^{تا} مستوجب کرده عذاب

ابدی را

قَالَ سَجَانَهُ اَيَحْسَبُونَ اِنَّمَا نُمِدُّهُ مِنْ مَّاءٍ
 وَ بَيْنَ نُسَائِرَاعٍ لَّهُمْ فِي الْخِرَاطِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ
 یعنی از دیاد مال و فرزند هر پرستان را نیکو نیست
 اگر چه بقصد شعور ^{نیکو} نماند



کتابخانه ملی

چون فقر در دایره ایمان درایند غنا و پندار داشته
آن و فرد شکستی مناسب این است اگر عکس آن بود

غنا فقر و فقر غنی را فاسد نمودی چه یحیی شیطان یا انسان

بر بودی عسی آن لکر هواشیئا و هو خیر لکم و عسی
آن تحبواشیئا و هو شر و الله یعلم و انتم لا تعلمون

حدیث قدسی

قال تعالی و لقدس ان من عبادی من لا یصلح

الا لعی و لو اقرته لافسده و ان من عباد

من لا یصلح الا لفقر و لو اغنیته لافسده

چون غنا مناسب داند فقر ~~من~~ خطرا دارد چون فقر

مناسب داند غنا ~~من~~ مایه آرد و یدعوا الانسا

بالشر دعائه بالخیر و کان الانسان عجولا



پس بظرف وجود هر یک کرد و هر کس در غرض حال ^و برد

بجود ^و نحن قسمنا بينهم معيشتهم في الحياة الدنيا ^و و^و قعنا

بعضهم فوق بعض لنتخذ بعضهم بعضا سخريا

فرمود من قاسم رزقم تا شود باینچه خدایت

داده است و تن و هر یک چه ایردت درش نهاده است

- چون کرده پس آید شیب گزینی چون یستی نیمی نصیب

نیشنی قال الصادق عليه السلام فاحسن التوكل

فإن ^{فان} فإم لم تعط والرضاء بما أعطيت وأصبر على ما أصابك

ذلك من غم الأمور

قال تعالى وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ شَيْئًا مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ

وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ

پایان آنکه کایف اعتمادیه و عملیه



بر هر یک از غنی و فقیر و سیاه و سفید
و مالک و مملوک و ارد است و دولت
دنیا جمع و خرجی است که اگر بر وفق
اراده از لیه و قانون حساب باشد
دلیل امانت و موجب ثواب است و اگر
بر خلاف اراده الهی باشد دلیل خیا
و مورث عقابست و بیان آنکه زینت
دنیا و آشتن با ایمان و تقوی منافیست
بدان فقر یا غنا منقطع یا مشد تا لیف اعتقادیه
و حکمیه میباید از فقر و غنی نیست بلکه بر غنی و فقیر
دو عالم و سیاه و سفید واجب است که بتجسس نفس خود درازند
- اما تر که خدا داده جمیع است که بر غنی نهاده است



و در مقام برنج سح حواله داده است اگر نیکو جمع خرج
و محاسبه بروی اراده او تمام باشد امین است

و بمانت پای در حریم قرب گذارد و اگر بیایر شود

و طغیان آغاز و حوایج است سطر سازد پای در

خیانت نهاده خیانتش عقوبت برآرد قال العا

الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمُ بَعْدَ ابْتِلَاءٍ يَوْمَ حُجَّيْهَا فِي

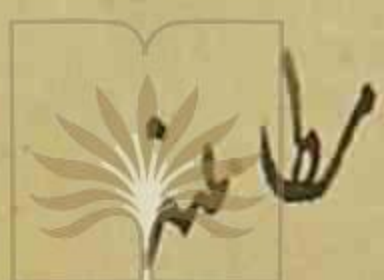
مَآخِذِهِمْ فَتَكُونُ يَهُاجِبَانَهُمْ وَجُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ

هَذَا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ فَذَلِكُمْ أَفْضَلُ لَكُمْ تَكْنِزُونَ

مراد از سید سلطی حقوق واجب است از خمس و زکوة

و حج بیت الله و غیر نفقه و کوه اهر و عیال و سلطی

ک که نفقه ایشان بر او واجب شود شهرت بر هر دو مادر



ع ~~مطالع~~ یازن و فرزند که مطیع است و واجب است
اداء هر چیز از شریعت که بهمد و یمن و شرط و نذر
بر خود دارد آورد اما همان در حق ذوی القربی و مطلق
فقراء و ضعیفاء از ارامه و ایام و ثامن و غیره شایسته از قضا
و موجب مزید در جانش ~~مست~~ محسن است

با جمله چون غنای است پیشه سازد مزید حساب چه ضرر
دارد چون فقیر محض لغت آغازد قلت حساب چه سود آورد
قال تعالی قل من حرم زینة الله التي اخرج
لعباده والطيبات من الدنق

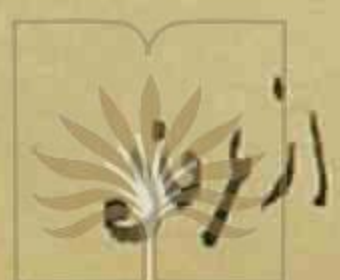
حیف و صدیف که بزرگ را و کان با جمع است بحقیق
دین و دانش نگویند و با کامران و قبال لباس طاعت
و لغور در پنهان شدن فقط یا نساب مغرورند و لغور



از فوائد مجبور زکوة مال بخشیدن است زکوة تن تقوی
گزیدن اگر فرید مال خواهر بجا جمنه ان بخشای اگر
که است جوئے از در تقوی درای بدان در دنیا غیر زوایا
بدین در عقی بانیکان و مسازحہ بعلم دین تن نیت
بهر پای بر سر عزت نه در خانه اگر کس هر یک حرف راست
در بیان حقیقت علومی که مکمل نفس و
مترکی روح است

قال رسول الله صلوات الله عليه وآله
العلم ثلاثة اية حكمة او فريضة عادية
او سنة قائمة

علم که مکمل نفس و مترکی روح و مصفی طبع تواند علم
سنت و اخلاق و سنت است



از عرفان ایمان کمال گیرد از اخلاق روح تزکیت پدید

از سنت طریق طاعت بدید است

بیان آنکه تمام محامدا و صافتر
معرفت و نتیجه محبت است و عاقبت
برضا و تسلیم منتهی شود بحکم آنکه
فرمودند الرضاء اسم مجتمع فیہ معانی
العبودیه

ای برادر درخت معرفت برکهای قشنگ دارد

و میوهای رنگارنگ اولش ثمر محبت است پس چاه

و خشت از شاخه جمش برآمدت فراید از لطف

ایستش برسمت فراید چون از بط قریب دران آب شرب

شده شد و چون در عرم وصال قدم گذار در کمال انس



- پس فرانس انس انبساط آرد و افزون عینیت پرده
 از روبرو تو کهر بردارد جز نیکو بینی رضا کردی سوار خوش
 راضی نقص هر چه در خود نکر نقص با به هر قدر در محو محبوب
 بگری کمال نقص تو و کمال محبوب عجز تو و اقمه ^{مطلوب}
 - بجای کشد که کردن گذارد و سر تسلیم پیش آرد
 چون دیر ابر دراز جز محبوب مجبوءت بخوئی ^{مطلوب} و غیره
 مطلوب بگوئی که از مکرده پروا کنی و کجا مطوع ^{مطلوب} تمنا

قال امیرالمومنین صلوات الله
 الهی ما عبدک کخوفاً من فایرک ولا طمعاً فی خشتک
 بل وجدک أهلاً للعبادة فعبدتک

یعنی ای خدا من خوف نیران دردم نیست
 شوق جان بر سرم نه تو را از ازار پرستش دهم ^{سپیدم} پرستش



حکایت منطوقه من موقوفه

عاقلی معروف در دیوانه گفت با درویشی از فرزانه
حال تو چون است ای درویش باز گو با من ز دور اعتقاد
گفت عالم وفق مقصود من است کمر چه آن از خلق معبود من است
گفت صد چندانی اما شرح آن باز بر کو کشف کن سر نهان
گفت چون عالم با مراد است با قضای او رضایم در خور است
چون رضا گشتم بحکم نافه نش پس تضار حق مرا کردید خوش
عزّت و ذلّت مرا یکسان بود تقم و صحت را هر این جان شود
به مراد من مراد هیچکس بر نیاید این تو را کفایت و بس



بدان نقصان یا کمال محبت بر اثر کمال نقصان نیست

- و غلبه محبت را عشق گویند و مراد از علم عشق علم

بکمال معرفت باشد که موجب کمال محبت است علوم

رسمیه و اصطلاحات قوم را در تحصیل معارف حقیقه و خلیت

نامنه نیست یعنی شود که آدم را در تمام علوم رسمیه

مصطلح باشد در حالتی که از معرفت با حق تعالی به بهره آید

- چنانکه غایب علماء عامه و دارا علوم ظاهره رسمیه و غیره

مشترک و تفاقیان آشکار است

بهاء الله والدین شیخ علیه الرحمه در

معنی گفته است

علم رسمی سر بر قیل است قول نه از این کیفیت صادره حال



علم نبود غیر علم عاشقی	ما بقی تمس پس ابلیس شقی
کردلت خالی بود از غشویار	سنگ استنجای شیطان شیار
دین علوم و دین خیالات ^{صو}	فضله شیطان بود بر آن حجر
تو بغیر علم عشق اردل نهی	سنگ استنجای شیطان ^{بید}
روح دل از فضله شیطان ^{کسو}	ای مدرّس درس عشقی هم بگو
چند چند از حکمت یونانیان	حکمت ایما نیان را هم بخوان
دل منور کن با نوار صلی	چند باشی کاسه بس بوی
کر تو را گویند کمر عمرت ^{بهر}	هفت روزی نازده دین ^{یقین} کرد
تو درین کهنه مشغول کدام	علم خواهر کشت ای مرد تمام
فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم	هندسه یا رمل یا اعداد و نوم
بادف و زو شر اند عرب	و چه خوش سکفت از روز ^{طرب}
ایها المقوم الذریع المدرّسه	کلام صلتموده و سوسه



فکر کم آن کان فی غیر بحسب ما کم فی انشاء الا فرغ نصب
فاغسلوا یا قوم عن لوج نفوسکم کل علم یس یجو فی المعاد

شیخ علیه الرحمہ از حکمین علماء عارفین و از اجلای بررگان
دین است کتب تصانیف و تالیفات ایشان مشہور و بسیار

که مردم از انہا فایدہ تا گیرند پس از ہم ریاضات و سیر
و سیاحتها دریافت کہ علوم رسمیه در قیام مہربان و نجات

بخش نیست میفرماید نجات بخو کمال در علم عشق است
کہ از کمال معرفت خیزد چنین معرفت کہ مقتضی حنان عشق

باشد مخصوص محدود چند از انبیاء و مصطفین علیہم السلام است
- شہادت امام علیہ السلام در کربلا بر اثر کمال معرفت و غلبہ
یعنی عشق حقیقی بود چون دید بر آتش شود محبوب و حفظ



۱۱
دینر باید از جان شیرین بگذرد بکشد شت همچنین بشهادت
برادران و فرزندان و صاحب و صاحب و عارت خیم
حرم و اسیر زنان و دختران بر اثر عشق تن درداد
اگر بر اثر عشق نبود خلاف بقدر و شرع بود که خود جمعی را
بهمانکه در اندازد و تن دهد با کینه زبان و دختران بهر
نامحرمان افتند لا جرم بر رسم پدر و برادر بصلح یا بیعت
کردن می نهاد و اینر منفر موجب خلاص حکما بود پس
در ان موقع که دید دینر و شریعت در شرف زوال است
بر اثر کمال معرفت و محبت خویشین بشهادت کلفت یا^{فت}
اما لقیف اینر مردم که در آن درجه از معرفت و محبت
غیثه و حفظ دینر و آئین فقط بشهادت ایشان منوط^{بیت}
تقیه است و پس از شهادت جناب سید الشهدا علیه السلام



که حفظ دین حقیقت بشهادتش منوط بود سائر ائمه علیهم السلام
هم بتقیّت مکلف بودند

قال صلوات الله عليه وآله ليس العلم بكثرة
التعلم بل نوري قد فهد الله في قلب من يشاء
مراد از علم معرفت و مراد از من تشاء فرق با حقیقت اند

که پیوسته با حقیقت و حق با ایشان است چون در عالم
ذریع مقام طاعت برآمده و در آتش امتحان در آمدند
لا جرم درین نشاء ظاهر هر کس در خور ظرف وجود از معرفت
و محبت ادقاً بهره برگرفت مگر کافر و شرک که از معرفت
و محبت الهی محروم است مولود

هر که جز مایه ز آتش پیر شد هر که به روز رتبه رور شد
و پیر شد مولوی قدس سره بدین بیت



است ره بنمایه با کلمه مردم سه نوع اند

نوعی دارا کمال معرفت و محبتند و چنانکه مای

از آب سیر نمیشود ایشانرا هم از معرفت و محبت آوا

یهیوقت سیری نیست و پیوسته دوست دارند و فرزند

معرفت و محبت را و در آخر الزمان این مقام مخصوص

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و ائمه معصومین است و حبیب

خدا صلوات الله علیه و آله با کمال معرفت و فرزند همدی که

در بندگی دشت همیشه سرب زدن فی علیا میگفت و عرض

میکرد ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق ^{عبادتک}

یعنی چنانکه شایسته حق شناسی است

تو را نشناخته و بقدریکه حق بندگی است

بندگی بجای نیاوردیم



نوعی از مردم در دایره معرفت و محبت درآمده
 دارند آن سرچشمه آب نوشیدنی لکن نظر ثقیلت ^{است} اکثر
 وضع یافته قوت مجاهدت معرفت و محبت ^{است} این مختلف
 و درجات ایشان متفاوت است ^و لیس للانسان الا لما

قال سبحانه

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا إِنَّ اللَّهَ
 لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ پس باندازه جهد که دارند باب معرفت بر روی ایشان
 برشته و حق خوب گفته اند مردان گرفت جان برادر که کار
 با بکماله این کرده فرقه ناجیه محقق اند و هر یک از ایشان
 بحسب مجاهدت خود قضاوت گزینند و باندازه همت ^{است} از
 معرفت ثم رسیدند هر چه هست از قاتر تا ساز به اندام
 است ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست



نوعی از مردم بنا قایا و سوء اختیار خود و مخالفت

در عالم ذکر که سوء اختیار و ناقایا درینر نشاء ناشی از آن^{ست}

از معرفت و نتایج معرفت محرومند و ایشانرا بیسویه

از محبت خالق تعالی بهره و نصیبی نیست اولئك كالآل^{لغایم}

بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

استحقاق این جماعت بقبولت و قناء سزاوارترند پس بقاء

ایشان درینر نشاء بر حسب مصالح چند است از جمله بودن

نطفهای پاکست در صلاب ایشان از جمله آن است

که در حال زندگانی ظاهر دارند سوء سریرت و شقاوت

باطن خود را تا حجت خدای بر ایشان تمام شود و مانند

حجتی بر ایشان تمام طبقات کفار و مشرکین ازین^{ست}

دهر استی و افروین نوبند اعم از آنکه کفرشان کفر^{جحد}



۴
 از کفر برائت
 و کفر محذور
 و صلیع با شرک

در بیان کفر و شرک
 و در بیان کفر محذور
 و در بیان کفر با شرک
 و در بیان کفر با شرک

باشد یا کفر نعمت یا کفر برائت یا کفر ترک مأموریه
 و شرکشان شرک جلی باشد یا شرک خفی یا خفی بدول
 آیات و روایات طهری کفار و مشرکین از اهل بیت محمد و آل دربار
 لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 الشِّرْكُ أَخْفَى مِنْ دَبِيبِ النَّمْلَةِ السَّوْدَاءِ فِي اللَّيْلَةِ ^{لظلماء}
 عَلَى صَفْوَانَةٍ سَوْدَاءٍ

میفرماید شرک اخفی خفتر از آن است که مور سیاه
 در شب بسیار تاریک بر روی سنگ سیاه جنبش کند
 این سخن از شرک بحیث کمال خفاست که دارد با ایمان ظاهر
 منافقت یعنی در حالتی که زید اظهار ایمان نماید
 و مردم او را مؤمن میدانند شود که شرک باشد

قَالَ تَعَالَى وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا أَوْهَمَ^{مَشْرُكُونَ}

قَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
إِنَّ اللهَ لَا يُنْظَرُ إِلَّا صَوْرَةً وَأَعْمَالُكُمْ^{قُلُوبُكُمْ} وَتَنْظَرُ إِلَيْهِ

میفرماید خدا را بجمال صورت و ظاهر اعمال شما
نظر نمیست بلکه نظر او تنها به درها و شمایست

مولوی

مادرون را بکرم و حال را نه برون را بکرم و قال را

چون در دل معرفت و محبت خود پند بباطن خدا در دل

دل بکشد و بر اثر طلوع نور معرفت چشمها را حکمت

و دانش از آن دل بر زبان جاری کرد و عرش رحمت^{نفس}

خوانند بحیث آنکه منظر الهی و مطلع انوار نامتناهی^{است}



فرمودند در میان خدا و مؤمنان علاقه نوری است
 که اگر حجاب از چشمها بردارد هر آینه بعیان می بینند
 که در عرصه عالم محدودی بغایت اندک دارای آن علاقه
 و آن نورند ازینجاست که فرمودند الْمُؤْمِنُونَ أَعْرُفُونَ
 الْكِبْرِيَّتِ الْآخِرَ وَهَلْ رَأَى أَحَدٌ كُ الْكِبْرِيَّتِ إِلَّا
 در میان تاج حسن طین و اثریکه در
 نظم عالم و جمع مردم دارد که اگر
 تحقیق محال یکدیگر می شناسند لاجرم طبعا
 دیگرگون شود بنحویکه اجتماع ایشان
 صورت پذیرد

اینکه مکلف فرموده اند ما را که تمام عاقله را مسلم بدانیم
 یا انا می بین را مؤمن بخوانیم تعارف است و این تعارف



فقط مدخیر در جمع مردم و تسهیل کار دنیا بر ایشان دارد
و بر اثر حسن ظن است نهی از تجسس از این است
که تکلیف زندگان مردم آسان شود و دلها مصفا باشد
و طبعها بهرمانه و محبت با حق بماند

مثال

آیا نمیرسی مادامیکه از برادر و فرزند منی لاف اراده و اعتقاد
و اعتقاد یا قول و فعلی هرگز است بر اثر اخوت
و ادب و دل را بر ایشان رافتر است و چون اینها ظاهر
اعتقاد یا قول و فعلی که منی لاف اراده و اعتقاد و اعتقاد
منی لاف منی آن محبت و رافتر برادرانه و پدرانه دیگر
کون کرد

قَالَ تَعَالَى وَلَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ



الْآخِرُونَ أَدُونِ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا
 آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ
 فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ
 جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ

أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

شرف خدا چنان شریست که پدر و برادر و خویش و تبار
 چون مخالف خدا و رسول بشند ترک پدری و برادر و خو
 و قرابت کنند لا جرم فلاح و نجات در همه حال ایشانست

قَالَ لَصَادِقٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الذَّاكِرُ لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ هُوَ مُطِيعٌ وَالْغَافِلُ عَنْهُ
 غَاصٌّ وَالطَّاعَةُ عَلَامَةُ الْهَدَايَةِ وَالْمَعْصِيَةُ

الضلالة واصلها من الذکر والغفلة

سطیع و موافق کسی است که حقیقه پیا و فدا باشد و کافر
و عاصی کسی است که از یاد او قایل غافل است طاعت
امر و نهی آن توحید و هدایت می لغت آن نشان
شرک و ضلالت است هدایت و ضلالت بر ذکر و غفلة
متفرغند الا یذکر الله تطین القلب و پس اگر کلمات
ظاهره با اعتقاد قیبر موافق باشد صاحبان مقام حقیقت مؤمن
و اگر مخالف باشد بحقیقت مشرک است

هر که زبانش در کرد و دل در کار و بیاید زو نش بر عکس
در میان اقسام شرک از روی تحقیق
و تحقیق حقیقت توحید و رسالت و
اماست و لزوم اخذ معالیم دین از



امام یار و ات اخبار امام علیه السلام
بدان ارسلت و انزل کتب و وضع دین و قرار

این ازین بود که مردم از خواب غفلت که حقیقت کفر
و ضلالت پیدار گشته خالق وافرید کار خود بشناسند

و بقول فخر و اعتقاد و دل و زبان و جوارح توبه

این بقرآن و تورات و انجیل حکما قال ابراهیم علیه السلام
وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ خُفْيَا
مُسْلِمًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

کلمه و ما انا من المشرکین اشاره بآنست که موقّع باین
بقول فخر و اعتقاد موقّع باین و بدل و زبان و جوارح
و نهان و بکار بنی تقی وافرید کار خود ترک نیارد
و این را باین مرتبه توحید و خدا شناسی است که ما فوق آن



مستوریت و ابراهیم علیه السلام از این خبر اظهار فرمود

حقیقت توحید و کمال ایمان خود را در میان شرک جلی

پس اگر بقول فخر و اعتقاد شرک باشد شرک بزرگ

جلی است مشربت پرستان که تعجب میکردند از اینکه خدا

و احد و یگانه باشد و ستایش مینمودند لایست بهر

و عزتی و سایر پرستان را در میان شرک خفی

و اگر با اعتقاد شرک باشد دون قدر فخر شرک بزرگ

خفی است مشربت نقین که اظهار اسلام میکردند و عبادت

طاهره بجای میاوروند لکن اعتقادشان فاسد بود

در بیان شرک خفی

و اگر بقدر شرک باشد دون قول و اعتقاد شرک بزرگ

اخفی است مشربت دوازده فرقه از امینین که بحسب



قول و اعتقاد مؤمن و از جهت عدم افتد مقام و نیز از آنکه امر عشر

علیه السلام و وضع بر عتس

شکر کند و بگوید **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ** باز بگوید

خبر میدهد عدم غفران مطلق شرکین را

در بیان شرایط توحید

باجمله موصوفه و خدا پرست و قتی که میگوید لا اله الا الله باید بدین

اعتقاد را سخ باشد و طاعتش جوید آنرا که خدا امر با طاعتش آن بود

و از جهت شرایط توحید که فرو عقاید است گرفتن مقام و نیز است از پیشوایان

و چون از غیر این بگوید سخ با اظهار توحید بلکه حقیقت شرک است نظر

بانکه احوال خود را نیز نیست با رتبه کرده اند و بخوبی چیز که سخ توحید است

و قتی که میگوید محمد رسول الله باید در صهر و فرع و جز و دگر

مطیع فرمائش رسول صلوات الله علیه و آله باشد و قتی که میگوید

و بخوبی چیز که سخ توحید است

شرایط توحید



علی و اولاده المعصومین حج الله و اولیاء الله و انواره باید در اصول
 و فروع و جزو و کثر قسم جان و کوشش با امام و فریاد امام باشد
 - و وقتی که امام فرمود **أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَأَرْجِعُوهَا**
إِلَى سُرُورَاتِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُ حَجَّتُكُمْ عَلَيَّ وَأَنَا حَجَّةُ اللَّهِ بِكُمْ
 باید بداند در زمان غیبت امام علیه السلام بحکم امام رجوع او در صهر و فرع و جزو
 بعلماء اهل بیت عصمت است که مطلقاً قادر و محکم و حلال و حرام
 از کتاب و سنت و فریاد امام ما خود میسر اند و بقدر رای خود
 یا عقول و آراء مهال خود فتوی و حکم میرانند و چنین کس
 برین صفت لامحاله نایب عام امام است

بیان آنکه تبعیض در مسائل و احکام جایز نیست
 و باید تمام فتاوی مفتی ما خود از کتاب
 و سنت و اخبار آل عصمت باشد لا غیر



اما تبعیض در سائر احکام باینکه بعضی را از روایات
اخبار امام بگیرد و در بعضی سائر احکام رجوع او
بعقل و رای خود یا عقول و اراء اهل بیت
چه کما الحوادث که در کلام معجز نظام حضرت حجتیه قائم
منتظر خبر الهی فرجه است جمع محلی بالف و لام و مفید عموم است
یعنی تمام حوادث واقع را بروایات اخبار آل عصمت رجوع
دارد و یکر آنکه اگر تبعیض جائز باشد بر بعضی انداره
مستدرست عامه نیز لا محاله در بعضی سائر اعمال
موافق اخبار آل عصمت است بنا برین باید این امر
ادراک تکلیف کف و ناجر باشند چون چگونه مفاسد
مستدرست نه فرمود تمام حوادث و اقوال را باید بروایات
اخبار باحوالت دایره که اگر در بعضی حوادث رجوع



مردم بقول و آراء بان محفلت کرده اند امام علیه السلام

در حالتی که با عیش و شرف بودند مصرع

قلم اینجا رسیده و بر پشت

رجوع یافتند و در حین جلوسه

قال لصا دو علیه السلام حب لله اذا اضاء

غلی سربید خلاه عن کل شاغل و کل ذی ذکر سوی

فالمحب اخلص الناس سراً لله و اصدقهم قولاً و اوفهم

و انزلهم عملاً و اصفهم ذکراً و اعبد هم نفساً قباهی

عند مناجاته و تفتخر بر ویتة و به یعمر الله بلاد

و بکرامته یکریم عباد و یدفع عنهم البلاء یا برحمته

فلو علم الخلق ما حمله عنده و منزلته لديه ما تقرؤا

الحی الله الا بترا ب قد میه



چیز حب اله در دل بنده پر تو افکند او را از هر کار ربان
دارد و فراوانی او را ذکر سنت پس باطن محبت خدا
از هر کس فاضل تر و قوی تر است و عهده بوف
مقرون تر و عملش پاکیزه تر و ذکرش با صفا و نقیض
بعبادت نزدیک تر است و در حالتی که باقی ضعیف است
نجات کند عاقل که بر دیبایات غایب و بر در شر
مفتخر گردد خدا بوجد محبت خود شهر با خود آبادان
فریاد و بکرم است و بزرگوار است اکرام نماید بنده کمال را
و بر محترم که محبت خدا را است بر بنده کمال خدا را بجا
دفع بلا کند از ایشان و اگر مردم بدانند منکرش و مقام محبت
و دوستی را در خدا در نزد او تعالی شانه تقرب بخوبی بخیر
تعالی که خاک مقدم و نفس



قال امير المؤمنين عليه السلام من احب الله
اعطاه الله كل شيء من ملك وملكوت

بار غرضه بدوستان حقیر خود به بخشید هر چیزی
از عالم ملک و ملکوت را و در حال غلبه محبت محبت
خدا را جز شوق و شور بر سر نیست

مصرع چون تو دارم هم دارم اکرم هیچ بنا نمی
نشان مراد در عشق مجازی هوید است با همه حقیقت
عاشق در دهنه را چنان بتلی سازد که از خود بجزیر است

پست

یاده در دودمان مجنون کنه صاف اکبر باشد از انچه چو کنه

موفق حقیقی و عارف و قهر را که دهنه دایره محبت است



ایچکاه مانعی از من هست نیست هیچ و تجارت و مال

و فرزند او را از یاد خدا غافل نسازد **يَخَافُونَ يَوْمًا**

تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ

فرمودند **وَلَا مَوْئِسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نَظِقَ**

وَلَا إِسَاءَةً وَلَا نَفْسًا لِّإِلَهِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ

یعنی در همه احوال انس او با خدا باشد و از من هست

هر چیزی نیستند مگر او تعالی پس آم کردار و گفتارش

عبادت و نفاس داشت را شربنده که و طاعت است

فَهُوَ فِي رِیَاضٍ قُدْسٍ مُّتَرِدٍّ وَ مِنْ لَحَافِيفِ فَضْلِهِ مُتَبَرِّدٌ

قرب و منزلت چنان بنده که در نفسی از یاد خدا غافل نسازد

سنگدل گاه است

قَالَ تَعَالَى وَلَقَدْ لَوْلِيْكَ فِی الْاَرْضِ الْاَلَاءُ



مؤمن واحد لاستغيت به عن جميع خلقى ولجعلت

له من ايمانه اننا لا يحتاج به الى احد

مبصر مايد اگر در عرصه عالم جز مؤمن نماند بوجود

اواز چنگ خلاقی پي نيازم و قرار دهم انصاف و بلايلا نهش را با ايمان

که دارد تا او را با حد رحمت نماند

اي که رسول خدا صلوات الله عليه واله فرمود لقتل

المؤمن اعظم عند الله من نزال الدنيا نظراً

که ايجاد عالم بر اثر اراده الهی و ايمان مؤمن باراده و اختيار مؤمن است

والمؤمن اعز من البکريت الاحمر

تفسير آية نبا که نور کبر مؤمن است

قال تعالى الله نور السموات والارض

مثل نوره مشکوة فيها مصباح المصباح في زجاجة



الزَّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ زُرِّيُّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ
 مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ
 سَرِيتُهَا يُفِئُّ وَكَوَلَةٌ مَسْسَةٌ تَأْسِرُ نُورًا عَلَى نُورٍ
 يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ
 لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
 در تفسیر آیه مبارکه نور که مثل
 مؤمن است

میفرماید فدر آنها را هر آسمان درین است
 بخبریکه صلاح ایشان در آن است و شهر نور او تلال در
 درین شهر مسکوه و چراغ دان است که در آن چراغ که از
 و چراغ در میان زجاجه باشد که از هر چه جوهر بر این نصف صفا
 درون تر است و زجاجه و صفا و تلال کوی را مانده نبات بزرگ در



شعه و شعاع از چراغ از رو غیر زینول است که فضا را
بسیار در آن انواع منافع قرار داده نه شرق است که
در حال غروب شمس از فواید شمس با بهره یار و نه غرب است
که در حال طلوع شمس بدان نفع رساند یعنی در جهات
واقع است که آفتاب عالم تاب را در همه حال در آن محال
و تاثیر است و از فرط ضیاء و مزید صفا نزدیک آن
باغ که پیش از آنکه آتش به آن بگشاید روشن گردد
و روشن بخشد

در شبهه و شبهه به اختلاف کرده اند جماعت از مفسرین
بر این می مانند که این مشهور است از سحانه برار رسول خود
صلوات الله علیه و اله زده پس مسکوة سینه رسول بجا
قبل از صبح در زجا به نبوت است نصاری نیست که در شرق



نماز بخواند یهودیت که رو به غرب نماز بخواند در حجر
مبارکه نبوت تولید شر که نسب شیر نفس بابر ابراهیم علیه السلام
نمهر است و نزدیک است نور محمد بر سر مردم ظاهر

شود پیش از آنکه سخن کنند و بر از ندرتی است

قال ابو الحسن الرضا علیه السلام

أَحْسَنُ مَا شَكُوهُ فِيهَا الْمِصْبَاحُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
يَهْدِي اللَّهُ لَوْلَا يَتِيَانُ أَحَبُّ

میفرماید مکه ما اهر بیت عصمت استم و رسول

خدا مصباح است که در میان آن مکه است و خدا

سبحانه بولایت مادلالت فرما هر که راه است میرود

دور فرقه اند این شهر بر مطلق روشن است چنانچه



عرض می‌شود با فراتر حضرت رسول علیه السلام مناف
نیست

اکنون گوئیم مسکوت نفس مؤمن زجابه صدر مؤمن
صبح ایمان مؤمن است قرآن در دل مؤمن از شجره
افلاص فروزان و ثناء و رحمت باثر او را بفتح و محن
متزلزل و منقلب نشود پرور حال عطا شاکر و در بلا
صابر و در حال حکمت عادل و در حال سخن صادق است
- وجود مؤمن در میان مردم زنده را ماند که در میان قیوم

مردگان است سخمش نور علمش نور مدخلش نور
مخرجش نور بازگشت او در قیامت بنور است بخلاف
کافر که سخمش ظلمت علمش ظلمت مدخلش ظلمت
مخرجش بازگشت او در قیامت بظلمت است ظلمات بعضها



فَوْقَ بَعْضِ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ
لَهُ نُورًا فَلَا لَهُ مِنْ نُورٍ

بجمله امثال این مثال بدلائل چند برابر مؤمن عجب نیست

زیرا قبل مؤمن عرش رحمت است و منظور خداوند تقدیر

نور خداست و مؤمن بنور خدا نظر میکند و قبل مؤمن

و قریب بعضی از این است

و قریب بعضی از این است

و قریب بعضی از این است

و قریب بعضی از این است

و قریب بعضی از این است

و قریب بعضی از این است

و قریب بعضی از این است

در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن
در بیان طینت و اثر آن



از مؤمن صادرش است بکافر برگرداند و برگرداند

صادره از کافر و شرک را که اگر طینت مؤمن است بمؤمن

بر میگردد و از اینجا است که مؤمن پس از وقوع مصیبت

از کرده که از جنس اوست نام و پیمان است و کافر

که حسنه از او صادر گشته ~~چون~~ ~~مؤمن~~

چون حسنه از جنس اوست از کرده خوشدل نیست ~~فقط~~ ~~مؤمن~~
چون حسنه را مقتضای عدل نیست ~~که~~ ~~مؤمن~~

وَقَالَ تَعَالَى فَاُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

یعنی همان حکم عدل سیئات صادره از مؤمن را

بکافری برگرداند و حسنه صادره از کافر را

بمؤمن برگرداند ~~هو اعلم بکذا اذا انسا لک من الامور~~

مؤمن را که حکم عدل سیئات امری است
نمی شود تا به او برگرداند
و کافر را که داد که می کند
کافری مؤمن را که هر شرک
سیئات این جنس است که لایق

و سیئات
در معنی طینت عین



چون در کمال هر یک از مؤمن و کافر و هر دو را از خاک مایه

در معنی طینت و زود ~~یعنی سیئات مؤمن که طینت کافر را~~

و سیئات مؤمن را که از جنس اوست بمؤمن برگرداند

کافر نیست که از جنس اوست بمؤمن برگرداند

کلیاتی و جمعی از جمله این است که هر چه بر سبب است محبت و درج
هر چه بر سبب جبر و جود که منشأ بر عمل و در اثر عمل است پس هر
از موفقی از قدر موفقی که با هم می آید بر قدر کار و منفی از حدت صاف
و بر قدر مراد از خط اعمال کار و منفی از حدت است و هیچ موفقی
این موفقی نیست که آن حدت به شجره مانده بلکه شجره به حدت
موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی
نه بر جود موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی
در حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی

با حکم مقام موفقی بر تر از آن است که موفقی به حدت موفقی

احصاء جماعی اوصاف او کند این اندازه که موفقی به حدت موفقی

نا قایع این موفقی است هر کس بقدر موفقی خود خانه ساخته

آیات آن موفقی کافی نیست که موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی

خود در تکرار خود و موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی

بدان ایمان از علوم ظاهر که در میان این مردم است

تحصیل نمیشود بلکه این علوم هر چه با هم و از هر کس باشد

موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی

موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی به حدت موفقی

بخود صرف و منطقی و حکمتی و معانی و بیان و بیرون و این نفع



و این اصول جواب ضرایب سوال داد دروغه رو بخار از آنها
حاصل کرد بلکه پرسند مَن سَرُّکَت و مَن نَفِیکَت
و مَن اِمَامُکَ و مَن توان گفت امام من امیرالمومنین و اولاد
کدام است آن بزرگوارند که در حقیقه بقول و غیره مطهر است
و پیر و امام علیه السلام باشد و اگر بعد موافقت کامل کرده باشند
لا اهر در قول و عهده ثابت و جازم همه گوشتش کنی که
معتمد و میر محمد از امام یا روایت اخبار امام علیه السلام فراموش
و اگر بگویند امام من امیرالمومنین و اولاد او مجادان بزرگوار است
و درین امر و حکام و حلال و حرام و در حکم یا جزو جموع تو
بعقد و رای خود یا عقول دارا و دیگران یا در عوالم کاذب
استی و پست از شیعیان نیستی و صفات ایشان تو را
در نظر کرد پس بخت نخست فقط علم معرفت و ایمان بخدا



وامام ولایت خداوند و امام است اما معرفت
اما معرفت نظر بصفا و عدم صفاء معرفت مختلف و باختلاف آن
درجات اهرامان مختلف است و چنانچه نور ایمان در دل
بتأید بر حسب درجه که از ایمان دارد از امور باطله و نیتیه
معرض و روگردان است و بر اثر امراض اعراض با موثر
موافق و دمساز نیست بحسب تراکنه ایشان نیز بر اثر
پرستی و اعراض از ایشان با دانش نمیکنند بلکه نفرت
بحد رسیده که موجب شود ایذاء و مخالفت را مولا
فعلی را با تو به و بد خو کند تا تو را با فخر روان سو کند
با جمله در عرصه عالم مؤمنان ترا کنه به ایمان است
آزار آویخته و شبی که مؤمن را باز صلوآت و جهمت
الهربواتر بر او نازل است اولئك علیهم صلوآت



مِنْ سَرَّيْهِمْ وَرَحْمَةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

خدا جو جان با اعتماد و سکو آمنت خوش نذارند ^{سنان} او پر

بفاد اعتماد پر بسته شمع محفلت کارند ^{لاجرم} از رخصت

کناره گزینند و از مر قتر دامن فراهم چسبند قل ^{کلبه} کل یعمل علی شأ

فی المناجات

الهی ترا که چشم دل بگشود از غلغش چه باک است و هر که را

راه معرفت نمود عالم در نظرش چو خاک است چون

در دایره ایمان کشید برگیرد و چون از ایمان بگذرد

دیر بخاک مذلت کشد

يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ صَبَاحٍ اَنَا الْغَرِيبُ فَفَسَّ اَوَادَا

فَلْيَطَّعِ الْغَرِيبَ

بدان درک آثار و کیفیات معرفت و ایمان موقوف



بدخول در دایره معرفت ایمان است اگر اندک موانع ^{ظنون} ^{نیکو}
که نفس را کمتر ترکتی صهر شود یعنی آموخته از ^{نیکو}
دیده بود معکوس بوده علوم رسته و نام صنایع را در ^{کمال نفس قدرت}

مولود

جامهای زرگشی را بستن در ما از قدر دریا یافتن
خورده کارها علم اندیشه یا نجوم و علم طب و فلسفه
کان تعلق با همین نیستش ره بهضم آسمان بر ^{نیستش}
این علم بنا را خور است که عماد بود کاود و شریک
به استعاره حیوان چند روز نام آن کرده این کمال ^{رموز}
علم راه حق و علم منرش صاحب دل داند آن را یاد
بیان آنکه در قیامت خرق قلب مسلم که
معرفت و محبت و ایمان از آن خیر و خیری نافع



وسود مندیت

قَالَ تَعَالَى يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ

آتَى بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

در قیامت مال و فرزند سود ندارد سودا پس بود که قلب سلیم

— مراد از سوده سر قلب آن است که نیات آن مشوب بر یا

تبار هر چه نیت خاص تر قلب سالم تر است هر چه قلب سالم تر

تقوی زیاد تر است هر چه تقوی زیاد تر اکرام بیشتر است

— چه بسیار ناگوار است غلام سیاه تو را که پا در دروازه

لی ملت نهاده است بار در سیاه به بهت بر نه

— و تدار حجت می لغیر که رود داده است بار در سیاه بد زنی

تسبیح کردن دین را بطغی که نظر بنا قاطی

طفل در هر زمانی او را بمعلمی سپارند



قال الصادق عليه السلام من انصف قبل

الحق وترك الممارات فقد اتق ايماناً واحسن صحبه

دينه وصال عقله

آرزو بانصاف دادن و بهتر حق کردن و ترك مراء نمودن

ایمان محکم و نیز محفوظ عقدا از زلت مصون است

مثال چراغ نصیحت در میان جمهر روشن دارم

در موعظت در میان جمهر کمداری بعضی در کوشش کنند

— بر غرض فراموش جمهر بردارند جمهر را گذارند قومی

بوفقت فایدهت گیرند کمر و هر بخالف بختی میزنند

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ

فَمِنْ نَفْسِكَ یعنی هر چه است از قاتل من است از بزرگ انرا

است ورنه تشریف تو بر بالا کس کوتاه نیست



قَالَ سَجَانَهُ وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

بنور ایمان و اقرار از دریا کتاب کوه بردارند بطلمت
کفر و انکار از آن خوف بدست آرند چشم مومن را قرآن
نور دهد و سر را فرقان کور کند بدین نور بخشد
که از آن علم جوید بمنافق زیان رسد که طریق خلوت
جوید پس بنادان و خلاف با حق مانده و محبت او را
بهلاکت کشند

قَالَ غُرُوعًا وَآمَّا الدِّينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِيغٌ
فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ
فِي الْعِلْمِ هم پرستان بحث جهل تا که در دین دارند



قال الصادق عليه السلام من انصف قبل

الحق وترك الممارات فقد اتق ايماناً واحسن صحبه

دينه وصال عقله

آرزو بآنصاف دادن و بهتر حق کردن و ترك مراء نمودن

ایمان محکم و نیز محفوظ عقدا از زلت مصون است

مثال چراغ نصیحت در میان جمهر روشن دارم

در موعظت در میان جمهر کمداری بعضی در کوشش کنند

— بر غرض فراموش جمهر بردارند جمهر را گذارند قومی

بموقف قدرت گیرند کمر و هر بخالف بسخن میزنند

ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة

فمن نفسك لغنی هر چه است از قاتر ناساز به اندام

است ورنه تشریف تو بر بالا کس کوتاه نیست



قَالَ سَجَانَهُ وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شَفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

بنور ایمان و اقرار از دریا کتاب کوه بردارند بطلمت
کفر و انکار از آن خوف بدست آرند چشم موقن را قرا
نور دهد ویر مسکرا فرقان کور کند بزم نوبخت
که از آن علم جوید بمنافق زیان رسد که طریق خلقت
بوی بسینا دانی و خلاف با مانده و صفت ادرا
بهلاکت کشند

قَالَ غُرُوعًا وَآمَّا الدِّينَ فِي قُلُوبِهِمْ زِيغٌ
فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ
تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ
فِي الْعِلْمِ هم پرستان بحیث جهل تا که در دین دارند



بطلب کفر و بدعت و تاویر بخلاف حق متشابه سپردارند
و حال آنکه فرضاً از سجانه در اسنخین در علم به یکس متقدم

عینه اند تاویر متبیه را

مراد از اسنخین در علم امه اش عشره صدوات الهیه است
که بعلم لدن در تمام رموز قرآن و آقف بودنی

قال امیر المومنین علیه السلام

لو قتلت في الوسادة فجلست عليها حكيت بين

اهل التوفيق بتوحيدهم و بين اهل الانجیل بانجیلهم

اهل الزبور بزبورهم و بين اهل الفرقان بفرقانهم و الله

ما من اية نزلت في ليل او نهار او سهل او حبل الا وانا

اعلم فمن نزلت و في اي شيء نزلت

میفرماید هرگاه مردم بکس حکم فرستند و بر



دبروت ده حکومت نشینم هر آینه حکم سکیم در میان اهتوت

بتوت و در میان اهرانمیر باخیر و در میان اهرنور

نربور و در میان اهر قران بقران ایلان

نجه اسوکنده که نازل شد آتیر در اهر زمان و در هر مکان

مکانکه میدانم در حق کسیت و نزول آن از طبیعت

بر اثر فراش کوئیم ^{طرح خنده} ائمه دین سلام الله علیهم بتمام کتب آسمانی

واقف بودند که از جمله قران و شرع و تائویر

محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و آام بطون و رموز قران است

- و در مردم راه بفهم قران دارند که در همه حال از هم

حیث رجوعشان بایسان بائی و بخیر که خود سر

از دروغ در نیایند اگر مردم بعقد و شرع خویش فهم

مراد نمودندی خدا و رسول قییم معانی نفهمودند



قال رسول الله صلى الله عليه وآله

من فسر القرآن براه فليتبوء مقعده من النار

در بیان علت ضلالت هفتاد و دو نفره

بدان ضلالت در افتد مثابه و هرات در افتد

محکم است اما مطلق منسوخ از متشابه و مطلق محکم از

نواسخ است و این هر حکمتی که فرموده اند متشابه

آیات را در بر محکمات آیات بنماید یعنی تمسک بجوید

بمنسوخ و متشابه که سرش فساد و ضلالت است

تمسک بجوید بناخ و محکم که موجب رشد و هرات است

و نظر باینکه بسیار را از مردم بمتشابه و منسوخ قرآن تمسک

جسته بصدور در افتاد اند ^{بعضی} ~~بعضی~~ که محکم و ناخ

پر داخته قدم در حرم هرات نهاده اند



اَزْكَرِمِه فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ ذَلٰلٌ فَلْيَتَّبِعُوْنَ
مَا تَشَابَدَ مِنْهُ اِبْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ حَقِيقَةً مُّرَادُ تَوَانِيْفِ
قَالَ سَجَانَهُ يُضِلُّ بِهِ كَثِيْرًا وَيَهْدِيْ بِهِ كَثِيْرًا
يُضِلُّ بِهِ اِلَّا الْفَاسِقِيْنَ

مراد از فاسق مطلق کافر و شرک و منافق است که بخار
خدا و سحر طریقی ضد دلت پیورده یا بعد مظهر دلا
ملاک خود حق را نمیدانند و هراست فقط مخصوص
قوس است که قهر کردند ولایت اسرار المومنین علیه السلام
و اولاد طاهرین آن بزرگوار و برادر قهر

ولایت معالم دین از ایشان افتد نموده
بیان آنکه جامعیت قرآن سبب احلا
امت است که بطاهر هر یک از فرق از



آیات تحت خود شاهد اقامه نمایند
ولی تمام آیات رحمت ثریلاً و تاولاً
در شان آل عصمت علیهم السلام نازل شده
و تمام آیات عذاب ثریلاً و تاولاً در شان
مخالفین و منکرین و مبغضین آل عصمت
علیهم السلام وارد است

بجای معجزه که قرآن دارد هر فرق از فرق میفهمد و گمانه تواریخ
برابر است حقیر خود را ظاهر قرآن را هر یک میزنند و در حقیقت
که آیات دیگر بلکه آن آیات که مستند نیست ثریلاً
یا تاولاً بطلان و فساد مذاهب حکما حکم است و در
سوءت و آن در هر ملاقات باید صاحب دل تواند که جمیع
افعال و فرق باطله را بنواسخ و محک قرآن بطور جرات گوید



کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

که بعضی فرقہ مجال سخنمانه دارینکه قرآن بخوانده
عصمت شرف نزول یافت تمام آیات حمیت شریلا و مایلا
در شان آل عصمت نازل شد و تمام آیات عذاب شریلا

و مایلا در حق مخالفین بنصین آل عصمت نازل است
حقیقت معانی قرآن را از ظن و بطن و شریر و مایلا آل عصمت
بدانند که صاحب بشید پیر هر خواهر از محققه بیرون
و رموز و شریلا و مایلا قرآن وقف شود باید فقط از آن
فانواده مآخوذ دارد فرمودند حقیقت علم میرسد

مکر از فانوناده که منزل دهر است

بیان آنکه از قرآن شاهد آوردن دل
صحت مذهب نیست و علم بدین مذهب
از فهم صطحات طاهره و علوم



ظاہرہ مستعانت بلکه نوری است
کہ خدا در دل بندہ مومن ^{نیز} پدید آید
برائے این مطلب گوئیم ایستہ ہر فقر از اہر مست
وضوالت بایر تمکین جستہ و بحقیقت خود از کتاب خدا
شاہر سیاورند عوام بچارہ یکہ بسیار از خواص را
محکم دایمی است با خود خیال کند کہ فلان شیخ یا فلان
مرنہ ہرچہ مکتوبہ بر طبق آن آئیہ اقامہ میکند پس
چنین کس با چنان نصیر حکونہ اہر بر عتس و با طہر توانہ
پس برائش بروند و نزدش سر نہند غافلہ
از آنکہ آئیہ خواندن و از قرآن شاہر آوردن ^{نیست} ہر ہدایت نیست
چہ بسیار از مردم کہ قار و حافظ قرآن بودند و ^{پیشانی}
ایشان داغ سحر داشت و در رکاب نام مجاہد میرفتند



و عاقبت مخالفت نمودند امام را پس ممکن است آیات را
که شیخ و مرشد و رئیس فلان فرقه و فلان مذهب باشد
شاهد مراد گرفته است از متنبه و منسوخ آیات باشد
که نزد اهل معرفت و دانش موجب ظهور زینی است که در دلهای
ایستانت و عوام بچاره و خواصی که در حکم عوامند
مقتضی نیستند بحسن ظنی که بر سر دمراد و مقلد خود
دارند چنان دانسته اند که آقا از تمام وقایع و نکات و بطون
و رموز قرآن آگاه است و دین و مذهب را به سبیل مائت
و احکام و مطلق حلال و حرام را از روی کتاب و سنت ظاهر
کرده است و حال آنکه از پاکیزه برادر روح پنهان میا
نموده که فرخوردن پنهان را ختم نیست ایهاست
ایهاست بخدا قسم امر دین را زیچ نیست و علم و دانش



و قمر را خدا بشب بخوابد و بگوید که کتابها مختلف و فهم
اصول و احکامات مختلفه نمیدهد بلکه نور است که مرا اندر زرد و قلوب
هر کس که قایل نور است پس هر دل قایل نور و هدایت
و لیه صحت مذاهب و طریقه نیست آیات و قرآن و لیه صحت
مذاهب است که فقط از نواح و محکمات باشد یا تا و آن

از امام علیه السلام رسیده باشد که حافظ دین است
بیان آنکه فرو و محققه ناجیه یکفرقه از
مقتاد و سه فرقه است و حکم عقل
و نقل و احتیاط فرقی است که در
همه حال و از همه جهات در اصول
و فروع و جزو و کل اطاعت خدا
و رسول و امام نموده اند و در هر



فرقی که این صفت موجود نباشد
نی شک ما لست و اعتبار ظاهر صلاح
اهل آئند مذهب محل اعتماد نیست

بدان متمسک بکتاب خدا و عمرت ظاهر رسول با
از همه جهت نیکه اش بکتاب خدا و عمرت رسول با
و هر فرق که برین صفت باطل مطلقا خود سر نکنند بحکم عقیر
و نقد و حقیقت پاشک فرق ناجیه محقه است که طاعت

کرده است خدا و رسول و امام را

اما بحکم عقل عقیر گوید چنانچه نصیر امام بر این حفظ دین است
الحائس و مثال او چیست و باید بهیچر امام و امامت
مرد را مانع که در میان دست غافل است
اما بحکم نقل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اوله
الآئمه



مِنْكُمْ وَقَالَ تَعَالَى فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ ثُمَّ نَسِيتُ كَهْرُ ذِكْرٍ أَوَّلِ الْأَمْرِ كَهْرُ غَضَبٍ

الطَّاعَةِ أَنْدَ وَعِلْمٌ دِينَ بَايَدِ زِيَارَتِهِ فَرَاكَرَتْ أَيْدِي

رَسُولُهُ وَبَيْنَ مَرَادِ قَوْلِ رَحْمَتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فَرَسِدَ إِيَّايَ قَارِكُ فَبِكُمْ لَتَقْلِبُنَّ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِحَبْلِ

تَصَلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَعَمَّرْتَنِي أَهْلَ بَيْتِي

أَمَّا بِكُمْ أَصْيَاطُ نَظَرُ بَانِكُهُ مَهْمَالِ أَمَامِ بِي ثُمَّ

مَهْلِكُ نَسِيتُ وَثُرْدُ كَهْرُ خَيْرِ كِهْ وَارِطِشِ خُودِ

كَفَنَ بِي أَنْكُهُ ارْضَا وَرَسْمُ وَامَامِ رَسْمِهِ دِيَارِ مَوْجِبِ

هَلَاكَتِ بَانِ

پس گوئیم باطل است اعتقاد علی کافره که بکتباً

و عمرت رسول ایمان نیاورد و اند



و باطل است اعتقاد نصرت فرقه از عامه که بکتب
 ایمان آورده اما تمسک ایشان در ردلول کتب بعترت طاهر
 رسول نیست و باطل است اعتقاد دوازده فرقه از آما^{بین}
 که بظاهر معتقد با همست و امام است لیکن از همه حجت در است^{سگشاف}
 معاند و ردلول قرآن یاد رهم مسائل و حکام فرقه بعترت
 طاهر و فریاد است ایشان اقتدار اندازند و بسبب وضع بعض
 بدع و فضول و رجوع براء عقول بباطل امر خویش^{نشان}
 از کتاب و عزت پد نیاز دارند کریم و مایه^{مؤمن}
 اَللّٰهُمَّ بِاللّٰهِ اِلَّا وَهُمْ مُّشْرِکُوْنَ در حق این فرقه است
 چه مکر کافره نجد اور رسول ایمان نیاورند و نصرت فرقه
 از عامه نیز ردلول وَلٰکِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا بِاَمِّ طاهر^{است}
 نه ایمان و ایمان بدول شرک ایمان فرقه ناجیه است



دوازده فرقه از امامیه حکیم آیت مؤمنی می کند

و بر بعضی علما، بلد که می گفت جمیع

امامیهین متحد و مؤمن و اهل نجاتند

بدان با طریقت عتقاد اکثر جمیع فرق امامیه را ^{مقتضات}

و مخالفتی که دارند متحد و نا بر شمارد چه جمع و صدها سال است

- و لا محاله حکیم عصر و لغت را بر از هفتاد و سه فرقه اسلام

فرق است که در هر دو فرع و فرود و کبریکه این کتاب

فدا و عمرت ظاهر است و باراء عقول تصرف

در امر دین نموده اند و با فرض تضاد و مخالفت که

امامیهین با یکدیگر دارند اگر جمیع فرق امامیه را با دین مستلزم

تکذیب رسول است **فَالصَّلَاةُ عَلَيْهِ**

وَالهِ سَتَفَرِّقَانِي عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةً مِنْهَا



ناجیه و الباقی فی النار فرمود است پس از آنکه
در آن فرقه می‌نورد یکفرقه ناجی باقی نماند

اسلامیان در سائر رسول صلوات الله علیه و آله و شرافتش
بر سطح حکمت متفقند اگر تحقیق ندانند سر بسته دانسته
اند پس خلاف این بعد از رسول ارحمیت صبر یا نیکوکار
آل رسول است و بعد از آن آل رسول بعد از رسول صلوات الله
علیه و آله بر سطح موجودات و حکمت فرج بعد از ولایت ایشان است
که بعضی امانت از آن بپذیرند و تا پیش عرض ولایت است
وَاللَّهِ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ



وَالْجِبَالِ فَابْتِ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ
إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا

بافرض آنکه بحسب تفسیر مفسرین مراد از امانت مطلق امانت
ظاهر یا مطلق اوامر و نواهی و فرائض و احکام باشد
مودت و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرش که مودت
رسالت رسوله عظیم امانات و ائمه فرائض و جهات است
و بحیث عظیم این امانت حفظ یا خیانت آن از هر خیر عظیم تر است
و در بیان اعتقاد شیعه و شی در امر خلافت
و غصب حق امیر المؤمنین علیه السلام
اما شیعه را اعتقاد اینست که بحکم نصوص بی شمار
خلافت مخصوص امیر المؤمنین علیه السلام است و گویند بعد از وفات
رسول صلوات الله علیه و آله خلفاء ثلاثه غصب حق امیر المؤمنین



نموده و در بر پهلور بتول عذراء عليها السلام زدند و فکرا
که مخصوص بتول بود بجور و عدوان غصب کردند و حرب
اینز عهده و بغضشان نسبت بغصبین حقوق عا و بتول
ظاهر است و اعدا بر ایشان حق ملائمت نیست
اما عامه با آنکه از واقعه خم غدیر نصیب امیر علیه السلام
واقفند و ان بزرگوار را غالباً از جمیع صحاب اعلم و افضل
میدانند بحکم حدیث شریف لا تجتمع ائمتی علی خطاء
گویند مردم بعد از رسول بخلافت ابوبکر بن ابی قحافه اجماع
کردند و عا علیه السلام نیز در خبر در جمیعین بود بطیب نفس
باب بکر سبقت نمود و بعد از ابوبکر عمر خلیفه گردید
و بعد از او عثمان خلیفه شد و پس از عثمان عا خلیفه رسول است
— لا یرحم اینز عهده و مقتضای اینست که در میان عا و خلفاء



۱
۶
بنا هر دو باطن موافقت و اتحاد و باطن و در انحال طعن
بر پائل وارد نیست

چون محضر شرع معلوم است اکنون گوئیم ادله تقیید از کتاب
دست کافیه نیست نظر باینکه هر چه توارض صدر است

و خلافت او بعد از رسول سخن بر آن عامه از اینکه آن

بزرگوار را ضیفه چهارم میدادند و با خلفاء صحیح میخوانند گویند

این قضای در حق صحیح است و منافات ندارد باینکه

بمصلحت و در انجذاب بر این شرف کار مدتی برضا و ادب

خلافت بخلفاء و اگر ارباب و هر چه از ضم و ظلم و غصب

حقوق پائل نیست و هر تام را مسکرات

مثلاً مسکرات غصب خلافت امیر المومنین و بعد علیها السلام

کردند مسکرات خدا لعن کند ابی بکر را که غصب حق است



و بتول را که هم هست یا لعن کنده عمر را که در بخت فتنه عا
 سوزانند و در بهر بتول زد و در سمان بگردان عا
 در انرا خست یعنی تمام تنفقات افترا و دروغ است
 پس با چار باید فقط از در عقرو غیری دست کشید
 حتی و حکم را بدلائل عقلیه مدلل داشت
 پس اگر فی الحقیقه معلوم شد عا علیه السلام با خلفاء اتحاد و کوا^{فت}
 داشته و اجماع بخلافت ایا بر برضاء و رضاء او نهاده
 انهم متابعین و عا بر خلفاء صحیح نیست و باید حکما را
 ضیفه داشته در همه حال شنا کوئیم و اگر معلوم شد مخالف
 بهمان و خلفاء غصب حق عا علیه السلام نمیکند و بخواب
 با آنکه علم و فضل و افقه صحاب و دما و و پرغم رسول بود
 - اورا غیور را جماع خود ننموده یا آنکه بقهر و قسر داند



بمنهله اند پس اجماع صورت گرفته و اگر صورت گرفته

یا با فرض اجابار علیهم السلام صورت صحیح نهفته است

که بران اجماع اعتماد و آلا نمود

اکنون کوئیم از روش خارج نیست یا خواهمی گفت ^{لهم} علیهم

و خلفاء متعه و موافق بهم اند و اجماع در حقیقه نبی ساعد

بر خلافت ابی بکر رضاء و اجابار علیهم السلام واقع شد

در این صورت با عتقاد تو خلافت علی نیز بر رضاء و ^{خلفاء} اجابار

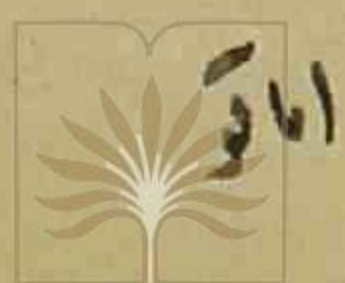
ثلاثه است و علی خلیفه چهارم رسول است و بایر منزه تو

که شیعه و سنی استیم اکنون تابع امر و نه علی باشیم که خلیفه

افزونتر است و پیرو من از امیر المؤمنین ^{سلام} علیهم

بر رضاء و سایر خلفاء است چه عتقاد تو از اهل بیت

علیهم السلام متشال خلفاء کرده ام که حقیقت ^{تست} مراد



اما تو چون مطیع و پرو علی نباشی و کردار دشوار مخالف
 امر و نهی اینجناب باشد نظر با اتحادی که علی و خلفاء داشته
 و دارند علی و خلفاء از تو پیرا دارند

یا خواهی گفت علی و خلفاء مخالف بوده و امام

که در یوم سقیفه واقع شد برضاء و مضای اینجناب نبوده است
 — و اگر هم او را داخل نموده اند مجبور بوده است در این صورت
 بحقیقت اجماع منعقد نشد و خطاست خلافتی که فرع
 چنان جماعت است و قطع نظر از آنکه در اینجا تدعای ثابت است
 و دیگر برای تو مجال سخن نیست گوئیم در اینجا که غصب
 حق ائمه است و اینهم حکم معتبر معلوم است امر و ایراد
 باطاعت علی و اوصیای حق است یا هر یک از ایشان
 اگر کوئی هر دو را در هم ملائم نکند جمع ضدین است

عهدت علی مردم کریم و امامت حضرت از طاعت
 باین جهت هر دو است و نکته عرض چندین مرتبه
 سر یاسم خوف مظهر از پیش در بود و معجزات
 زر کائنات فرشتگان کار با کان را از محله به کار
 همانا این اثر در مودت و محبت است آن نکته
 بیستم به حال است تا اطمینان خون عمو
 این راه در کفین حضرت است که عبادت مراحم خاطر الود
 در کفین حضرت در کفین حضرت ظاهر است که همه
 منع خواهد فرمود که بعضی از آن را در کفین
 وارد فرود بیاوریم و بیاوریم که در کفین
 همان فراتر که در خطه زمانه و خطوط
 کنند در چشم این امر است که این راه
 سالم بر کار علی و اوصیای حق است
 این راه مدتی در آن
 نه از زمین است
 عمو



و بدان مانر که در زمان و هر لحظه کنی خدا و سلطان

و مقرر هر حق و باطل را پس سرگ تو ظاهر است

و اگر کوئی مظلوم باشد غلام بنده بپوشد که نفاذ

حکومت ایشان غصب حق علیه السلام داری انکار حق

کردن و حق را واکه استن حقیقت کفر است بعرفون

نعمه الله ثم سیکر و نه

و اگر کوئی مظلوم است بکنم علیه السلام را که مظلوم است و نیز

باز که شیعه در عقاید و موافق و در انحال که مظلوم است

حق معلوم شد هر چه شیعه از خصم و ظلم در حق علی و قبول

بخلفاء منصب و هر جا دارد چه بر اثر قوت و غلبه غصب

حکومت کردند آنچه کردند محض در ادیت و از اراده علی

و قبول عذر اسلام اله علیه کار سر کردند که تمام خلفای



اهرام تا قیامت شرح آید

در بیان مکاتبه ابی بکر و ابی قحافه پدرش که دلائل صریحه دارد بر فساد خلافت او

چه قدر روشن می دارد فساد خلافت خلفاء را مکاتبه

که در حال خلافت ابی بکر نمایان او و پدرش واقع گوید

مخص المفسرین و تفسیرش برادران شرح نامه را جلوه

نکاتش داد

مکتوب ابی بکر و ابی قحافه

مخبر خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله ابی قحافه

اما بعد فان الناس قد تراصوا بای فای الیوم خلیفه الله فلو

قد استعین کان اسبب یعنی این نامه از جانب



۱۵
خلیفه رسول خدا است بوسه بر سر ابراهیم قحافه بدرست که

مردم بر خدا و غیبت بخلافت نه شمر در داده اند اکنون

نه خلیفه خدایم هرگاه نزد ما آید بحال دیگر در دنیا نیست

- چون ابراهیم قحافه نامه بر خواند رسول گفت چه چیز را

از کلین طاعت می منع کرد که باید بکرتج داده و بخلافت او

راضی شدیم گفت علی جوان بود بسیار راز قرین و غیر

گفته یعنی دها با و ما بر نبود و ایوب بر استن از او است

لذا او را بر گیرند ابراهیم قحافه گفت اگر امر خلافت بپسند

نه بخلافت سزاوارترم و گفت در حق علم کردند و هر

لکن رسول خدا بر اسرار مردم بیعت گرفت و مردم را

به بیعت خواند پس جواب نامه بنکاشت

چون آنکه ای قحافه بانی بکریکانت



منه ایله قحافه الی ابی بکر انا بعد فیه اتانے کتابک فوجتہ

کتاب حق نقیض بعضه بعضاً مرۃ تقول خلیفه رسول الله

مرۃ تقول خلیفه الله مرۃ تقول تراخوا بے ناسر و هو

امر ملتبس فلا ترخلن فی امر یصعب علیک المخرج منه غداً

و تكون عتباک منه الی الله انه و علامه لنفس اللوامه

لدر الحباب يوم القیامه فان لا امور مدبر و مخرج و ایش

توقف من هو او ای ملک فراقب الله کانتک تراہ و علامه

صاحبها فان ترکها ایوم الحق علیک و اسمک

یعنی مکتوب در سید انراوشه جمعی ما فم از این

حیث که بعض آن نقیض بعضی است کاه کوئی خلیفه رسول

خدایم کاه کوئی خلیفه خدایم کاه نویر مردم بخوانست

نیز رخصه شد نیز دایره امر شسته است البته دهر کاری



مشو که فردا خروح از آن بر تو دشوار باشد در یوم الحساب

با نراست سلامت کنی نفس خود را بر رستگه برای کار

در خفا و مخرب ^{و مخربهاست} ~~نهان~~ ^{دو خود} سر آن را که از تو

بخلافت سر ادر تر است پس بنجو سر خدای سبحانم را منظور

دار که گویا می پندارد قائل را و بسته و اکلدار صاحب

خلافت را چه ترک خلافت در این روز بر تو سر ادر تر است

و بر ابرو بدست نزدیک تر

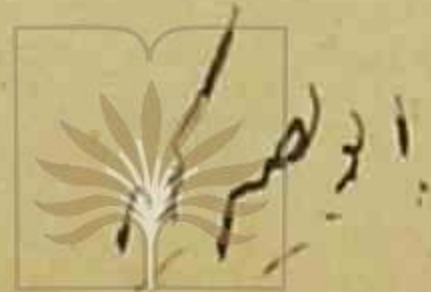
در بیان خلافت امیر المومنین حسن بن

صلوات الله علیه بر وفق شریک و

خلافت ائمه نه گانه از اولاد حسین

علیه السلام بر وفق باوین و و

رسول صلوات الله علیه و



ابو بصیر گوید از ابی عبد الله علیه السلام پرسیدم از معنی اول

فرمودند مراد از اول الامر علی و حسین است

گوید کفتم مردم میگویند چرا خدای تعالی نامی ایشان یاد

نفرمود فرمود بگو نماز نازل شد خدای سبحانه تعین نکرد

عدد رکعات آنرا و در رسول معین فرمود زکوة نازل آمد بیان

نفرمود قدر آنرا تا هر چنان نمود آیه حج نازل کرد و میر

ای تعین طواف از رسول است پس معین اول الامر

رسول است در رسول معین فرمود تا پس از وفات بحکس

بنار و ابی مقام ادعا بر نیاید

قال سبحانه و دنیا ل محمد و آل محمد

بره را بکرک سپارند کونقدر را بشیر و انکه از در

اول الامر الله دین بفر که طرفه یعنی دافعه عصمت ن



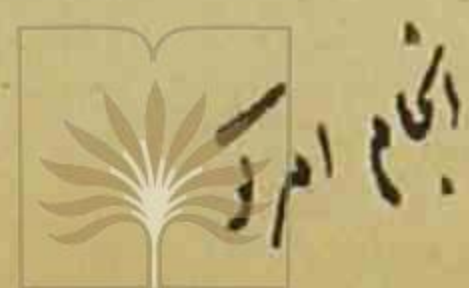
بدست عصیان آلود نگریده ظاهرشان از ذنوب نمره
باطنتان از عذاب پاکست مبرر است

در میان نزول آیه تطهیر در شان حمزه
طپه صلوات الله علیهم سر ملا و
در شان امه نه گانه با ویلا

قال سبحانه انما يريد الله ليهب علمکم
الرحمن الرحیم و لعلکم تطهرون

آل الله در منزل ام سلمه در زیر کسایمانه درآمدند رسول
خدا عرض کرد اللهم انی کعبه بنی اهل و لعنک و اهلک
اهل بیت دفعه قال ام سلمه لست فی اهلک قال
ایک الاخیر و کعبه بنی اهل و دفعه

ام سلمه زوجه رسول و در خانه رسول است اورا گفت



انجام امر تو بخیر است لکن اهریت فریضه فاطمه و سنین است
 یعنی تو از اهریت فریضه ای از آن حیث که مدار آنرا
 بر علم و صحت است که در تو نیست

با کماله نظر بانکه بدولت هر دو آیه امیرالمومنین و سنین
 علیه السلام در ولایت امر و لاهوت سرگشته بودند در رسول
 صلوات الله علیه و اله در حق هر سه وصیت فرمود
 روان بود که امیرالمومنین علیه السلام در حال شهادت امپا
 بدیگری از فرزندان که دارد پس ^{بیکم تر} بنص الله و وصیت رسول
 و او بوسی که بحیث تن مجتبی علیه السلام را بود اماست بر دیگران
 - و از آن جناب نیز بنحایت آل عبا صلوات الله علیه منتقل
 گردید و بحیث مشارکتی که انجناب در ولایت امر و لاهوت



با پدر و برادر دشت امام مجتبی علیه السلام را نیز سید بطوریکه

معمول مردم هر عهد است که مال و جاه بفرزند که در نزد

عهد است بفرزند سپارد و چون امام حسین علیه السلام

تربت شهادت چشید تا ویر کریم را و اولاد را هم بعضی

از بعضی نفعی که است جاری گشت پس با برادرش است

و خلافت رسید سجاده علیه السلام منتظر شد و همچنین بپادشاه

آن آیه یعنی میراث و وصیت امام سابق با امام لاحق

رسید و برادر حسین علیه السلام که ^{نازل} در حق هر دو

ش در رسول نیز از خدایت هر دو خبر داده بود و برادر

ضعیفه نکرد و همچنین پس از امام حسین علیه السلام که خدایت

در اولاد و حماد آن عیال مقام استقرار یافت برادر کوچکتر را

نیز رضا بر نگزید پس آنکه نه گانه از اولاد امام حسین علیه السلام



بمیراثی که خدا قرار داده تعیین هر وقت است مام
باقی امامت را به تصرف بودند

با نصوصی که از خدا و رسول و حق امیرالمومنین علیه السلام
دارد و خطاهای اهل سنت در جماعتی که کردند خارج است
- اجماع مردم که برابر است با نصوصی را که از صاحب دین است
- خطای کسانی که اهل سنت از حیث آنکه با امام محمد بن
انحیفه تن در دادند بآنکه نقض یا دقت یا در اثبات محقق
باشد و با وجود امام محمد باقر علیه السلام که برادر بزرگتر
بود و علاوه بر تصریح رسول میراث شرعی و وصیت هر
امامت باو نموده اند ف و عقاید زیدیه در امامت
زید بن علی علیه السلام مشهور است و انکار است فد



عقیده مستعیده با سبک سیمبر در زمان حیات خباب
ابو عبد الله وفات کهم بود بعد از وفات ابو عبد الله
با مجلس معتقد کهنه و دعوی جعفر کذاب بعد از شهادت
برادر با آنکه او را چون حجه الله قائم منتظر صلوات الله علیه
فرزند بر بود که نود بخشد

با کمال حکم نص و وراثت و وصیت خدمت و امامت
بعد از حضرت عسکری علیه السلام حق تخت عهد قائم نشط مجرب
احسن صاحب الزمان است عجم الله فرجه پس برادر است
و خلافتی که او است حافظ دین خدا و تیر تیر منہاج
رسل و عالم با کمال و مایکون است نظر با آنکه ضعیف
رو است که با کمال و مایکون عالم بود بخلاف انبیاء
که نشسته که بگذشته و وقف و از آئنده به خبر بودند

قال ابو عبد الله عليه السلام

انني لاعلم ما في السموات وما في الارض و اعلم ما في
الجنة و اعلم ما في النار و اعلم ما كان وما يكون
ثم قلت بنيت و اراد ذلك كبري في سمعة فقال
علمت ذلك في كتاب الله عز و جل ان الله عز و جل
يقول . و فيه بيان كل شيء

چون لا محاله در کتاب الهی بیان هر چیز شده است پس
الله علیه الصلوٰه که قیم آئین محبت عاقلی که بعلم کتاب و آئین
یه انس و آنچه را که در آسمان و زمین و بهشت و جهنم است
- و عالم بود و تمام وقایع عالم از گذشته و پیش و علم
امام بگذرشته و پیش و آینده عدم نبود آن نیست
مثال زیر را فیه دانی در حالتی که اکثر را



فرماندگن کاران را و مناسب ندانند که دشمنان را به
آورند چه عقاید و اعمالشان در خور بهشت وشتیانست

فَاِنَّ تَعَالٰی وَلَوْ يَّطْلُقُ رَجُلًا فَرَقَر

بقدر ربی سبحانه از گنه کاران است بخشاید که رول
صلوات الله علیه دانه خوشود شود خوشود نشود مگر
انگاه که باری سبحانه بنحبه جمع عاصیان تهر را چه ملاک
هر فردی از دوستان موجب عز رول و آل سهر است
فرمودند این آیت مبارکه از هر آیتی بهتر امید بخش

گنه کاران است

رد بر جمع ملل باطله و همداد و دود
فرقه از فرق اسلام و تعین فرقه
ناچه بر رتب دیگر



باری موعده بودن و او تالی را یکانه دانستن مشروط
 بقبول رسالت رسول و حب آل رسول و اخذ سلام دین است
 از ایشان

پس موعده نبودند که روی که بوجود صانع تالی بمقتضای
 - یا مستفاده بوده لیکن یکانه ندانستند یا یکانه دانستند
 لیکن قهراً کردند رسالت پسر یا قهراً رسالت نمودند
 لیکن محب آل رسول نبودند یا لاف محبت میزنند لیکن
 در اخذ سلام دین رجوعشان بغیر آل پسر یا بر اثر آراء
 و عقول است

علت هلاک دهریه و تنویر

هلاک دهریه از جهت عدم اعتقاد بوجود صانع تالی
 ظاهر است قالوا ما یملکنا الا الله و طاهر است



هلاک شوند و صاحبین که میگفتند مدبر امور طلسم و دور است

علت هلاک مشرکین

اما مشرکین بحیث بیرون عدم توحیدشان اکتفاست جز
خدا بر سحانه سیه و شصت است را تاثیر نمودن می تعبیه نمودن

که بر سر از آنکه رسول صلوات الله علیه و آله میفرمودیم پیر سیه

خدا بر سحانه را قَالُوا اجْعَلْ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَاحِدًا

و معطوف بر مشرکین فرمود که کفنه غیر بر سر

خداست و کرد هر از نصاری که بت خدا قائل شده و خدا را

ثالث ثلاثه پنداشته و دومی که کفنه مسح این است

چنین موعود بودن با مشرک تر است و منافات ندارد با برتری ایشان

علت هلاک یهود و نصاری محسوس

اما یهود و نصاری و محسوس که خدا را یگانه میدانند بحیث



انکار ربه موقد و خدا پرست نبودند

قَالَ تَعَالَى وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَلِيلًا يُعْلَمُونَ

با اقرار که بگویند خدا را تعالی دانسته و او سبحانه را انفرغی

زمین و آسمان پیدا نشد خیر داد از جهل و نادانی ایشان

چه اگر عالم بود بر بر اثر خست منافقت رسول نمودند

عَلَيْكُمْ هَلَاكٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ

اما هلاک است رسول پر از رسول به و خیر است

أَوَّلُ بَعْضُ الْكَافِرِينَ هَلَاكٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

از عاصیه بدین جهت از دایره دین پرورند و از خصایص عباد

ظاهر ایشان را تودر نیست

قَالَ تَعَالَى قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَوَدَّةُ



تاریکین مودت آل پسر مخالف ضرر و بولند تا چه رسد
آنانکه بغض ایشان در دل گرفته و غضب حقوق ایشان کنند

دبرست و زبان پیاوارند آل پسر

قال صلوات الله عليه وآله مثل اهل بيتي
كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها غرق

فرمود مشر اهریت فرشته گشتی نوح تنها که هر کس
بر آن نشست نجات یافت و هر که تخلف نمود غرق گردید

دوم

افراط و تفريط حق آل پسر و گرفتن عالم و میر ستم از غیر ایشان

بآراء و عقول حکم برانند چنانکه ستم را از کتاب خدا نوشت

رسم را اخبار آل پسر در دست باشته یا آنکه در مذاهب

قانونی گذارند که از خدا در پس پرده و محجوب است و صاحب

صم
مراد در کتب بودت است از خود و این
مکتوبات آنکه در سال ۱۰۴۰ مکتوب
در شان سال بنامی که در عهد احمد و در
صد سال نخستین مکتوبات از خاندان
دوازده سال نخستین مکتوبات و در این
کتاب در میان ادب بهشت بهر میسر
باشد رفته است



الحار رطل موقد و هذا رطل بود نیز

مَا أَلْتَعَالَى وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ قُلِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

یا اقرار که یکایک خدا را تعالی دانسته و او سبحانه را انفریغه

زمین و آسمان می‌نشیند خیر داد از هر و نداد از ایشان

چه اگر عالم بود بر راس خست منی لغت رسول نمودند

عادت ملاک بنفعا دود و قرو از دست

اما هلاک است رسول پیر از رسول بد و خیر است

اول بنقص و انکار آل میرزا که قصه فرق

از عمامه بدین حصیث از دایره دین پرورند

نظارہ بین را تودر منیت

فَاِنْ لَّمْ يَنْتَهِ عَنِ الْقَتْلِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَنُقَاتِلَنَّ فِي سَبِيلِكُمْ ۚ فَاِنْ لَّمْ يَنْتَهِ عَنِ الْقَتْلِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَنُقَاتِلَنَّ فِي سَبِيلِكُمْ ۚ

خود را محبت آل عصمت و نفیض اہل ضلالت شمارو

قال بقرعہ ۱۴۸ ما جعل الله خیرۃ فی الباع غیرنا من
واثنا خالف عدونا من واثق عدونا فی قولنا وعلینا

ولا نحن منهم

بحیث خلائے کہ فامین آل امہ و سکرین سنن و نفیض
مرفقت با آل امہ و اخذ سلام دین از ایشان مقتصر حب
آل امہ و نفیض و انکار و مخالفت سنن و سکر و مخالفت آل
آل امہ = و بکسر حب نفیض و تالی و تبری صہر شود
و تالی و تبری حقیقت ایمان بہا و بکسر نفیض یعنی
چند دین و سلام دین از سوا رخا فواد عصمت نکند بحیث
مواشر کہ اورا با مخالفت و سکر و نفیض آل عصمت است



محب و دوستدار ایشان و سکر و مخالف آل عصمت

هر چند که بظاهر خوشتن محب و دوستدار آل عصمت شمار

با لحظه شرط عصمت دین الکار و مخالف او بر سرستان

و مکتب بودت و ولایت آل مهر آس صلاست علیه

و علیهم اجمعین و مراد از مکتب ایشان افقه معالم دین است

از ایشان فقط دعوی موالاة و تودد کانست

قَالَ تَعَالَى فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ

هر آنکو من نفعت جویر شیطانی و طعن اوی برستان بود و بخدا

سبحانه ایمان آورد بتحقیق بعبد محکم چنانکه زنده باشد

که هیچگاه پاره نشود

اعمال نهم



ایمان بخدا تصدیق بخدا و رسول و ما جامه به امر میسر است
که از انجمله است مودت آل و صلوات ^{سنة رسول} الله علیهم و آله و سلم
رسول بود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر سر سجانه
سخت فرود مودت و در القرب را تا هست به نیت که پامر
بر اثر مودت ما بعتن آن کنند و متعلق کردن به خلق
و آداب این

قال سبحانه قل كل يعمل على شاكلته

لا محاله کردار هر یک از مومنین و کافر بر وفق طبع و طبیعت
است چون متعلق به خلق آل و صلوات الله علیه و آله و سلم
بر وفق آن فرمود و آداب بگویند لا جرم با طبع خود
به نیت هر رسان و مخالفین آل و صلوات الله علیه و آله و سلم
از این حیث که صدق و آداب هر رسان و مخالفین آل و صلوات الله علیه و آله و سلم



محب و دوستدار ایشان و سکر و مخالف آل عصمت

هر چند که بظاهر خوشتن محب و دوستدار آل عصمت شمار

با لحظه نیرط عصمت دین الکار و مخالف او بر سرستان

و مکتب بودت و ولایت آل مهر آس صولات اله علیه

و علیهم اجمعین و مراد از مکتب ایشان افقه معالم دین است

از ایشان فقط دعوی موالاة و تودیه کانیست

قَالَ تَعَالَى فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ

فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ

هر آنکو من نفعت جویر شیطانی و طعن اوی پرستان سو و بخدا

سبحانه ایمان آورد بتحقیق بعبد محکم چندان زنده بانه

که هیچگاه پاره نشود

اعمال نهم



ایمان بخدا تصدیق بخدا و رسول و ما جامه به امر میسر است
که از انجمله است مودت آل و صلوات ^{سید} علیهم و آله و سلم بر سر
رسول بود رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بر سر سجانه
سنت فرمود مودت و دوستی را تا هست به نیت که پامر
بر اثر مودت ما بجز این نکنند و متعلق گردن خلاق
و آداب این

قال سبحانه قل كل يعمل على شاكلته

لا محاله کردار هر یک از مومنین و کافر بر وفق طبع و طبیعت

است چون متعلق باخلاق آل و پیروان و کردار تو

بر وفق آن فرد و آداب بگویند لا جرم باطبع خود

به حق هر رسان و مخالفین آل و پیروان نیست

از این حیث که صدق و آداب هر رسان و مخالفین



نامطیع است بخلاف آنکه فطریق و آداب که موافق
با آداب و فطریق مخالفین و مخالف با فطریق و آداب
آل المهر بحیث آن موافقت ندر با مخالفین آل
عصمت محبت و محبت این فطریق ندر با آل عصمت
نبض و عدادت است سیلان خیال نیست در گردن و کفایت
با طهر را که طشت حق شامی و خطائ که صواب پیدا
عجب ترا کنه انکو عالم دین از امر ضلالت گرفته و بر
تشیع است چون درگاه معاریت کوئی چرامعالم
دین از مخالفین آل مهر گرفتار کوه از دکان کت کوه
بگرفتم در حالتی در آل مهر صلوات الله علیه و علیهم
بعدی از بحر کتاب و سنت برابر و سکان کوه را رنجته
و برابر شمعین جوهر پایشه اند که لیل و نحر ف



کوه غایا که هر تلوت و آلوده چهره نیست

مثال بدان مانده که محبوب اگر کوه نعمت بر آید

فیهما سازد و در حال جوع بخانه دشمنش رجوع کنی دنیا
چون دشمن از انواع اغذیه چرب و شیرین محبوب در گزنی

— اتحی از دوستی و رست

۱ فی المصاحح عن النبی صلی الله علیه و آله ^{آیات}
عَمْرُقَالَ اِنَّا سَمِعْنَا احَادِيثَ مِنْ یَهُودٍ ^{فَتَعَجَّبْنَا اَمْرَی}
نَكَبَ بَعْضُهَا قَالَا اَمْثَهُوْکُمْ اَنْ تَمَّ کَمَا تَهْوَلُ ^{وَالنَّصَاءُ}
لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا بَيِّنَاتٍ ثَبِيَّةٌ وَلَوْ کَانَ مُوسٰی ^{وَسَعَهُ} حَیًّا لَمَّا
اِلَّا اِتِّبَاحِی

عمره پس رسول صلا بر او علیه و آله عرض نمود خدای



از یهود مرشوم که مطوع است آیا روست بعض
از ان یو بنهاریم فرمودند آیا تا نیز چون یهود و نصاری
خویش در دای حیرت یافته که هر چیز تشبیه می شود
هر آنکه بر اثر نور پاک پا ورده ام که ثارا با حادث
یهود حاجی نیست و هرگاه بوسه بران زنده می شود
اورا از ساعیم گیر بر سوز

بر اثر مقصود گوئیم بدی محمّد وال محمد را نرسید باد
مجتهد نجا زاده سالت دارد در هر دفعه و غیره

از غیر و دیگر بنفیر انکا نوا ده رجوع کند و نظر بکنه حق و صواب
و دین اسلام دین مظهر در انکا نوا ده است از اصول و فروع

و معقول و معقول آن صحیح است که با کتاب خدا و سنت است
و چهار آل یسوی موافق است و با فرض فضا لغت هر چه باشد

در انکس



واز هر کس با طر و طاعت است انما یا صرکم بالسوء
و الفحشاء و ان تقولوا علی الله مالا ^{تعلمون}

شیطان بقوا خیر و سکر خوانر و امر کند که بیا روا دانا نه
بر او تامل ببنده نفعان با طر و طاعت و آنچه را که نفع
در میان ختم و ایام و امتحان و آزمائش اهل
مل و مذاهب و مضامی احوال و ازمه
تا که نزد هر که سرفرونی بود

چون زبنت نبوت فوح نی عا بنیاد و اله و عیسه و عیسه در سیه
قبول نبوت استحقاق مردم عهد بود و چون ابراهیم علیه السلام
صفت خست بود بقدر خلشش مکتف بود بر
موسیر غمناک بود با نهج و سیر تقی که داشت بر کمال نینخت
و بران پنا زدود ایمان عالمیان و عیسی بن مریم نوح



بهشتی نمیشد کفیر و چون نوبت رسالت بخیرت
ختم مرتبت نمیشد قبول رسالت بول اکرم صلوٰه

عیه و اله استحال ایمان آمد و خبر بود پس در زمان

جن دانش و فیه و سیاه در قره شمر فرقت بحیث

الکفار اهدک کردی من فرقت بحیث اقرار شده بپای

- بر اقرار نیز پس از اقرار نیز از این بر

قال سبحانه اَحْيَبُ النَّاسُ اَنْ يُشْكُرُوا اَنْ يَقُولُوا

وَهُمْ لَا يُفْقِنُونَ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ

اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ

با طهارت ایمان فاعلت نمود و در کینه کینه ایمان آوردیم

کافیه نیست چنانچه ایمان رافعه و فاعل بر کینه مبغض است

و از این در آورده است مبغض است ایمان و از این در آورده



اینجاست را اما از تاثیر آن از این است که مومن واقعی
که در دعوی صادق است از منافق که در دعوی کاذب است
تمیز کرد

اگر اقرار بپیکان خدای سبحانه در حالت یسر و در هر زمان
حقیقت ایمان بود امر بصدقه و زکوة و حج و عمره نفرمود
قَالَ الْأَعْرَابُ لِمَ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا
- در این کلام بجز نظام نمود که فقط اظهار شد این حقیقت
ایمان نیست پس نسخ آیات خلاف حکام پیر از هجرت

مردم را امتحان میکرد

توضیح تا رسول صلات الله علیه و آله در مکة معظمه
بود فقط اقرار بپیکان خدای سبحانه در حالت یسر حقیقت ایمان
بود و در سه سال قیامت آن بزرگوار در مکة از تا بعین



رسول یعنی قائم بشها وین مهر سر فرو کرد مگر آنکه از حیرت
 اقرار از اهرامان و پشت بودی و چو بامر نافه لهر
 مبدنه شرفه ترف فرماست و اعلام را قوت ریاست
 کردید امر شمر غار بر پا دارند و زکوة مستحقین سپارند
 - و تفرقه حج بیت البرکای آورند و روزی رضای حبیب
 آمد و آیات شکر بر عهد و قسمت فریض ترف نرد
 یافت و خبر داد باری غرض معاصرو ذنوب که موجب
 دخول آید به از در روانی کفایت با طهارت ها و گه
 ایچکرمو می و اهر پشت بنو بلکه موخر و اهر پشت
 کسی بود که تمام با جامه به النبی معترف و توفیق بهر
 قَالَ الْعَالِي وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلِيَعْلَمَ الْمُنَافِقِينَ
 بار بر سجانه اساس از پائین آسمان بر پا داشت تا مؤمنی



که بظاهر و باطن مومن است از منافق که بظاهر مومن و در باطن
شُرک است بسیار باشد پس مومن شتاب ایمان نماید منافق
بعقاب نفاق پائیز گردد

با بکمال آزمون و امتحان پیوسته در میان بود تا رسول
صلی الله علیه و آله در خیمه ابراهیم فرمود پس آفر
از مائین است در عهد پسر تکلیف ولایت امر مومنان
و الله یارده کانه صلوات الله علیهم اجمعین و چون
بامر نافذ پسر رسول خدا انجذاب شود و خلیفه گردد پس
و نهت را بمولات و پسر او امر فرمود و نیز گفت
و ایمان شود و بقیه ولایت گشت و از آن زمان به بعد کثر
وفات کرد با فهارشها و بی و آقا مه صلوة و سماء زکوة
و حج بیت الله و صوم رمضان و اقرار بوجوب خمس و قسمة قرض



و تمام ماجای به لیس می مومن نبود مگر آنکه اهر دلات بودی
قال تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله
من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین

چند امر این منصب سیر المؤمنین علیه السلام ترف نزل است
- رسول خدا از حق است و از دست است خطاب اول
رسید که ای پیامبر برگزیده بران بایست آنچه زود
و فرستادم پس اگر اندر کار کنی تبلیغ رسالت نموده
در بنمایند بجای نیادند و فرمود خدا ناصر و
نواست و نگذار در غیاب من و منافقان بود و
وظیفه منعمه مخالف و ستمگر

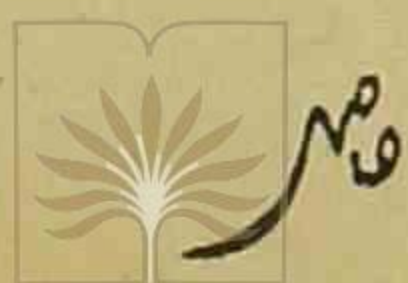
مستفاد از آیه باینکه این است که نصیب سیر المؤمنین علیه السلام



شرط عظم رسالت بود نظر بانکه حفظ دین که از دینها
 و تکالیف است تقابیر وضع دین است اگر غنای
 منصب نمیشد با خدایانکه مردم هر چه را بود آرائه
 دین که از میان میرفت در آن پستی جانور
 با حکم بار بر سینه سوالات هر یک از آنه هر عشر
 شرط ایمان و صحیح توحید گردانید تا دایه مردم هر چه
 بایر پس از رسول دین و حکام دین از فطین و دین غیر
 معصومین علیهم الصلوٰه و السلام بکسر نزل غیر
 مثلا تا اسیر المؤمنین علیه السلام در قید حیات بود انحراف
 بعد از طاعت خدا و هر سالی عمل انجای مکلف بودند
 - و اظهار شهادتین و بکار آوردن عبادت ظاهر بدون
 قیصر ولایت آن بزرگوار کانی بنود ایمان و توحید انحراف



و چون نوبت است به بیای که ساقی نثار شریف با ما
 مجتبی علیه السلام رسید به زار انوار شهاب و تن وادامه ^{تکالیف}
 و قهر ولایت امیر المومنین علیه السلام ایمان و وحید صحر کاه
 بنود و موفی کثر بود که با ما است امام مجتبی نیز معتقد
 در جمع او در فهم مکتوبات سائر نجایان و غیر اینچنین
 و حال است امام حسین علیه السلام قهر ولایت امام مجتبی نیز کفایت
 نم نمود بلکه است طاعت امام حسین علیه السلام مکلف بودند
 و اینچنین است تا با امام عصر محمد بن الحسن صلوات الله
 نتهر شود اگر کثر بخدا در راه و ما جام به ارشاد
 و امیر المومنین و سایر ائمه معصومین معتقدان معتقد
 نباشد بوجود و است امام عصر عجیب الم فرجه موقت و فدا
 پرست نیست و از دایره ایمان پر دل است



عاصم انکه بدون معرفت امام عصر علیه السلام عصاره

و عبادات را نودینست و از اینجا است که فرمود

مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ مَا مَ زَمَانِهِ مَا تَرْتَمِيهِ الْجَاهِلِيَّةُ

در میان عبادت و احوال اهل جاهلیت

جاهلیت عبادت عبادت بود که پیش از ظهور اسلام عرب

بر آن بودند یعنی بنده در کفر و دین و شریعت معتقد

نبودند و بنیاد عالیشان بر تخت و خود کبر بود و بیابان

و انساب بغاوت می نمودند

باری چون امام شاهر رسول شاهر چون شاهر

نشأ سر فدا نشأ سر و فدا نشأ سر ر دین آئین نیست

پس بجای شاهی که اهر جاهلیت بر آن بودند و مرده

۴ شاهر مرده آنان است بخلاف انکه امام زمان بوالشاه



د از امام پیرد عالم دین خدرا پس شهر را بنویشتند

و رسول شناس فدا شد سر به

در بیان آنکه نجات مطلقا در قول و لا
استی عشر علیهم السلام و کرم شیعیان
از ایشان و رجوع ایشان است در همه
احوال و هلاک مطلقا در انکار و لا
استی عشر علیهم السلام و محمود حق الشان یعنی
بغیر الشان است از اید ضلالت خدیم
الله تعالی

قال ابو عبد الله عليه السلام اما والله ما هلك من كان قبكم و ما

هلك من هلك حتى يقوم قائمنا الا في ترك و لايتنا و محمود حقنا

وما خرج رسول الله صلى الله عليه و آله من الدنيا حتى الهرم



رَقَابَ هَذِهِ الْأُمَّةِ حَقْنَا وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ

فرمود تا زمان ظهور قائم علیه السلام هلاک هر کس که
در ترک مروت و بکار حق است و در ول فساد است
علیه و اله از دنیا نرفت تا حق ما را بر رقاب است لازم داشت
- و فراهی فراموش بر راه رفت آنرا که خواهر
در این کلام معجز نظم سخاوت و دقایق خفته است که هر
از آنها تمام مراد را کاف است بعضی از آنرا بر این صفت

افغان صفا سفار

دقیقه اولی

سوار بر یونان ایام خیر و بر سر که موجب خند و
بهشت است مشروط بقدر دلالت اهر است بر این



پس هلاک مردم قهر و بعد از حیت ترک ولایت و بخارج
است چنانکه نجات ناپس قهر و بعد بموالای اهرت

داداء حق اهرت است

دقیقه ثانیه

سجده بر بومای تمام جور که آزاران ظهور قلم ۴
بید آمد از رفاح وزنا و غلبه دماء و هرساء
واماء و غصب از راه و سیاه و مطلق مفاسد معاشر
از تحلیس عرام یا تحريم حلال و غیرها که موجب خسارت و هلاک
مردم است اثر ترک ولایت و غصب حق الاله است
که اگر پس از رسول آن مخالفت ظهور نمیشد و حق بمرکز
قرار میگرفت هر آینه ترازور عدالت برپا بود
دقیقه ثالثه



سجده

میخواهد بفرماید اظهار حق اهریمنیت کردن آفرینش
بود و دیگر خدا را بداند که هر فردی نیز بطریقی با کمال

صلوات اله علیه و آله اداء تکلیف فرموده است بخار

سنگراز در معرفت و دانستن و برائت آیات

و اخباری که بر سر راه رسیده که گوید هر خدا بر دست عباد

الزام حق اهریمنیت غیر از آنکه دوازده گانه علیهم السلام فرمود

قَالَ سَمَاءُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ جَزَاءً إِلَّا الْمَوَدَّةَ

فِي الْقُرْبَى قَالَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ

أَنِّي قَامَرٌ فَيَكْمُلُ الثَّقَلَيْنِ مَا أَنْ تَمْسُكُمُ هَيَاكُلُ تَصَلُّوا

أَبَدًا كِتَابُ اللَّهِ وَغُرَّتِي أَهْلُ بَيْتِي قَالَ الصَّاهِشُ أَهْلُ

بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا

دقیقه را بعه



سخا هر بفرما به ظهور عالم عجب اله فرجه بنیاد طسم
سندم و سیران عدل بر پا شود فیلا الا من قیلا و
بعد ما ملئت علما و جودا یعنی عرصه زمین را پر از نخل

و داد دارد بیه از آنکه از لطم و جور پر کرد

دقیقه خامسه

سخا هر بفرما به توفیق مودت آل اله هر کس نیا به
- توفیق کنس یابد که در عالم ذر و کف اول پروردگار
و آل رسول بوده است و خدا میداند سعادت است

پس سخا هر بفرما به آیت ادر

دقیقه سادسه

نظر به کرامت و اذیت به از خیر آیت نه
سخا هر بفرما به راه است که صبر مطلوب و خوب



نجات و صلاح است قهر و دلاست و حفظ حق آل محمد
و فرآن راه هیچ راه روزنه برطلوب نیستان و کلاه
هر کس که از سوار راه بودست و دلاست آل الله دهد شود مالک

و قیقه سابعه

چون همدک مردم قهر و بعد مطلقا در ترک دلاست و حمود
حق آل عصمت علیهم السلام است نخواهد بود و آنکه
صفتان موجب نجات و نبضان در ترک همدکست محکم
از تمام طبقات فداست هر فرد و در نزد آل محب ترند
- و اگر از لای تنبری بود در هر آنی فداست نجات و همد
حق را بخت نبض و معر فردی

مثال پسر حنی فرزند یفاست مجرب است

عموم افراد و ما بمان خود را قولا و فعلا بخت و اطمینان



او کشف دارد و هزار در کمر که فغانش ناپسند
یا حکمه با معان نظر فهم مطالبه بسیار توان نمود
از جمله آن است قهر کنش در لایستاپرت در فرود
و عباد و فرج رجوع ادیان به نرس عشر علیهم السلام

چه در حال رجوع بغیر امام محمود حق امام نموده و اظهار
قهر و تشراف نمودند بحیث آنکه در دعوی کاذب
سان آنکه تمام نور و رحمت و خیر و نعمت
و تقوی و هدایت و غیره از حساب نجات
و سعادت در قبول لایستاپرت برین علیهم السلام
و بدین چهار در کلام الهی در بعضی موارد
از این کلمات مراد امام علیه السلام
بحیث آنکه بحکایت از آنها بدون قبول

د



ولایت صورت نحر و من لکم منتقی و
 هدایت یافتن ذراتی و ناجی و رستگار
 خوانی از آنکه است کرامت علیہ السلام
 و همچنین مشمول رحمت و مظهر و نسیب
 نخواهد بود و از مطلق فضیلتها و خیرها

نی بهره است

بدان امام در است نظر بآنکه صبر و تلاش کرد را

از دایره لغت پر دل که دارد

رحمت است که تنها نشردارین روح در رحمت آرد

خیر است که از لطفش در دنیا و آخرت خیر را بر

نعمت است که قاهر آن نعمت را نعم ابر بابر

صراط مستقیم است که از سبک طریقتش بطلوب توان رسید



قَالَ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوْتَةَ
فِي الْقُرْبَىٰ

یعنی مودت و در القربا کزینیه تا بر اثر مودت پیوسته
چنین پادشاه در دایره طاعت که از راه تا از شرف و شجر
ولایت ترمیدار پیرنوح با بران نشست فائز
بنو تن کم تر ملک اصحاب کعبه روزی در پی مردم
گرفت مردم تر تعاوتوا علی البر و التقوی و لا
عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

قَالَ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا
الْأَمْرَ مِنْكُمْ

بحکم عفو و لغیر او الامر و در القربا بودن که مودت و دوستی
ایمان نزد رسالت رسالت چه اگر او الامر غیره در القربا



نور امت را مودت ^{شان} ایام امر فرمود

بیان انکه متابعان بخت بندگان و ارباب
 از بدان موجب حصول عالم کمال نفس است
 قیل لمحمد بن الحنفیه علیه السلام من ادبک قال انی
 ساری فی نفسی فما استحسنه من اولی الالباب و البصیرة
 بتعظیم ید و استعلاء و ما استعجبته من الجهال اجنبیه
 و ترکته مستغیرا فاصلنی ذلک الی النور العلی

محمد بن الحنفیه را گفته علم و دانش از که آموختن نفوذ
از پدر و برادر بسیار موثر بلکه فرود حال مردم کنز الگشم
مناجعت کردم نیکانرا درینک و مخالفت نمودم برانرا
در بدر فقط مراعات این دقیقه مرا بکنجها علوم راه داد
و گویم مراد بحکم بنهاد



قَالَ تَعَالَى قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ
فِي الْقُرْبَىٰ

یعنی مودت و در القربا کزینیه تا بر اثر مودت پیوسته
چنین پادشاه در دایره طاعت که از راه تا از شرف و شجر
ولایت ترمیدار پیرنوح با بران نشست فائز

بنو تن کم تر ملک اصحاب کعبه روزی در پی مردم
گرفت مردم تر تعاوتوا علی البر و التقوی و لا

عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ

قَالَ تَعَالَى أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا
الْأَمْرَ مِنْكُمْ

بحکم عفو و لغیر او امر و در القربا بودن که مودت و دوستی
ایمان نزد رسالت برسان چه اگر او الامر غیره در القربا



۱۱
و انا من شروطها كائنه من مقود است یعنی شرط

صحت کلمه توحید که موجب خودیست و این از عبارات

قبول محبت در اولات آل محمد است که من از ایشانم اما

شرط قبول ولایت نیز همانست و اهل ایشان پس در هر حال

- چه خود فرودر کذاب من رحم آنکه من شیعینا

و هو متحسبک بعرضه غیرنا

در اثبات توحید بحسب فطرت و طبع است

صرف نظر از دلائل عقل و نقل

بدان پس از آنکه بار رسیده فاک و جویندگان

فطرت یعنی توحید بحسب فرمود از ایشان در خواست

اقرار بصدقت و کائنات و شرک پس مطلق حق با طبع

مؤمن و مطلق باطل با طبع مکرده مؤمن تر است اما کفار



د هوې پرستان کيفر د هوې پرستی تغیر د اودن فطرت صفت
و بر اثر تغیر فطرت طبع د کړ کون ^{کړه} لاجرم ~~خوځېدنه~~ ^{خوځېدنه} ح

[illegible]

فرمودند باطن ایمان در این است که امر بالمعروف
و نهی عنکر و تقوی عصبان فی نفس از نما صریحه باشد
ولایت بجانب ^{شرعی} ~~نفسانی~~ الیه کفر و تقوی عصبان
سکین دلالت محبت نیست

یا حکیم ایمان د خواننده یا مال محبوب هر شد و صله
 - کفر د خواننده کفر کرده اهر فوز و صله
 در میان معنی حدیث شریف من

عرف نفس قد عرف

الکون کوئیتم مراد از معرفت نفس معرفت مبدء و صورت

نیت که انواع حیوان دارا ترانته بلکه مراد از نیت است
که هر یک از تقاضای جسم و فاسده را نفس نفس حوائت

- چمن بر خود و ادار بر حق قائل نیت منسوب دارد

و چمن با طهر شماری بر او سبحانه هم مکنزاری بر کسر

پسند آنچه ترانته پسند

در ابطال شرک و جبر و تقویض بر حسب طبع و عادت

اگر چه جبر شرک آوردی بر او قائل هم پاره و کره

نهی کن و شرک برادر و اگر تابع و محکوم را مجبور

یا بخود و اینکه در برادران هدایت مجبور داشته یا بخود



د هوې پرستان کيفر د هوې پرستی تغیر د اودن فطرت صفت
و بر اثر تغیر فطرت طبع د کړ کون لکه

وَأَرْسَلْنَا رَحْمَةً مِّنَّا بِمُحَمَّدٍ نَّبِيًّا
وَيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ
فَإِن مِّنْ أَعْيُنٍ تُرِىُّ السُّفْهَانَ
فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَتْ إِلَى الْكُفْرِ
وَالْفُسُوقِ وَاسْتَكْبَرَتْ
الْأَعْيُنُ عَنِ الْإِيمَانِ

فرمودند باطن ایمان در این است که ایمان من
و باطن کفر و تقوی و عصیان من این است که
ولایت انجمن است که این است که کفر و تقوی و عصیان
سکریان ولایت محبت است

یا حکیم ایمان د خواننده یا مال محبوب هر شد و صله
 - کفر د خواننده کفر کرده اهر فوز و صله
 در میان معنی حدیث شریف من

عرف نفس قدر عرف

الکون کوئی ہم مراد از معرفت نفس معرفت مہول و صول

غیت کہ انواع حیوان دارا ترانہ بکلمہ مراد از معرفت
کہ ہر یک از عقاید صحیحہ و فاسدہ را بنفس نفس حوالہ دہ

- چہرہ بر خود و ادا در حق قائل نہر منسوب دار

و چہرہ با طہر شہاری بر او سجائہ ہم ملکہ زاری بر کسر

مہمند آنچه ترا نیست پسند

در ابطال شرک و جبر و تقویض بر حسب طبع و عادت

اگر سچا جبر شرک آوردی برابر او قائل ہم پیار و کرہ

نفی کن و شرک برادر و اگر تابع و محکوم را مجبور سدا

یا بخود و اسکہ در برابران نہایت مجبور دانستہ یا بخود



والله اعلم وكرهه از نهاف در است که عیب از خود

بردارد و بر او تمام بگذری از کریمه و یحلمون

لله ما یکرهون ستر سید از سائر انکار است

نجر سربسته کفتم و در معرفت یکنوغم

باری بزمه لطفی که داشت بنده کان را فقط بنظر فطرت

و انکه است بعث الانبیاء لیسین عدله و نصب

الاوصیاء لیطهر حوله و فضله بخت بنی از آن تها که راه

نصب و مرز این است که راه غایب بنزدین بگذارد

و مردین بگذارد

پایان انکه ابیهم السلام بغایبه و منع دشمنان

از حفظ دین لقاعد نوریزند

هر چه بغایبه لقاهره دشمنان دین ستمه امیر المومنان علیه السلام



امام را بدینچه برگزیده است پس از وفات رسول^ص
مجبور کردند امیرالمؤمنین علیه السلام را که خلافت خلفاء کردن
کند چون دید مردم بیا طهر شاق کرده اند و حفظ دین را
بیشتر نمیست پس بقاء اسم اسلام قناعت کردند که
انرا که اندک امردین قوام کرد همچنین مصالحات در میان
پس از ثرو ویرانی که از طرف مخالفین رفته و ترقی نماند
که پیش آوردند از رضر حکمت بود و اگر بمصالحات^{نمی} در^{نمی}
در ارکان دین خلل پیدا نکشتی
امام حسن علیه السلام هم بمیان ملت مکلف بود و بر اثبات^{لغات}
بامداد و سعت فرمود

امام حسین علیه السلام بمقامت و شهادت اعیان امردین بنمود
— مراد از اعیان امردین این است که نظر بمصالحات^{یعنی}



که فیمایین امیرالمومنین و امام فخر با معادیه و ~~سید~~ و نیز بر وقوع
بود مردم پنداشتند غرض از خلافت سروری و ریاست
طاهره و قوام امر دنیا است و امر دین را افسانه میدانستند
- پس آن بزرگوار برای بقای دین قبلت مسیحین بصلح یا
تن در نهاده شهادت خود و اصحاب را بر زنده گانی چند روز
برگزید تا دانند که مراد حفظ دین است و بعد از شهادت
انتخاب عزلت و انزواء سجادی چراغ دین روشن داشت
- و پس از شهادت پنجاب معلوم باقریه نور از ظلمت دجی
از باطن صرا کردید و با نقشار عظیمی نذر انبیا جعفری قوت
یافت با چنگ بصلاتی سلامت و تقاضای و انزواء علم
و حکم وجود و تقویت هر یک از ائمه دوازده گانه صلوات
علیهم امدین قوت گرفت و چون نوبت آمد و سرور



بجست عصر م ح م د بن حسن عجل الله فرجه منتهی شد

نظر بنا قایم است و حکمت های بسیار غنیت برکنه ^{و ام}
غنیت اکنون محکم بزرگ این است ^{آن} تا بحیث طول

آمان که ایمان نشان عاریتر است از دایره پروان شوم

بر اثر مطلب گوئیم ^ا الله علیه السلام جمیعاً مطهر کامله لهر

و دارای تمام صفات سیکو بودند و بر حسب تکلیفی که مختلف

از سنه و احوال بر هر یک وارد بود با مناسبه از هر یک

بجو کمال صفتی بروز کرد ^و لیکن به شک حکما صاحب تمام

حکالات صدوری و معنوی بوده اند ^{ایشان} و از این حیث ^{میان} در

فرقی نیست **فرمودند** اولنا محمد افنا محمد او ^{طنا}

محمد طنا محمد تاوان جمیع الله علیه السلام در نورانیت و نور

بخشی و حفظ دین یکسانند



در تفسیر

در تشخیص مومنین

مؤمنان آنست که بطول غیبت و خلاف ^{مستط} اندیش
و بسیاری فرق در ارکان ایمان و اعتقادش خدای راه نیاید

باشد ظهور فرج را

در معنی حدیث شریف لا تجتمع علی ضلالت
و فتح باب علم نسبت بفرقه ناصیه
مختصه و انسداد باب علم نسبت بهقیان
و دو فرقه مالک

چون باری سبحانه وعده داد بقاء دین حنیف ^{تفاوت}

جمع است بر خطای بحث آنکه مستلزم فناء دین است محال است

و لا محاله حق در بیان فرقه از فرق اسلام خواهر
و موافق کتاب سنت و اخبار آل عصمت و جامع جمیع ^{مستط} امامان



و بحکم معتبر و طهیت و حقیقت آن فرقه فرقی نیست که در آن

و فرع و جزو و کسر سطح خدا و رسول و اول الامر علیهم السلام است

و نظر باینکه مدار طاعت خدا و رسول و اول الامر بر حصول

علم با و امر و نواهی و مطلق فرائض و احکام و حلال و حرام است

و این فرقه معامدین از امام یا با امر امام از روایت اخبار

امام علیه السلام گرفته اند لا یمروم باب علم بر نشان مفسد

و از ردی کمال طمان و یقین توانند گفت فرقه ناحیه نقطه

این فرقه است لا غیر بخلاف انکوائی بر ناسد از علم است

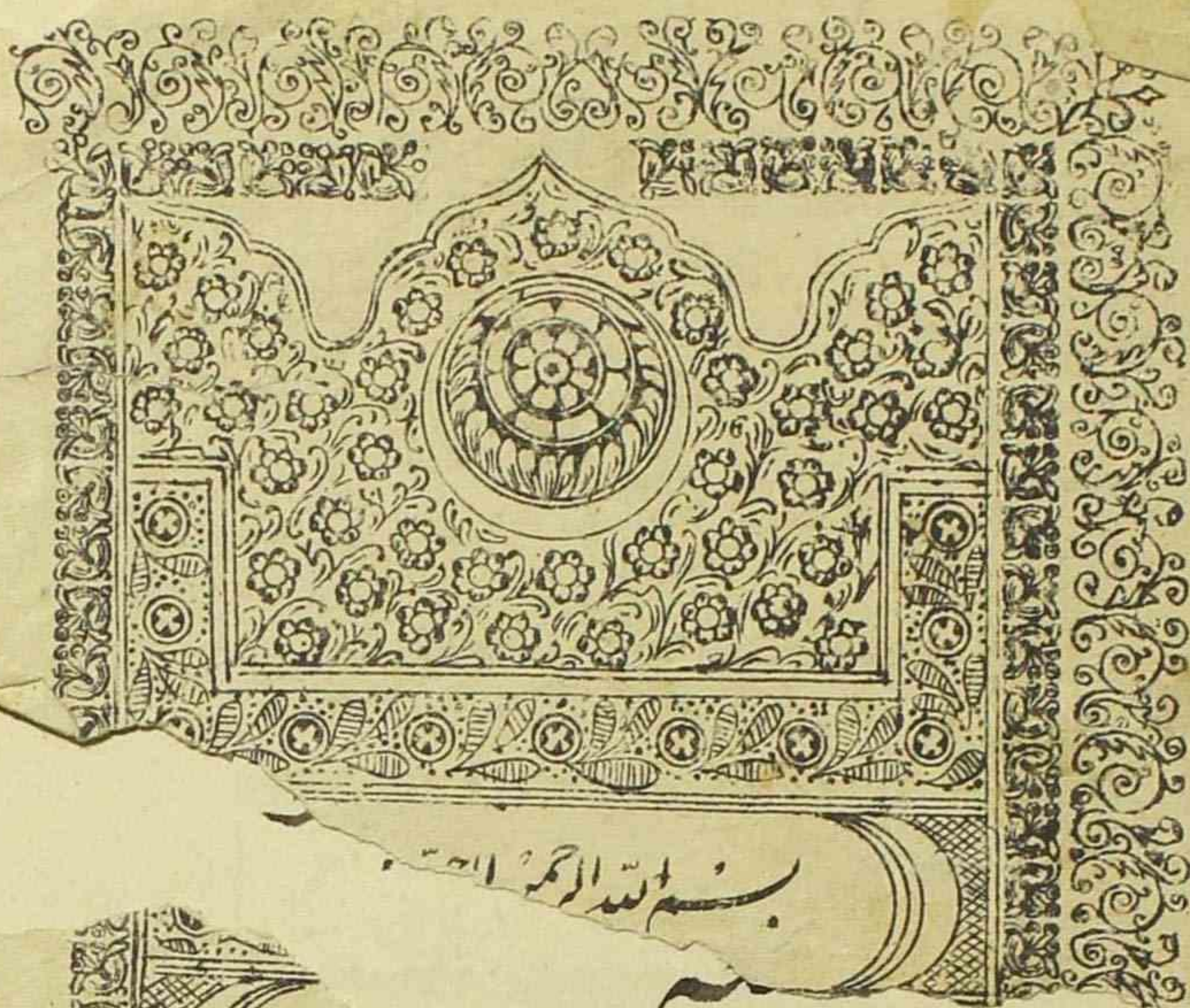
اولا قول ب نسد مقتضی آن است که در کتب یا فرد رجوع

او یا راء و محول باشد و از نفی مضمون نیست

ثانیا او را نیز می گویند در هم حالی طاعت کرده ام

خدا و رسول و امام علیه السلام را بیکه طاعت کرده است





بسم الله الرحمن الرحيم

دات نامہ از دست خوش / رن پریم

الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد
چنین گوید بنده اشیم وفانی مریم عبد العلی بن
کریم بن ابراهیم که چون بحول وقوه خداوند توانا شد
حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه و سهل مخرج بنای
این خاکسار و رسم این بمقدار بکمال سرکار
بندگان آقا زاده برادر عظیم الشان نواب
زین العابدین خان دام غزوه و برادر نجیب در سوار
خان واقای عبد الرضا خان



داند تا هر یک در آنجا بتواند

در خیر است که پس از وفات هر فرد صلوات

علیه و آله یک از یهود بر سر قفس ^{بعض} تر نزد آنجا

رفته از جمله سائر ادیان بود که فراموش است اتم یا تو

— ابو بکر گفت فرغید می دانم و او را بخواه که کرده

از مسجد برانند پس یک از اصحاب او را همراهی

مقال مقلد سائر المومنان صلوات الله علیه آورده

عنوان مطهر نمود انتخاب فرمود اما بقضای آن

که فرخ دارا از اهر ^{بیشتم} و بقضای کفر که او در از اهر

جهنمی و از این مجلس برخیز مگر آنکه یک از پادشاهان

بیشتر حاضر بود با حاکم یهود سائر فرقه دانه

و اعیان بر کینه و جواب صواب بشیه و اعیان بر کینه



کتابخانه ملی

قَالَ سَجَانَهُ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ
وَعَمَلٍ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

حضرت آیه استفهام و مراد بدان نفی نیست میفرماید
قول هیچکس نیکوتر از قول و گفتار کسی نیست که لطافت
و بندگی خدا را سبحانه بخواند و اعمال حسنه بجای آورد
و بگوید من از مسلمینم مفسرین گویند این آیه مبارکه
رد بر کسی است که ایمان خود را به مشیت خدا معطل سازد
و گوید ~~فرعونیم الان شاء الله~~ و گوید فرعونیم الان شاء الله
برائش مراد گوئیم فرقه ناصیه با پر از رد علم و دانش بران
تست ~~حققت~~ و نجات خود و بطلان و هلاک جمع فرق را
و در حال تنزل علم نجات آن فرقه نتوان کرد و جانی
و گشت نیست که متمسکین بکتاب و سنت ظاهر



داند تا هر یک در آنجا بتواند

در خیر است که پس از وفات هر فرد صلوات

علیه و آله یک از یهود بر سر قفس ^{بعض} بنویسند و آنرا

رقعه از جمله ستر ادا می بود که فراموش است اتم یا تو

— ابو بکر گفت فرغیب منم و او را بگوید که کرده

از مسجد برانند پس یک از اصحاب او را همراهی

صلوات مقلد است از اهل بیت صلوات الله علیه آورده

عنوان مطهر نمود انتخاب فرمود اما بقضای آن

که فرخ دارا از اهر ^{بیشتم} و بقضای کفر که او را از اهر

جهنمی و از این مجلس برخیز مگر آنکه یک از پادشاهان

بیشتر حاضر بود با حاکم یهودی فرود آمد و

و ایضا بر کینه و جواب صواب بشیه و ایضا بر کینه



کتابخانه ملی

روشن فرمودند که کو یا پیغمبر عهد صلوات الله علیه و آله
 پیوسته حی و حاضر است و تا قیام قیامت بحکم نور
 دین فطام و قائم نماند و بهین دلیل توان گفت
 دین خدا و شرع رسول تا قیامت باقی است
 و توان گفت که اولین و آخرین از حیث عتقاد و تکلیف یکسانند
 بیان آنکه اطاعت محقق راجع بحضرت
 قول و فعل محقق و محال بقوت هوی پرست
 راجع بقساد و قول و فعل هوی پرست
 اکنون گوئیم یا خداوی که نمایان آنه علیهم السلام بود اطاعت
 و امتثال هر یک از این مستلزمات جمیع بلکه امتثال و امتثال
 رسول خدا و خدا برسانه است و نظر بحقیقت و حقیقت
 و علم و عصمتی که امام را بود که مانع از نظر گفتار باطن



و کردار باطل است خواه عریان یا مت پوشیده

یا غائب منقرض الطالع است چه فی حقیقه تنهال و الهی

راجع بقول حق و بمرحق است که منسوب بخداست

و فرض الطالع است امام هم از این است که هر چه فریاد

مرد در دل است لا غیر عین حاکم حق و در حق هرگز

بی کلام و رتبه آن است که گویند

با شریعت مستع و ملایع است اگر چه مرده باشد و حاکم

بی باطل و داعر باطل هرگز باطل الطالعش حرام است اگر چه زنده است

ذَلِكَ بَانَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَّبِعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّا

أَمِنُوا أَتَّبِعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ

پایان آنکه مفعول حق خواه زنده باشد

یا مرده قوی و کوشش مستع است و مفعول است
بی باطل خواه زنده باشد یا مرده باطل حرام



بر اثر مطلب گوئیم حیات و ممات در رسم و آوازه
 و شهرت مناط نیست بلکه حقیقت حکم و قیود مناط است
 - بلکه معلوم شود قیود حکم ما خود از کتاب خدا و سنت
 رسول و اخبار است رسول است طاعت و تنهال آن
 لازم است اگر چه شیخ صادر شود که مرده است
 - و بلکه معلوم شود حکم و قیود از روایت کتاب و سنت
 و اخبار است رسول است معنی بدعت فضول
 یا بر اثر آراء و عقول مردم است تنهال آن حرام است
 اگر چه از شیخ صادر شود که زنده است احکام فساد
 صادر از نفس یا فرض اینر مطاع است که ما خود از کتاب
 خدا و سنت رسول و اخبار آل رسول است و در چنین
 حال بدعت منفی است پس آن صادر و حکام تغییر نمکینه



و کردار باطل است خواه عریان یا تنیت حاضر باشد

یا غائب منقرض الطالع است چه فی حقیقه تنهال و الهی

راجع بقول حق و بمرحق است که منسوب بخداست تعالی است

و فرض الطالع است امام هم از این است که هر چه فریاد فریاد

مرا در اول است و غیر عین حاکم حق و در حق هرگز

بی کلام و رتبه آن است که گویند

بشر متبع و مطاع است اگر چه مرده باشد و حاکم

بباطل و داعر باطل هرگز باشد الطالعش حرام است اگر چه زنده است

ذَلِكَ بَانَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَتَّبِعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّا

أَمِنُوا أَتَّبِعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ

پایان آنکه مقتضی حق خواه زنده باشد

یا مرده قوی و کاش متبع است مقتضی است
یا باطل خواه زنده باشد یا مرده باطل حرام



بر اثر مطلب گوئیم حیات و ممات در رسم و آوازه
و شهرت مناظر نیست بلکه حقیقت حکم و قضا و سنن است
- بلکه معلوم شود قوی و حکم ما خود از کتاب خدا و سنن
رسول و اخبار اهل بیت رسول است طاعت و تنهال آن
لازم است اگر چه شیخ صادر شود که مرده است
- و بلکه معلوم شود حکم و قوی از رسول کتاب و سنن است
و اخبار اهل بیت رسول نیست یعنی بدعت و فضول
یا بر اثر آراء و عقول مردم است تنهال آن حرام است
اگر چه شیخ صادر شود که زنده است احکام و قیودی
صادر از نفس یا فرض اینر مطاع است که ما خود از کتاب
خدا و سنن رسول و اخبار آل رسول است و در چنین
حال بدعت منفی است نه آن صادر و احکام تغییر نمیکند



یکه همان حکم و قیوس مستع و مقبول است و اگر بعقد

در اسر خود قیوس را نده است چنانکه سنده را از کتاب سنت

در دست یابی همیشه آن خیال مغرور و قیوس مردود و

اگر چه زنده است و نظر بدین مقصود اسیر المؤمنین ^{الله}

فرموده الطُّرُقُ إِلَّا إِلَى مَا قَالُوا لَا تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ

قَالَ الْبَرُّ مَعَ اللَّهِ عَلَيْهِ ^{وَاللهُ} السَّلَامُ فِي قَلْبِ نَوْمٍ

لَا يُضَيُّ إِلَّا فِي ابْتِغَاءِ الْحَيِّ وَتَصَدَّقِ

میفرماید در هر دل نور است که ضوء و روشنی

آن فقط در متا بعثت حق و زمان از راه حق است

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَصْنَعِيَ إِلَى مَا طِيقَ فَقَدْ عَبَدَهُ

فَإِنْ كَانَ لَنَا طِيقُ يَوْمِي عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَإِنْ كَانَ

النَّالِيقُ يَوْمِي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ



فرمود هر آنکه بگویند سخن کوثر بر او عبادت
کرده است پس اگر گویند ادا رنج از خدا و خدا پرستان
میکنند عبادت خدا کرده است و اگر ادا رنج از شیطان
و شیطان صفای هر کس عبادت غمخیز شیطان را

یا بکلمه غصب خلافت امام علیه السلام را از سر و پج
دین و فتح باب دانش منصرف نه است ^{مستند} و حکام
دین را مقتضای وقت و صحت بشیعین و در ستمات
القائم سفرمودن پس تکالیف وارده بر بعضی سابقین
و متقدمین و معاصرین الله اعلم السلام بر کثر عباد از لای حقین
و متاخرین دارد است و یا غده بعضی از بعضی حکم را محال



فهم سائر احكام تواند بود

تفقه

پایان آنکه جمیع علماء و تفقه در امر
دین لازم نیست بلکه تفقه بعضی
حاکمی را از فهم آیات و اخبار و
مسائل و احکام فی نیازی کند و
عوام است که مسائل محلج الیهما
از علماء اعلام است عصمت علیهم السلام
پرستند و بر ایشان است که پیامورند

ایشان را

فَالْحُكَّامُ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَتَفَرَّقَ
فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ



۳۵

چون اسلامیان بسیار شدند و اسلام قوت گرفت
بارش سحانه نهر فرود در میان را از اسکله حکم کرد و رود
فرود از نهر فرقه معدود در مجاد و رود در معدود در برای
فهم آیات و مسائل و اخذ معام دین یقیم فیه است رسول باشد
که در حال رجوع مجاهدین ^{مقیمین} متفقین ایشان را
علم دین را با نوزده و از مخالفت خدا و رسول خدا پیغمبر باشد
پس در راه صلوات الله علیه و آله انما قالون معمود
بود و همچنین تمام مردم بلاد که نهر تواننده بر سرافند
دینیه شریف حضور ۱۲ اول راه خدا صلوات الله علیه
و آله بزرگ بعض از مومنین که سعادت شرفیای یافته
مسائل محتاج الیها را مرپرسیده و بعد از سعادت بهم و ^{طندان}
و دوستان خود رسانیده و با ایمان که مخیرا بود که مانع



اگر کنند اما صون نفس و حفظ دین و مخالفت ی
و طاعت مولی آن را چه باشد که در رجوع او در سائر احکام
و عدال و حرام و مباح و احداث کتاب خدا و سنت رسول
و اخبار آل عصمت علیهم السلام است

قال النبی صلی الله علیه و آله

المومن و حد حجة و المومن و حد جماعة
مومن بحث آنکه نفر و در دو گویند واحد کالف
و چه بشمار نمیرد جماعت است غیر چنانکه از خبر متواتر

و اجماع جمیع فرق یا اجماع فرقه ناحیه علم صهر تواند
شد از خبر موزع و امد هم علم صهر متواتر

فی الکافی عن احمد بن اسحق عن ابی الحسن علیه السلام
قال سئلته و قلت من عامل و محسن اخذ و قول من آمل فقال



العمري ثقتي فما ادى اليك عني فعدني يودى وما قال لك
عني فعدني يقول فاصمع له واطع فانه الثقة المأمون

عن ابي بصير يعني المراد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام
اديت المراد على هذا الامر كما مراد عليكم فقال يا ابا
من ردد عليك هذا الامر كما مراد على المراد رسول الله صلى الله عليه
عليه واله وعلى الله

عن يوسف بن عمار ان ابا عبد الله عليه السلام قال له في حديث
اما ما سروه واه ذرارة عن ابي جعفر عليه السلام فلا يجوز
لك ان تردده

عن جميل بن دراج قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول بشر المحبين بالجنة يريد بن معاوية العجلي والنو ^{بصير}
يث بن النخعي المراد ومحمد بن مسلم وذرارة ابراهيم ^{نخعي}



امناء الله على حلاله وحرامه لولا اهل البيت
آيات النبوه

وغيرت واندست

يا كحل در صحت و حجت خبر واحد كه را در مومن است
سخن نیت و مدار تصدیق نزد تو خبر مومن را برایت
كه بخدا در اول این دایره یستم از نهرو لا تجسسوا
حقیقت مراد او پیر است و با آنكه فرموده امر فاعلم
محمد بر صحت است در صحت قول و خبر مومن تو را كمال
انكار تواند بود

در پیمان و جوپ حسن ظن در حق
مومنین

قال الصادق عليه السلام حسن الظن صله
من حسن ايمان المرء وسلامه صداه



حسن ظن فرع حسن ایمان و سلاست صدر است از غل و غیره
و چنانچه بوء ظن مستجاب بر الاحماله در ارکان ایمان تو ضیح است
که از رفع کفر ناکزیر

قال النبي صلى الله عليه وآله
طُؤُكُمْ بِأَخْوَانِكُمْ تَغْتَمُوا بِمَا صَفَاء الْقَلْبِ بَقَاءُ

در حسن ظن و سکو کمان به برادران دیگر یعنی مومنین همین
بس که در انحال دل مصفا و طبع بر حال خود باقی است
مخلاف آنکه بوء ظن و به کمان خویشین مستجابی سازد لاجرم
از به کمان در حق فرزند و برادر محبت دیگر کون و فاطر

رنجبه شود پس برادر بخش فاطر و پسر مهر تو را از اینها

کمزور نیست و شود که اینها بر حسب ملک تو یا این است
اینی بر کعب گوید چنانکه از برادران دینی



بجستار نار و انبر بر آں افساد پیرایه بند تا
بیا ساید و کر نه ملاست خود کن که چرا اور اخلص و حاتق

دینیر که افساد تا دیر و انهم پیرایه رافع عیلا و است

فدا صبه در حق موفی نیکو کاران بود تا تکفیف دینی و نوری
آسان کرد و ان الله یزیدکم الیسر و لا یزیدکم

درسان کمال یافتن نور دین در عهد ائمه

اثنا عشر صلوات الله علیهم اجمعین و

تر و بحضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد

علیها آلا فالتشاء بر اثر کتاب و

احکام دینرا

الله علیهم السلام پس از رسول صلوات الله علیه و اله گذرشته

نور دینیر بهیر مخالفین فاموش کرد و هر یک در راه



امامت در نه گانه بتکالیف وارده که مضمون فرودین بود
 سپرداچه و شیعیان و در کسان رسیده در معام و ک
 - و چنانکه از امامت و سرور بر کتاب ای عبدالمجید
 محمد علیها آلاف الثناء رسیده و در آن احکام امیرالمؤمنین
 و بنی عباس بر ارضی ملک و نظم ریاست بهم در او کشته
 آن امام علیهمقام فرست غنیمت یافته بر اثر کتاب الهی شریف
 رسول متدبر با بر و چ تمام احکام و تبیین هر ملال و علم
 سپرداچه و اکنون علیت را از رجوع با خبر ایمان علیهم السلام
 کفری نیست

بیان دو قسم عقل و شایع هر یک
 از عقل مو هو ب و مکسوب و زود و غیر
 که عقل مو هو بی را کسی دانند



مدان عطر و عطرته یکی عقل موهوت

که در حقیقت بآب طبیعت عجین است و افاضه

باری سبحانه آنرا برادرک مطلق مطلقا بکلیه است

و بران برانیم صانع تعالی موجود و یگانه و حی عادل

و دانای و قدیم و مدرک و توانا و حکم و صادق و دیر

و کاره است و مرکب و جسم و سر و مختار است و اثر

و انباز و معانی غنی و پانیا و از هر چه بود برادران علی

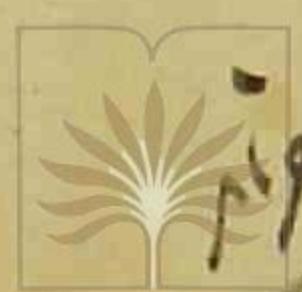
و نقصان راه یاب و ^{بوی} ~~بهر~~ نوره است امر نبوت و وصا

و علم و عصمت نبی و نور نیز برادر این عطر ظاهر است
و چهر نبوت شخص نیر باد عالم و اعجاز و صوت شخص

بفرمان خدای سبحانه و نیز عهد مدت کردیم این عطر
مستفاد در فهم سائر فرقه فرقه را هر یک و فنا



عقرب سو خوب باید در فهم سائر فرقه خرمه متعلقه به
دین و دنیا چشم جان و گوش و شش بفرمان خدا و رسول
باشد لا غیر و چنانچه امر نبوت و وصایت پذیرد عقرب
حکم کند بر آنچه هر چه از خدا و رسول و امام در کفایت و حکایت
سلطان عقاید و اعمال و حق و باطل و ثواب و عقاب صادر
شود مقرون بصحت و صواب است تا و بدتری یعنی
دوستان خدا و بغض دشمنان خدا و حب سالاران
و بغض دشمنان نیز بر اثر عقرب و طمع ظاهر است
و نظر بآنکه صدیقین علیهم السلام فرمودند حبنا ایمان
و بغضنا کفر کلام در قوه این است که گوئیم هر
ایمان و حقیقت ایمان ناسر از عقرب سو خوب است قال البی
صلی الله علیه و آله العقل حبنا من الله



میفرماید این عطر عطای از خداست که هر نفس
بقومی که در عالم در صیقل ایمان کرده و در بنهال از دریا
در آمده اند و این همان عطر است که بدان عبادت ^{رحمن}

و کب جان توان نمود چه پرستش بعبادت و سبک

نخاست صاحب خود را و کاهی از عطر سرب علم ^{مطهر}

تغیر رفته که کسی نیست **فرمودند** نور تقدیر
الله فی قلب من یشاء عبارت ناشی و حسن ^{حد}

مکاتب مصاحبت موسی و خضر علی

بیننا و الیه علیهما السلام و نذر نهتن موسی

حکمت افعال خمریه خضر را در حالتی

که از پیران مرسل و اولی الغریم و
صاحب خیال عقل بود و این معنی و کلام



کند که مردم بقول و آراء شوند و
برائند بلکه باید مسائل و احکام و غیره
از کتاب سنت و اخبار اهل عصمت
ما خود دارند لا غیر

چون حضرت کلیم عا بیضا و اله و علیه السلام قصه صحبت
خضر پیغمبر نبود اورا گفت ترا یا فرزند باب وقت
و مجال صحبت نیست یعنی از من بعض امور بطور میرسد
که مخالف عقود و دانش است و پیوسته ماضی جوئی
— پس آرا مصابرت داد تا مصاحبتش بگریزد کثرتا
که خضر علیه السلام سوراخ کرد و بر مقام عظمی برادر
اورا گفت نکفم تو را تا باب مصاحبت فرزند مندرست
خداوند چون لطف را کند بر بهتر شخص بیفزود و نظر بکند



امیر علم را عجب تر دید باز او را گفت گفتیم بمصاحبت
 توانا شوالی بود و سر دیگر باره از در عتبات درآمد
 بینه از آنکه ایشان را در آن قریه راه نداشتند و دیوار شیشه
 بر پا کرد و سر همه اعمال خضر را مخفی نفی عتبات و طاهر
 دیگر باره زبان عیاض بر گشود خضر علیه السلام او را گفت
 اَلَا اَقْلَانِكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا هَذَا فَرَأَى
 پنی و پندک پس گفت هر گاه فقر را چنان فرود
 نماند که عتبات را بین بگشاید باطنیه لطیفه را متافات
 - اکنون از تومی پرسم آیا سر صاحب عتبات بود یا نبود
 و آیا آن سائر غریب بود یا کجا در صورتیکه سائر غریب
 بود و سر علی بنیاد و اله و عیبه السلام بقصر کافر از فهم
 آن سائر عتبات فرود و قاصد بود امثال ماکونه نظر آن را که



یہ انکم از خدا و رسول و امام فرما کر رسیدہ بانی بقول
و آرام خود حکم و قوتی برانیم ^{عقد موثر چون شود در غنیمت}
^{عقد موثر چون معارف از حق}

یکی عقل مکتوب است

کہ از دیدن و شنیدن و مطلق مقولات و تجرّبات حاصل

کرد لا جرم مدرکات این عقداور فرستہ عقداور

و علم است و از ہر کونہ مقولات و سموعات و تجرّبات

بصواب نزدیکتر آن است کہ از خدا و رسول و امام رسد

بانی چہ بر اثر صدق و علم و عصمتی کہ دارند کہ بر حق

و سہو و خطا بقول ایشان راہ بر غایت دہ از انکم

بوسیہ عقداور بواب عدل خدا و علم و عصمت نبی و مر

مہتر کردہ دیگر عقداور بواب را در صدق و عصمت

مقولات و فریاد است خدا و رسول و امام مجال بخار و خوار



و اگر درک حکمت متعالیه را نمود و بجان دال پذیرفت

فرایات ضروری و امام را نعم الوفاق و کرمه یار

تعبداً بپذیرد و بپذیرد **با حکم** اگر بر اثر عقار موافق

وجود صانع قائل و صفات نبوتیه و سلبه ادبیه پذیرد

و بران نبوت ضروری و وصیت ضروری و عصمت ایشان

مستقیم نمیشود هر آنکه از خدا و تبار و امام آتاع

سجده صواب نموده

مثال بیان می بینی کافر محبت انکه بطوع و

چراغ عقربا موثر دهر که موجب انکار صانع قائل

یا انکار نبوت و وصیت یا انکار بضر ضروری است

رجوع او در فهم مسائل و مطالب دنیوی و اخروی بخشد

در کار و امام نیست و فرایات ایشان را مشرک است



یہ انکہ از خدا و سرور و امام فرما کر رسیدہ بانے بقول
و آرام خود حکم و قوی برانیم
عقد موثر چون شود در غیب
عقد موثر چون بجا آید

یکی عقل مکتوب است

کہ از دیدن دشمنان و مطلق مقولات و تجرّبات حاصل
کرد لا جرم مدرکات این عقداور فرستہ عقداور
و علم است و از ہر کونہ مقولات و سموعات و تجرّبات
بصواب نزدیکتر آن است کہ از خدا و سرور و امام رسد
بانے چہ را تر صدق و علم و عصمتی کہ دارند کہ بر حق
و سہو و خطا بقول ایشان راہ بر نیست و بہ از انکہ
بوسیہ عقد موثر بصل خدا و علم و عصمت نبی و مر
مہر کردہ دیگر عقد موثر را در صدق و عصمت
مقولات و فرہات خدا و رسول و امام مجال بخار و شادمانی



در

لی اگر درک حکمت متعالیه را نمود و بجان دل پذیرفت
فریاد است فراورد و امام را نعم الوفاق و کرمه یار
تعبه بگیرد و پذیرد **با بحکم** اگر بر اثر عقاب و اوب
وجود صانع تمام و صفات نبوتیه و سلبه ادبیه پذیرد
- و بران نبوت بر دو حدیث ضروری و عصمت ایشان
مستقیم نمیشود هرینه از خدا و تبار و امام آسمان
سبح صواب نمودند

مثال بعبان می بینی کافر بحث انکه لطیف است
چنانچه عقاب مؤثر دهر که موجب انکار صانع تمام
یا انکار نبوت و عصمت یا انکار بعضی ضروریات است
رجوع او در فهم مسائل و مطالب دینی و اخلاقی بخشد
و راه و امام نیست و فریاد است ایشان را مشرک است



این مردم می سازد پس می پذیرد و نیکو را که بظاهر برآورد
نفع دارد و او می سازد کلام را که بظاهر ضرر دارد و آرد
لاجرم نظر بر نفع ظاهر مقصود است و طبعش بسود ظاهر
مفطور بخلاف روزی که حکم عقیده ایشان است
و بر سر دایم معتقد گردیده اند خویش را بظاهر دانند از آنکه
در عقل مطالب از عقاید و علمیه و دنیوی و آخر
رجوع او بخدا و رسول و امام باشد لا غیر پس باینکه
استمال و طاعت است

قال امیر المومنین صلوات الله
عنه و آت القل عقلم فهو هوب و مكسوف فلا ينفع
اذا لم يك موهوب كما لا ينفع الشمس وضوء العين
محبوب من خواهد بفرماید استماع کامل و ^{شعاع کامل} کامل



در جمع عترت موهوب و مکتوب است و چنانچه عترت مکتوب

در آدمی باشد دون عترت موهوب نافع و سود بخش نیست

- نظر بانکه توحید ندارد و رسول و امام معتقد نمیشد

- پس در این حال اگر دارا تمام علوم ظاهر و آداب عملیه باشد

و بکار سپارد آنها را هر چند از روستا اتفاق بافرماید

خدا و پسر و امام ائم موافق باشد نافع و نجات بخش نیست

- اینچنین نجات بخش نیست چنانچه اقرار بپیکان^{تعالی} صانع

و اقرار بر سالت و امامت بعلم و عهد از غیر پسر و امام

بگیرد و مسلم دین را نظر بانکه اخذ مسلم دین از غیر رسول

و امام بعلم و عهد در حالتی که معتقد بوجود پسر و امام

باشد شهر دشمنی با رسول و امام است و در عهد

شُرک^{یا} غیر است که منقور نخواهد بود



عقل تو و نقل خدا و رسول و امام علیہ السلام
باید اطاعت نمود و مفاد نقل را

باری بجز ربیع تبر و انزال کتاب و نصیر و صبی
- اگر در نظر خدا و رسول و امام و معتقد و موافق
رخ نمودنم الوفاق و کرمه یا بر حکم اطیعوا الله و اطیعوا
الرَّسُولَ وَاُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ در حق سائر و حکام معتقد
تو تابع نظرانی یعنی مطیع بانی فرمایند خدا و رسول
و امام را که صاحب حرم و حافظ دینند اگر در سائر
و حکام و حلال و حرام معتقد کافی بود اطیعوا الطیعی
اطیعوا الامر بمرور

پایان آنکه بعد از نصب امام و خلیفه
اسد و حوالت دادن امام علیہ السلام



مردم را

مردم را بر واث اخبار خود رجوع
مردم عموماً با اخبار آل محمد است
صلوات الله عليهم اجمعین

بدان اینجا که در حال زندگانی رسول خدا و ائمه اطهار

صلوات الله عليهم اجمعین مردم بلاد قریه و بعضی در خم

مسئله و حکام و عدل و حرام رجوعشان باخبار رسول

و امام بود تا قیامت نیز این قانون مجرب است و مردم

اینوقت در هیچ حال مجال خود سهر و رجوع با اراء و عقیده

عینیت و شک نیست عقاید و اعمال که بر وفق اخبار

و آثار آل الله باشد بحکم حق و نفوذ و تسلط بصواب

و هدایت اقرب است

شال آیا نمیرفتی و تر مالک محکوم را که هر چه



زیر یکدیگر لحاظ است کن باید کوشش در هر حال بفرمای
 و گفتار زیر یا نه لا غیر و چند زیر کویر پیغامی که محارم
 و مخصوصان فر از فریب باز گویند از ایشان پذیر انداز
 حق رد قول و سهام محاکم از محارم و مخصوصان را نخواهد
 داشت و یا فرض آنکه بطلان و خطای پیغام سر پیافره
 محکوم بر اثر همان حکم کتب در افتد پیغام خطای مستول نیست
 پس به از نصب امام علیه السلام پنجسایست تکلف من و تو
 در طاعت و استمال امام و چند امام علیه السلام ما را
 اخبار خود و احوال داد هیچگاه حق رد روایات من و تو
 که از محارم و مخصوصان امانند نبریم

بیان آنکه رد حکم راوی اخبار اهل
 بیت یعنی نایب عام امام علیه السلام متبرک



شُرک بخدای سحانه است

قال الصادق عليه السلام انظروا الى من كان منكم
قد روى حدیثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف

فاجعلوه بينكم ونا كما فاني قد جعلته عليكم طالما فاذ

حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما بحكم الله استخف وعلينا

ردوا الراد علينا كما راد على الله وهو وحده الشريك بالله

در هر جا که امر بتقلید و استمال علماء است فرموده اند

لفظاً و معنی عالم مراد است که خدا در حکامش تا خود

از کتاب خدا و سنت رسول است

میفرماید رجوع نماید بکتاب و سنت که اخبار ما را رد است

میکنند و نظر بحلال و حرام ما دارد و عارف به حکامی است

که در قضا یا از ما صادر شده است و چنانچه حکم ما حکم



ما بر دارا و پذیرفته شود جز این نیست که حکم خدا بر خانه
استخفاف شده و حکم ما را رد نموده اند و رد کردن حکم
ما شر رد کردن حکم خداست و منکر شرک است بعباده

افر غیر رد کننده کان حکم ما شرکنه

یا حکم که ان جائکم فاسق ببناء فیتسوا ان شاء

باله است که اگر را در خبر امام علیه السلام توفیق ما می بیند
در ان خبر حق تبیین و کما و شریعت هر چند که خصال سهو

و خطاء و نسیان هم برود قال سبحانه ان الله يريد

بکم اليسر و لا يريد بکم العسر

پایان نکته پنجم در خبر که را و آن مؤمن

باشد مستلزم عسر و عرج خواهد بود

اگر در هر خبر که توفیق روایت میکند تبیین و کما و شریعت



نود

نمود عترت مرجع لازم خواهد آمد پس مقتضی بیان است
که پیوسته امام علیه السلام لها هر بارش بلکه ظهور فقط کافی
نیت باید بنحوی ترتیب ۲ سرکنده که هر کس بتواند
بلا و اهل عام و نیز از شخص امام بگوید چه اگر نیاید با این بود که
برای نیز احتمال خطاء و قسار و شک و گمان میرود
و باز مردم را بچنان معمول و آراء عاجز است

پایان آنکه ثوابی که بخطاء عطا میشود
راجع بخطای در طریق حکم است
نه راجع بخطای در تقس حکم شرعی است
و بیان فساد این اعتقاد بر وفق آیه
و روایات عقل و طبع

ایمانند آنکه ثوابی که ثوابی از روی علم و عهد بغیر ضرورت دروغ



نمیگوید پس اگر در خبر سهو و خطای با اعتقاد تو واقع باشد

بحیث آنکه او خود متعقد بصحّت آن بوده باشد

و تو هم که از او اذنه خبر میکنی چون عتقاد صحیح گرفته و جان

یا اثر که فرمایش آل عصمت است ماجر و مشابه ~~و غیره~~

خطای را که خدا توای می بخشد امری بخوار خطاست

که خطای در طریق حکم است نه خطای است که در نفس حکم

شمره عرواق شود بانغمس که تو همان کثر از خدا و رسول

و امام نصیّت رسیده است و بعد درای و قیاس حکم و فتوی

مسائل سازد

فی الاصول الاصلیه عن الصادق
اما انک ان اصبحت فلم توجر وان اخطات کذبت علی

از انجانب پرسیده بحولان عقول و آراء و استحقاقات

عقد



عقیده شوی بر اینم **فرمود** اگر مقدر مقرون بصواب

اقتد بحیث عدم ایراد تکلیف بر او تو فرمودی

و اگر مقرون بخطا اقتد بر خدا رسد چنان دروغ برستی

و از عقاب و موافقت این نمی

قَالَ تَعَالَى وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا

مِنْهُ بِالْإِيمَانِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ

عَنْهُ خَافِيٍّ

اینجایه مبارکه در حق رسول اکرم است **میفرماید**

اگر سبهم از غیر و هر بعض اقوال بر ما ببندد بقوت الهیه

رک قلبش را پاره سازیم و احد را حق منع نیست

چنانکه رسول را با کمال عقدر و احاطه دانست که دین است

مجال این سخن خود کسر در مسائل و احکام بنابر معیت



الهیہ در چنین حال با این مردم چگونه خواهد بود اگر
صاحب مقام و دانشی بجای قیاسی نباشد

مثال

نمی بینیم چنانچه امیر و وزیر تکلیفی متین دارند در غیر آن
تکلیف تو را محال جولان مقام و خود تیر نیست و اگر
بجارت و خیر که بخلاف تکلیف علی از تو صادر شود
در حالتی که پسند طمع امیر و وزیر باشد تو را حق در خواست
مزدی نیست شواهد بود بلکه بخشش و عطا بار آورده و مهر آید
و وزیر منوط است و در حالتی که ناپسند آمده مواخذه و محققت
و از کفر است و تو را نرسد که در کار غلط و خطا بگویش
و کثرت مجاهدت خویش اعتماد بر جوئ پس بدست می آید
تکلیف تو در فراغ نفس و جهام و حلال و حرام و ملحق مستتر



فرع

فریقه اگر فرض تکلیف کنی که با اعتقاد تو از خدا و رسول^ص
در آن قصد حق نصی نرسیده است و بچولان عقده و رای حکم
و مشور^{رانی} ~~تسلطی~~ در حالتی که زعم تو مضر خدا و رسول^ص است
- تو را در حکم و مشور^{رانی} مضمون و دفع که بر اثر ظن صادر شود
حق در حقیقت مژدی نیست بحیث آنکه خدا و رسول^ص
از تو طلب نفرموده بودند و اگر مضر نباشد به نفع
مؤاخذ و مسؤل شبهه اقرار میکنم که در مشور^{رانی} و مشور
مضمون که مضر واقع شریعت است یک جور یا در ظاهر یا
- اما در حالتی که از خدا و رسول^ص با اعتقاد تو نصرت رسیده
و بخود تشریف مشور و حکم خطا از تو صادر شد بخطا ابروداد
معرفه حکمت نیست لاجرم این اعتقاد با آیات و روایات
و مقصد و طبع مخالف است



أَمَّا آيَاتُ وَلَا تَقِفْ مَا لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ قَوْلٌ
إِنَّمَا يُحَرِّكُهُمُ بِالْإِسْوَاءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ عَلَى اللَّهِ مَا لَا

أَمَّا رَوَايَاتُ أَمَّا إِنَّكَ إِنِ اصْبَتَتْ فَلَمْ تُحَرِّوَ أَنْ
أَخْطَأَتْ كَذَّبَتْ عَلَى اللَّهِ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

مِنْ حَقِّ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ

مَا لَا يَعْلَمُونَ

میفرماید از حق خدا بر بنده اینست که چون گوید

از روبرو دانش گوید و گرنه طریقی صحت و غایتش بود

شیخ بهاء الملک و لدین رحمہ علیہ
صحت عادت کن که از یک گفتنیك میشود ز قار این الحک

اما عقل نظر بآنکه پیغمبر باطن و تصدیق پیغمبر ظاهر است

- البته حکم نمی کند بصحت خبری که از خدا و پیغمبر نرسیده



و مردم عهد بقر و دانش خود در بافته اند

اما طمع نظر بآنکه طماع جمیع عقلا و دانشمندان

محبول است بآنکه فی نقد و خطا کار پسندیده نیست

ولا محاله چه عیب بخلاف تکلیف عمل کنند و پسند طمع سوار

بناش مؤافقت خواهد فرمود و اگر مؤافقت نماید

خطایش را آید خواه بخشود و اگر در کار که باعتقاد

او مغیر باشد بخش فرماید لا محاله در مکروه مؤافقت

نماید و اگر محبت کرده است از مؤافقت عقبت در گذرد

پس بآن خطا نرود چه بخش در حال خطا و اگر

نفرش و خطای دیگر است

در میان اهل کسب تقسیم از قضاة و
نجات قسمی که حکم حق بدانند و حق



حکم راند

قال الصادق عليه السلام من حكم بالخير بلا معائنه

فهو جاهل ما خور بجهله ما ثوم بحكمه

با لغت در حکم کردن و تصور دادن از دور علم و دانش حکمت

که سیر نامه جز قاصر و غیر بخیریت و حقیقت حکم و تصور

علم و داننا باشد هر چند که بحق و بخیر حکم نماید در عداد

جهال و کما مکاران است پس ظاهر است حال انکو براند سران

و بشر حکم راند یا نراند شریک و بشر بخواند و نظر

بمعایت و عدم معایت هر یک از خبر و شر فرمودند

قصه چهار قسمند قسم نخست و نغم است

سه قسم دیگر اصحاب ناز و محرم

قال عليه السلام في العاقل ويكون العلم ليله



۱۱
فی اعماله والحلم رفیقہ فی احواله والمعرفۃ

یقینہ فی مذاہبہ یعنی دید عاقل در ہر علم

ورفق او در ہر عالم و یقین او در اختیار مذہب ^{فقتست}

— مراد آنکہ عاقل بر اثر تقلید اختیار مذہب نمی فرماید

باجملہ چیز ہر صحت حکم و فتویٰ بمعایت خیر و صلاح است

— پس ما را از رجوع باخبار و آثار آل محمد صلوات اللہ علیہ

و علیہم کنیزی نیست نظر بآنکہ از معادن علوم صادر ^{گشتہ}

و مفید علم است و لا محالہ عابد باخبار اہل بیت عصمت

صحاب و شایب ہست

در بیان اقسام اخبار صادرہ از ائمہ

صلوات اللہ علیہم اجمعین

بدان تعارض و تضاد در متواترات اخبار نیست



و تواند در خبر موجب حصول علم و علم بدان لازم است و لازم است

علم کردن بخبر واحد نیز که محفوف بقرائن باشد از جمله

قرائن ملایقت خبر است مراد له عقیده مقتضای عقیدت را

از جمله ملایقه آن است با قرآن از حیث ظاهر و عموم

یا دلیر خطاب یا فحور از جمله ملایقت خبر است سنت

رسالت که صریحاً یا دلیلاً یا نحوماً یا بحیث فحور مقطوع

باشد از جمله ملایقه خبر آن است با اجماع فرقه نایبه

از جمله ملایقه خبر است با اجماع جمیع فرق مسلمین

- نظر بدختر فرقه نایبه در بیان و بهر یک از این قراین

خبر از خبر آحاد فایح و در عدد متواتر و مفید علم و علم

بدان لازم است و چنانچه خبر واحد محفوف سیاق از قراین

نیاشد یا عدم معارض علم بدان نیز لازم است نظر بانکه



عدم معارض و تیر بر صحت ظاهر خبر است مگر آنکه قنار
فقهاء نیز عشر بخلاف آن جاری باشد که درین جا خبر
متروک است و با وجود معارض مستند خبر است
که را در آن عادل تر است و با فرض آن در راوی هر خبر
در علم الت کثرت روایات غیر شهرت مناطها
و در حالت آن در روایات در عدد و علم است در حدیث که
بیا از دو خبر ظاهر شود بضرر از تا ویر علیه معارض ام
ممکن است و با رجوع به معارض تو را از طرح خبر دیگر
گنیز بر نمیشاید لازم است علم کردن بخبر که مستند طرح خبر
دیگر نیست و اگر هر یک از متغایضین علم شود علم کردن
بخبر دیگر نیز بضرر از تا ویر ممکن است و لاکن بر آن خبر
از اخبار دیگر صریحا یا تلویحا یا لفظا و بدلالة ظاهر معارضه



است که برابر خبر دیگر آن تا هر معاوضه نیست هر
کردن با دین ادله است و الا در تسادی و عدم مرجح
عالم در عمل کردن بهر یک از متغایین مصاب و شایسته
- اما ما به بر حسب تخمیر است که در حال تعارض و تضاد

مرجح از امام علیه السلام وارد است فرمودید اذا اوتوا
عَلَيْكُمْ حَدِّثَانِ خُتْلَفَانِ وَلَا تَجِدُونَ مَا تَرْجُونَ بِهِ
أَعَدُّهُمَا عَلَى الْآخِرِ كُنْتُمْ مُحْتَرِفِينَ فِي الْعَمَلِ لِهَذَا

یعنی چنانچه دو خبر مختلف بر شما وارد شود که مرجح نیاید
در عمل کردن بهر یک از دو خبر محتایر

در میان جهاد و اتصاف صحیح که معمول علماء
اخبار و فقط راجع به صحیح اخبار است
و ان را جهاد و در طریق حکم میخوانند



دفتر

و فساد آفتها و ات راجعه بانه
فیه که اجتهاد و در نفس حکم است
باری اینگونه از اجتهاد و ات راجعه بانه
که راجع باخبار آل عصمت است صلوات الله علیهم و این
از اجتهاد معمول به علماء اخبار و اهل اخبار است
و در صحت این اجتهاد است نخی نیست پس حکم عقرب
و نشر توان در اخبار مفید علم و عمل کردن بآن لازم است
و حکم عقرب و نشر خبر مخفوف بقای این مفید علم و شمع است
و حکم عقرب و نشر خبر بلا معارض صحیح و معمول است
و چیز ثنوی بخلاف آن جاری باشد و کما ید حکم
عقرب و نشر با وجود معارض باید بکسر خبری را که راور
آن اعدل است و حکم عقرب و نشر با آن در میان است



این دقت که اکنون تو در صحیح اخبار سفراء اگر از این سکره
 نقتد و نظر است که آن تصحیح فرموده است پس اخبار
 غیر صحیح یعنی موضوعه و ضعیفه و غیر از کجا تو باید بدانی
 و اگر بتزئیل دیگر پیش آمد در خلاف قاعده است که در مقبوله
 عمر بن خطاب و غیره از امام ^{وارد است} ~~مجموعه~~ ما للیس و مطلع
 السهیل کجا برابر دارد و سقمه و دقت نظر تو با قاعده
 که امام فرموده است

با حکم کلام در قوه آن است که گوئیم ما لانیض فی شتر
 از دقتی بود که بعضی متاخرین در اخبار صحیح و ضعیفه فرمودند
 و چنانکه عتقاد است که متاخرین علماء پیوسته دقت
 نظرشان بیشتر از علماء متقدمین است اگر طبقه دیگر که بعد



مربطه و قمر در این چهار نمایند که توضیح سیدان لا محرم
دایره مال نقص فيه وسیع تر شود و حاجت مردم بعقول
و آرام بیشتر است

قال النبی صلی الله علیه و آله الفقهاء
امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا

آیا شبیهه دار که از زمان غیبت کبریا فقیم تر از محمد بن
ثلاث نیامده است و آیا شبیهه دار در اخبار آل محمد

از کتب اربعه شهر منی لا یخفیه الفقیه و اصول کافی

و تهذیب و استبصار که فقهاء شریعه در ضبط اخبار

نوشته اند که کتاب جامع تر و کافی تر نوشته نشده است

و آیات داری در آنکه علماء و فقهای سکه بعد از ایشان بر صله عالم

قدم نهاده اند و در حاشیه که رجوعشان باخبار آل محمد بوده است نوشته شده



این دفتر که اکنون تو در صحیح اخبار سفراء اگر از این سکره
 مقدر و نظر است که آن تصحیح فرمهم از پس اخبار
 غیر صحیح یعنی موضوعه و ضعفه و غیر از کجا تو بدین
 و اگر بتزئیل دیگر پیش آمد در خلاف قاعده است که در مقبوله
 عمر بن خطاب و غیره از امام ^{وارد است} ~~مجموعه~~ ما لیس و مطلع
 السهیل کجا برابر دارد و ضعفه و دقت نظر تو با قاعده
 که امام فرموده است

با حکم کلام در قوه آن است که گوئیم ما لای نص فی شئ
 از وقتی بود که بعضی متافیر در اخبار صحیح و مجعوله فرود
 و چنانکه عباد رسالت که متافیرین علماء موسسه وقت
 نظرشان بیشتر از علماء متقدمین است اگر طبقه دیگر که بعد



مربطه و قدر و میزان نمایند که توضیح سیدان لا محرم
دایره مال نقص فيه وسیع تر شود و حاجت مردم بعقول
و آرام بیشتر است

قال النبی صلی الله علیه و آله الفقهاء
امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا

آیا شبیهه دار که از زمان غیبت کبریا فقیه تر از محمد بن
ثلاث نیامده است و آیا شبیهه دار در اخبار آل محمد

از کتب اربعه شهر منی لا یخفیه الفقیه و اصول کافی

و تهذیب و استبصار که فقهاء شریعه در ضبط اخبار

نوشته اند که کتاب جامع تر و کافی تر نوشته نشده است

و آیا کتب داری در آنکه علما و فقهای سنی بعد از ایشان بر صله عالم

قدم نهاده اند در حاشیه که رجوعشان باخبار آل محمد بوده است نوشته های



خون ایشان بوده و از کتب ایشان افزوده اند و آیا
شک دارد در اینکه هر عالم که رجوع بکتب اخبار ایشان
نکرده است بیچاره در فهم مسائل و حکام و ضلال و گمراه
بجولان عقروای خود محتاج گشته و در حقیقت کتب
و عزت متبخت است و آیا اعتماد تو این است
که هر طب و یا بر هر کس گفته جمع کرده و در جمع و تفحص اخبار
بذل جهد نفهموده اند اگر تو را اعتماد این است
سرفه انکرده در علم و عدالت و یان ایشان سوء ظن دارد
یا للعجب اگر کیفر آدم یا نواد که ایمان نهند
طی اینست هر گونه شهادت و خبر بر هر می پذیرند
و نمی پذیرند اخبار را که فقها بزرگ ملت و مهت تبانی
رحمت و دقت جمع کرده و صحت و علم کردن با هزار اقرار



کتابها را خود ضمانت فرمیدند

در بیان علت تعارضی که در اخبار
معصومین علیهم السلام واقع است و بیان
آنکه تعارض تماماً را جمع نسبت رسول
یعنی نهی حرام و امر لازم رسول با امر
فضلی و نهی اعمافه یعنی مستحب و مکروه
لا غیر و نفی مؤید خبر که مخالف حلال
و حرام و فرائض و احکام کتابیه باشد
بدان بخلاف حلال و حرام و فرائض و احکام کتابیه
که رکن آن بین و قائم بلا نسخ است از رکن صلا
الله علیه و آله میرسد و اگر چه رسول در همه حال
تابع امر و نهی خداوند سبحان بود و هر چه را که بتقیض تکلف



بود تنبغ فرمود قال تعالى إِنْ أَتَيْتَ إِلَّا مَا يَوْحَىٰ

مراد آنکه متابعت ترجمیم نکرد و عرضای سبحانه را

اما اخباریکه از ائمه علیهم السلام بر اثر خوف تقیت وارد است

فقط راجع به حرام یا امر لازم است که معنی لغت

آن در غیر ضرورت روایت

قال أبو الحسن الرضا عليه السلام

فأما أن تستحل ما حرم رسول الله صلى الله عليه وآله

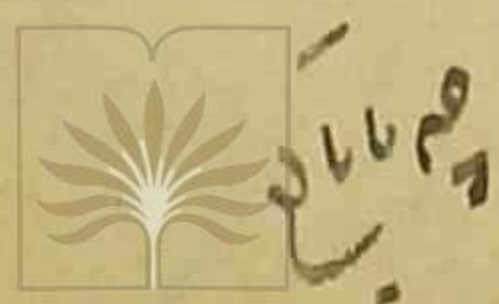
أو تحرم ما استحل رسول الله صلى الله عليه وآله فلا يكون ^{ذلك}

أبداً لأننا تابعون لرسول الله مسلمون له كما كان رسول الله

صلى الله عليه وآله تابعاً لأمر ربه عز وجل ^{مسئله}

میفرمایند هرگز روایت حلال کنیم آنچه را که رسول

حرام کرده یا حرام کنیم هر چه را که حلال فرموده است



چه مانایع و تسلیم امر و نهی رسولیم چنانکه رسول صلاواته

عیه و اله مانایع و تسلیم امر و نهی سحانه بود

قال سحانه ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهکم
عنه فانتهوا

التمه علیهم السلام از همه طبقات مردم سر و ار سر و دیگر که طاعت

فرمانیه امر و نهی رسول را اما ضرورت مسیح محظور است

فرمودند التقیه دینی و دین ابا قال

فین اضطر غیر باغ و لا انا فلا ایم علیہ

از چه چیز مانای که در همت مرفوع است قول فیه طاعت

که بر اثر ضرورت صادر شود

باجمله اینر تعارض و خلاف که بر اثر خوف تقصیر است

بر اثر شکیان و دشمنان امر علیهم السلام همت و موجب



اینست و سلاست است تا بحیث اختلاف تقیّت مخالفین

ایشان را داکتر دارند و دست جبر و تجاوز از ایشان بردارند

قال تعالی حکایتی عن ذی القرنین

اجعل بینکم و بینهم رؤسا

رؤسم بمعنی است و ظاهر آیه مبارکه اخبار میکند

از سدی که در القرنین در میان مردم شرق زمین و باجوج

و باجرج است و باطن آن سدّ تقیه است که در میان

شیعیان و مخالفین است لا یرم بحیث تقیّت دشمنان را

به دوستان آل عصمت علیهم السلام بفناد و ما استلّاعوا

له تقبا مجال حیث نیست

قال النبی صلی الله علیه و آله و اختلاف صحابی^{رحمه}

فرمودند انحنوا و قعنا الخلاف بیننا و بینکم



یعنی در حقیقت را در حال امانت نهفته و بخلاف
نیت در حال خوف و نیت کفیه ام

و گاهی تعارض در اخبار را جمیع با مرفضه و نه اعافه یعنی
مستحب و مکروه است که قهر و ترک میگوید متاخرترین
نیت چه در قهر مکروه و ترک مستحب بر اصول غیر
معمول در حال اختیار از رهبر خدا و الله الهام صلوات الله

علیهم رحمت رفته است

باری بوجد مبارک امام علیه السلام دین حق تا قیامت
بر پا است و جناب ابی عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله

علیهما در عهد امامت دین خدا و نور خدا را چنان تا بشر
بخشد که تا قیامت لطفاً پذیرد و عتق اینچنین
بچراغ ناز نور مخالفین الله دین جبر است
ازین
امام ترا



حیث نور خدا خوانند که تمام دین خدا و نور خداست
و بر اثر مقصود گوئیم حقیقت دین در اسلام حقیقت
مذهب مذاهب یک جعفریست یکتا که هر کس که بپذیرد
مذهب یک جعفری را

در بیان مذهب جعفری

مذهب جعفریان است که امام جعفر صادق علیه السلام از
گرفته و پدر از پدر تا از باب شهر علم امیر المومنین علیه السلام
ما خود داشتند و انتخاب از رهبر خدا افتد فرموده

و ما خود از رهبران است که جبرئیل علیه السلام آورده است

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

پس آنچه در کتاب صرف یا محرم آنرا دیگر کون کرده و تغییر
داده باشد مذهب یک جعفری نیست تا چه در آنچه

مطابق



مطلقاً از خدا و رحمت و امام سرسیده باشد و هویت

بخمال خود دریا شده اند

از پانزده شرف و عتقاد و محمولات به خیفه و سایر علماء

عائمه بکلیه و تمام فرق باطله و کلمه ظاهر است

بعصر و رای خود گفتن و خیال بهر منزه است

به آنکه از خدا و رحمت و امام سنده در دستهای مکتوب

الفصل دهم

عائمه بحیث آنکه از حق انکار امر امامت کرده و دانند

باب شهر علم رسالت خواتین بحول و عقول و آراء و تمق

محتاج یافته و برابر و قیاس و استخفاف و عقیده شرک و ادله

و بر آنها بکلیه از دنیا امامت و رحمت و امام را با عتقاد و



یا ماست و امام دارر محال حوالان عتقد و خود سر نیست
 و یا اظهار تشیع و دعوت حقیق آله کردن چون تشبیه بغیر
 آله جدید حال چنان شیعه عجب سراز حال عامه است
 که از ابتدا آغاز مخالفت کهمان چه تسلیم آن است
 که بالحق او را یا ماست و امام عتقاد و قهدها نباشد
در بیان حال معتقد یا ماست و معتقد
با امام صلوات الله علیه
 اما معتقد یا ماست بایر بدانند دین فخر ابو
 رسالت بحال سیر و بخت الله دین از ثواب تغییر
 صدور کردیم عید و نقص در آن نیست تا بقدر و اثر
 انمردم رفع یا تکمیل شود چه اگر مدعی کمال آن نباشد
 لامحاله مدعی نقص است اگر چه بزیان نراند مدعیان



امام علی

اما در بعضی دین مکتب خداوند دین و دین و دین و دین

دین است که **میدان** **الیوم** **احملت** **لکم** **دینکم** **ثاره**

بآن بود که پس از کار کردن خدای سبحان دین خود را

عباد را نرس که **قولا** **یا فدا** گویند دین خدا بقول و آراء

کاس تواند کرد **اما مقصدی** **پامام** **باید** **تمام** **عصا**

و اعمال دینیه است مقرون تحتی از کتاب و سنت و فرما

امام علیه السلام بآن چه اگر او را از کتاب و سنت و فرما **عصمت**

حجت در دین است فقط **متمم** **دین** **و** **حکمت** **را** **کافی** **است**

پس فکر کرده و قوائی داده و عین را نرس است

که مضر خدا و رسالت است چه مضر

آن بود که خدا و رسول در کتاب و سنت

بیان فرمودند

در بیان معنی طاعت اولی الامر
علیهم السلام و لزوم رد حکم سلطان
پرستان

اطاعت اول الامر که بر آحاد مردم فرض است زیارت

ایم و بهیچ نیست که پیر از غیبت کسی را بدان

دسترس نباشد بلکه مراد قتال امر اول الامر تا بدان

هدایت گیرند و حجت بر عیبت پذیرند و قایل شوند

بهت و ملاقات بهشتیان را و قمر در مطمع^{دانش} امام

که تمام عقاید و حکام و حلال و حرام از امام یا از فرستاده

نأخذ و اگر نه از خود یا چون خود کرد آرد اگر چه

کوئی خطاست و اگر طریق باطل بودی نارو است مردم

با نکارت مامورند و از طاعت معذور



قَالَ سَجَانَهُ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا
إِلَى الْهَافُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ

در معنی هافوت

هافوت از طغیان است که تجاوز از اندازه باشد و طغیان

و صدام و طغی کفار و طغیان صفیان را شامل است

نظریات که بزرگان ضرارا را خوا کرده و از صدد و دیگره

در قول معنی فرموده تجاوز داده اند

میفرماید هر رستگاری یعنی طغیان و طغیان صفیان
بجای هافوت کردن ندارند و در آن که بخلاف آن

آن کثیف و ما برتر

در میان آنکه صفای سخنان حق عباد
رحمن و صفای سخنان باطل عباد



شیطانست لاجرم موجب آید هلاک
اورا

قَالَ الْمَاءُ عَلَيْهِ مَنْ أَصْنَىٰ إِلَىٰ الْبَاقِ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ
كَانَ الْبَاقِ يُؤَدِّي عَنْ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَالْحَاقِ
يُؤَدِّي عَنْ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ

بحق گویند دادن پیش حق کردن است بهر شوند
عبادت شیطان نمودن است

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاقُونَ يَخْرُجُونَ مِنْ
إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

کفر دارند و فاقان یعنی کافر و منافق را از صفای نجات
نیست هر ایکان را و هست که حقیقت نور و هر است و
غیر و بیشتر است ممنوع دارد و بیشتر نجات یا



دوره

و پیوده شیلان صفهان و هورستان را که حقیقت

جهنم و طغمت و موبهین فلود نارنخط است

بیان تلحه رسالت رسول اکرم صلوات
الله علیه و آله و بیان اینکه خود سری
کردن و مخالفت رسول امام نمودن
رجوع بجاهلیت اولی و ثانی
جاهلیت است

نتیجه رسالت رسول این بود که بوضع قانون ^{قانون} دین

جاهلیت را منسوخ دارد تا مردم هر عهد پیاورند

آن عقاید و آداب منکوره که صحیح معاد دین است

پیراگر بخودشیر سر بردارند و بجایست قدم بگذارند

بدان مانده که خدا رسول نفرستاده و سر کتاب نهان است



و این سخن حقیقه رجوع بحالیت و بقائه بر جاہلیت است
 که بر خود مسود و بر دل صدوات الهیه و اله منسوخ کرد
 قال تعالی افکم الجاهلیۃ یبغون
 مثال

چون پیر یا سائل ندارد و تفسیر معائن دارد و مردم
 بخود تکیه میسر بردارند و بجا برت قدم بگذارند و
 خود تکیه بر موافقت دارد و حجاب بر ملامت دارد
 در بیان راه عقل و عدم محبت آن در
 حال مخالفت با کتاب و سنت و بیان
 آنکه معتقد بودن بعقول و آراء در
 فهم مسائل فروعیه قطع نظر یا از
 فرمایش خدا و رسول و امام است



تفویض است

راه مقدر را هر آن که ظاهر آید یا باطنی موافق است امر و

خدا و رسول را پس اگر بخواهد موافق شمارد باید

بیاطن محض نفی نماید **مثال** ندیدم مقدر موسی که از حکمت

افعال خضر علی بنیاد والد و علیها السلام قاصر بود چون بیان

حکمتش فرموده است دانست که فاعل خضر معقول است

و امر بقدر عبادت و حجب و یک جهان کنی که مقدر تو در نزد

و کبر و مهر و فریضه صدق باشد خدا و ملائکه

اینکه فرموده اند عقبر ستمبر باطن و صدق رسول که هر آینه من است

نظیر است که در حال محض آن یا کتاب ستمبر نیست

نظیر آن را

یا حکم قول بحجت عقول و آراء در مطلق مائت فرغیه



اعتقاد بتفویض است اما فرق که نمایان این تفویض
و تفویض مفوضه است این است که نشان گویند خدا
امرد نیز بر سر و حج گذشت و معتقد بقدر در را

حقیقت اعتقاد آنکه امر دین بر او و آنکه است
در تشخیص عاقل و میان آنکه عاقل
و افعی از بهفتاد و سه فرق اسلام
یکفر و است لایم

قال الصادق علیه السلام العاقل من كان ذلولا غدا
اجابة الحق متصفا بقوله جموحا عند الباطل خصا بقوله
ترك دنياه ولا ترك دينه

عاقبت چون حق شنود رام گردد و بکفایت حق تصاف جوید
و همیشه باطن شنود سرگشته کند و شجر باطن گفتار باطن را



و چنانچه امر دایر شود در میان قهر دین یا دنیا و دنیا را
واکزارد و نیز انکه دارد فالعقل فن واحد و طاهر

اَهْدَى وَأَرْصَدُ وَالْجُنُونُ فُتُونُ

اگر خلق عالم طریقی معتزلی می نمودند فخراف برفاسی
و در دین حق متفق بودند فخراف کویر فقر راه معتز

می نمودند و سیر فرق در امر دین خطا می نمودند

پایان آنکه تعدد مذاهب از اختلاف
آراء و عقول بود و اگر اسلایان
کتاب و عزت متمسک بودند
اختلاف در میان بود

بسیار فرق از تشیی آراء و کثر اهواء ^{میست} اسلایان
چون آراء و اهواء عقول نامختلف بود ^{بول} پیرازر



هر قدر ستم بر آرد و دشمنی را اگر هست کنار غم

رجوع نمودن رسد و واسطه از در مقتضیات آراء و عقاید را

- اختلاف از میان برخاستی و صلح اندام حق بر نمودن

- پیر در انحال حقیقت دین موسسه بخار بود و معصوم

تقنه منفرد بود

در بیان تکلیفی که در بدو بلوغ وارد است

با کثرت فرق و اختلاف مذاهب ^{مکلف} اول تکلیف که

وارد است تعیین مذاهب حق است صوم و صلوٰه حج

و زکوة و سایر عبادات ظاهر و قمر و بخش که مذ

حق را دانسته و بر اثر آن طریق طاعتی پیدا

چه صاحب مذاهب باطل و طریقه باطله اگر عبادت ^{ان} تصحیح کنند



خانه

فیصل فایده نیت

بیان آنکه باطن و فساد عقاید که را
باصول مذہب و دین است تحقیق و صواب
و احکام که فرع دین است لازم نیست
نظر بآنکه حکم این اعمال فقط صحیح دین
و نیکوئی است و نه توان شد

بدان عقاید راجع صبر دین و مذہب است
و هر فرقته در ارکان عقایدشان خطا راه باید ^{فما و} فحصر از
و احکام فرقه غلبه آن فرقه لازم نیست نظر بآنکه
فقط نفی عقیده بکند اما ف ادعای مخالفت
در آداب و فعلی نعمه دیگر است که ضمیمه عقیده کرده
خوب بگویند ^ن نراد فی الطیور نعمه آخری



مغفرتی و کتاب سخت برایا شرعاً و دعوی

امر او سنگ است

قال تعالی

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ ^{الْفُسْهُمِ} أَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

لا تعطوا و رحمته
ان الله يعفو الذنوب
جميعا

در خیر است

از رتبه فدا صدقات اله علیه و آله که قدر سبحانه

در قیامت بجای از عاصیان اتمت پیامرود که بقی

اصدر خطور بگردد باشد بطعنه عفران سلطان با غایت

غوايت رجا بخشد یعنی امید دارد که بار بر سجانه از عصیان

ادام درگذرد و بایر و نهست که امرش راجع بگذرد

دون شرک مخصوص امر و ولایت است بهر لا غیر



امام خیرکم

اما خبری که در آن رشت مطلقا مهر قصد از این عبارت

وارد گردیده که بر حسب جاء و شطرها عامه است از چهار

مفسوخه است ^{رسالت} تکلیف ولایت ائمه معصومین سلام الله علیهم که نزد

رسول است این خبر را مفسوخه دهنی و بر سر مطلق عامه

حق از مغفرت با و نکته است ملتفت نکته خبر

در معنی اطاعت خدا و رسول و او

الامر که کما و عباد بدان مکلف و

ما مورند و فساد دعوی الگو مدعی

باشد و بینه نباشد او را و سال

مدعی دین را لا محاله از استنادین

یا حامل و عاقل و دین سند لازم

و کمره قضیت و امنیه



مغفرتی و کتاب سخت برایا شرعاً و دعوی

امر او سنگ است

قال تعالی

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ ^{الْفُسْهُمِ} أَنفُسِهِمْ إِنَّ اللَّهَ
هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

لا تعطوا و رحمته
ان الله يعفو الذنوب
جميعا

در خیر است

از رتبه فدا صدقات اله علیه و آله که قدر سبحانه

در قیامت بجای از عاصیان اتمت پیامرزد که بقی

اصدر خطور بگردد باشد بطعنه عفران سلطان با غایت

غوايت رجا بخشد یعنی امید دارد که بار بر سجانه از عصیان

ادام درگذرد و بایر و نهست که امرش راجع بگذرد

دون شرک مخصوص امر و ولایت است بهی لا غیر



امام خیرکم

اما خبری که در آن رشت مطلقا مهر قصد از این عبار
وارد گردیده که بر حسب جاء و شطرها عامه است از چهار
منسوخه است ^{رسالت} تکلیف ولایت ائمه معصومین سلام الله علیهم که نزد
رسول است این خبر را منسوخ دانست و بر سر مطلق عامه
حق از مغفرت با و نگذاشت و مقتضای نکته خبر
در معنی اطاعت خدا و رسول و او
الامر که کما و عباد بدان مکلف و
ما مورند و فساد دعوی الگو مدعی
باشد و بیینه نباشد و را و سال
مدعی دین را لا محاله از استنادین
یا حامل و عاقل و دین سند لازم
و گرنه قضیت دامنگیر است



بدان طاعت خدا و سرور امام مثال حکم خدا
در قبول و امام است دعوت تو در الحاق و مثال
آنگاه مقصود است که دیگر تو آن باشی که خدا و سرور
- و شرع تو آنچه سرور نبوده است یعنی تمام عباد
و حکام و حلال و حرام از دریا کتاب و سنت بدست آر
مدر مقامی که دارای مقام نیست ایس مانند که لا
بند که زد و محافل نمود و فرار پس باندک از ما
کذب دعوتی هر چه گشت

قال الصادق عليه السلام والمدعي يطالب
بالبينه لا محال وهو مفلس فيقتضه

لا جرم از مدر هر مقامی بینه خواهند چون بینه نباشد
فصیحت و اسکر است آری آری محک امتحان رود

شماره در ونگویان را

مثال نمایی مدعی هر فنی از فنون علم باید بداند

اصطلاحات مخصوصه آن فن را و اگر بخیر است و نه
و از آنجا تید آن فن سنده سرد است نیست - اورا نگه پ کفنه

پس همچنین است چون دعوی دین کنی یعنی ارستاد دین

سند لازم است استاد دین فخر از سخانه حادین
رئول خدا صلوات الله علیه و آله حافظ دین امام علیه السلام

- اگر مطلق عقاید حکام که از تصادیر شود مقرون

بآیه از آیات الهی یا روایت از روایات شریفه

والله اعلمی عشر صلوات الله علیه و علیهم بائ و

دین تو دین فخر و رتبه و نه این و نه آن و نه این و نه آن

التمه دین است و اگر بعضی در این خود دین تر است و



بر عتس فصول است و ف و دین و دین ایشان فقط
 از عتس و اعمال باطل که مخالف دین و سیرت است ظاهر
 مثلاً اگر با یهود طرف مناظره بشود بحکم آنکه
 یهود است قول او در توحید و نبوت موافق کلام دین است
 بوده است مردود نیست بلکه مقبول است پس قول او
 در انکار حضرت عیسی بن مریم علی نبیها و آله و علیها السلام و انکار
 رسول خدا صلوات الله علیه و آله مردود است و اگر
 با نصاری طرف کردی قول و عتقاد او بر کس عینی
 مریم مردود نیست و نصاری بر او شریک نبوده اند که انکار
 این قول و عتقاد او کنی بلکه قهر او در انکار رسول خدا
 صلوات الله علیه و آله مردود است و اگر با هر یک از
 فرق عامه طرف مناظره بشود بحکم آنکه شریک نبوده اند
 قول



و سنت اند ما خود کردد پس بمفردات عقاید و احکام
و حلال و حرام هر یک از اعضاء و سه فرقه رجوع فرمای
هر فرق را که در مفردات عقاید و احکام و حلال و حرام بندی
از کتاب و سنت و اخبار آل عصمت در دست باشد و ارا
و نیز حق و ندب صحیح است و گرنه در دعوی کاذب و غیبه
آن فرقه نیز خدا و رسول و امام نیست بلکه تسوئات نقض
و تمویلات بیگانه است **فَرَّقَنَ بَيْنَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَا لَهُمْ**

و اگر بعض از عقاید و احکام یا کتاب و سنت و اخبار است
عصمت سلام الله علیهم موافق و برخلاف است آنچه
موافق باشد از دین خدا و شرع رسالت و آنچه مخالف باشد



بر عتس فصول است و ف و دین و دین ایشان فقط
 از عقاید و اعمال باطله که مخالف دین و سیرت است ظاهر شود
 مثلاً اگر با یهود طرف مناظرت بشیر بحیث آنکه
 یهود است قول او در توحید و نبوت موافق کلام دین از حد
 بوده است مردود نیست بلکه مقبول است پس قول او
 در انکار حضرت عیسی بن مریم علی نبیها و اله و علیها السلام و انکار
 رسول خدا صلوات الله علیه و اله مردود است و اگر
 با نصاری طرف کردی قول و عقاید او بر سائر عتس
 مریم مردود نیست و نصاری بر او شریک و جبرئیل و میکائیل
 این قول و عقاید او کنی بلکه قهر او در انکار سائر خدا
 صلوات الله علیه و اله مردود است و اگر با هر یک از
 فرق عامه طرف مناظرت بشیر بحیث آنکه شنی هستند قول



و سنت اند ما خود کردد پس بمفردات عقاید و احکام
و حلال و حرام هر یک از اعضاء و سه فرقه رجوع فرمای
هر فرق را که در مفردات عقاید و احکام و حلال و حرام بندی
از کتاب و سنت و اخبار آل عصمت در دست باشد و ارا
و نیز حق و ندب صحیح است و گرنه در دعوی کاذب و غیو
انفرقه و نیز خدا و رسول و امام نیست بلکه تسوالت نشان
و تمویلات بیطان است **فَرَّقَنَ بَيْنَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَاءَهُمْ**

و اگر بعض از عقاید و احکام یا کتاب و سنت و اخبار است
عصمت سلام الله علیهم موافق و بر غیر مخالف است آنچه
موافق باشد از دین خدا و شرع رسالت و آنچه مخالف باشد



رتبه خدا صلوات الله علیه وآله الا انی بعدی ازین
 فرمود که بدان بحیث کمال دین پر از رسول و وحی منقطع
 شد و بفهم دینی که رتبه بسیار آورده و شریفی که
 در میان بنیاده تا قیامت باقی است و بهتر از آن بلکه نظیر آن
 در صلاح و کمال مستور نیست چه اگر بهتر از دین خفیه مستور
 بود بر سر رتبه نازل بنمودی یا بغیر رتبه خفیه رتبه
 بغیر مودی کریمه و مایطوع عن الهوی ان ههوا الا
 و حی یوحی از این روشرف نزول یافت که بدین
 دین و احکام دین بر اثر الهی نیست بلکه و الهی است که تا قیامت
 بماند و بهتر را گفته است قال سبحانه اقرب ایت من اشد
 الحق ههوا و فرمودند علال مکر علال الیوم
 القیامه حرام مکر حرام الیوم لقیامه تا دانی که ظهور



یا غیبت امام علیه السلام تا قیامت حکام دین تغییر نمی‌نمایند

پایان آنکه هر فرقی که بعقول و اراء
در امر دین و مذہب عمل برانند در
عدا و ستیابند

ستیابان با کار امام و رجوع بعقول و اراء در عدا و ستیاب

و فتا و احکام مطعونند چنانچه نیز در تعین مذہب

و عقاید و سایر فرعی و تنبیه اثبات آن بشی فقط

قول با ما است الله اثبتی عشر موجب نجات تو خواهد بود بلکه

گرفتن معالم دین از این مناسط در امان است شبهه را

قوی کریم قول با ما است و عتقاد با ما است به قهراً یا با

کافی باشد و امام علیه السلام در قیامت قرا از خود بخواند

و شفا عیش بهشت یابند اما ما للیس و مطلع السهیل



که برابر دارد ایمان تو و ثوابی که بر آن مرتب شود
با ایمان آنکه در نزد و هر دهر و فرع رجوعش بکتب و سنت

و فرمائیں آل عصمت ہر

در معنی تکذیب خدا و رسول و امام
علیه السلام

شکریه ای که ایضا به کسر با صراحه بگویم

خدا در کتاب و امام در روغ گفته اند چه در میان فرق اسلام

بہجکس را این قدرت نیست
بلکہ عہقا و خیر کہ مخالف

فرا نیرضا اور رسول و امام با حق حقیقت تکرار ہے

نهایت در حال ضحاک و نهفتن سنان
و در حال الهی و نهفتن گفتن

فَأَتَى بِهِ قَالَ يَا أَبَتِ إِنَّ اللَّهَ لَأَمْرُهُ الْقَوْمَ

در بیان معنی و

قال الاعرج المسمي لو اني جئتكم داللة وهدى لهدى
ثم اقاموا المسيرة واتيوا الزكوة وحييهم وصابوا
ثم رخصال ثم قالوا انما ضللتكم اذ ضلتم فهدوا
لاضلع فهدت انتم من ضللتكم اذ ضلتم فهدوا
ثم قالوا انما ضللتكم اذ ضلتم فهدوا

بدان بدعت قرار امر است در دین خلاف آنچه
از خدا و رسول در کتاب و سنت جاری است بعباده خدا
قانون را گویند که خدا و رسول نفرموده و مردم بآراء
و عقول و خیال و ظنون در بافته اند همچنانکه آدمیان کار
ضروری دین مرتد می شود باطنی به معنی نیز مرتد است
نظر بانکه به قتلدار را در تقابل خدا و دین خدا و رسول و شرع و شریعت
بیاطن امر رایی شرکت و همسری است

تا رسول خدا صلوات الله علیه و آله در قبه حیات بود
اصد را مجال وضع قافله نبود پس از وفات آن
مستدیرجا مردم خود تشریف ها کردند اقترب به عتبات اجماع باطنی
بود که خلاف کتاب و سنت و عهد الهی بر خلاف ابی بکر و
ابو قحافه کرده و او را الله خلیفه الله است و این است



که بظاهر و باطن عهد خلافتش از جانب خدا سرحد ثابت
بود و کتاب سنت با عتس حکم میفرمود

اما کما

قال تعالى **وَلَا يُنَالُ عَمَّكَ الطَّالِثِينَ** ^{صريحه} بدلالة

آیه مبارکه عهد خلافت الهی بظاهر و باطن نهمه و اگر کسی

بناروا دعوی این مقام نماید عیاش طهر و اطاش

بر رعیت حرام است و بدلالة فحوی منهای که خلافت

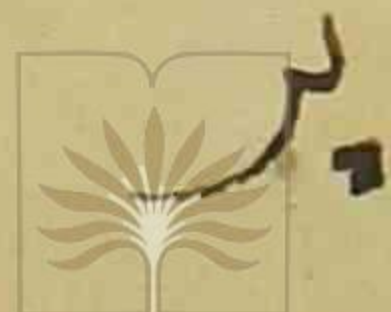
الهی بعد از حیات عمره و عصمت نهمه خواهد کرد

و هر کس در دایره عمره و عصمت در این لاجرم اطاش

بر رعیت فرض عین است

عامه بحیث آنکه خلفاء ثلاثه را عالم و مادل و معصوم ندانند

علم و عدالت و عصمت را شرط عصمت خلافت نمیدانند



پیر دلالت صریحه آیه مبارکه بر حجب عقایدشان ^{نشد} یزد
خلافت خلفاء است کانه را که عالم و عادل و معصوم نبوده اند
و الهامتشان بر مردم حرام است

اما شیعه و امامتین ^{نشد} حضرت سید المرسلین و اولاد طاهران
که عمرت ظاهره و رتبه و اهریت رسولانه ^{عادل} عالم و
بلکه معصوم از زلل و لغت علم و عصمت را شرط صحت قدرت
الهی میدانند پس بفرمایند آیه مبارکه فلهذا قرأنا فی

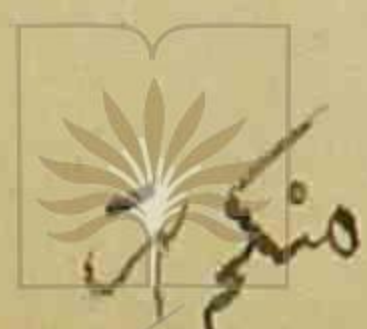
از رتبه صلوات الله علیه و آله یا سید المرسلین و بعد از او
با اولاد طاهران شمشیر کرده و الهامتشان بر همه فرض

عین است آیات دیگر که مؤید مراد باشد بیدار است

ارحمله کریم قل لا اَسئلكم علیه اَجراً الا المودة
فی القربی است پس خلافت خدا و رتبه پس از رتبه



حق دور القرب است که مودت و دوستی آن نزد
 ظاهر رسالت رسیده است و حکم مهر و مهر معنی کتاب
 و سنت مهر بر سخاوت امر میفرماید مودت و دوستی قوی
 که مهر و کنا همکارند اما بعد لایس مهر مقصود ظاهر است
 - اما بعد لایس کتاب هر فال تعالی و لا مکنوا
 الذین ظهروا فتمسکم الناس اما بعد لایس سنت رسالت
 علیه و آله تباعد و اعن ساحة العالمین بحیرت که
 مودت و محبت تسلیم قرب و نزدیکی محبوب است پس
 امر الهی مودت دور القول که آل رسولند و لیس کنه که علم
 و معصیت در احسن وجود ایشان راه نداشت و نه افراط
 امت را مودت و محبت ایشان مکلف فرموده است
 انرجمله کریمه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولیه



میکنم است نظر بآنکه عهد خلافت الهیه به لایم صریحه
آیه سابقه باین منتهی نمیشود پس اول الامر که ایشان
ملحاح و متبع صحیحی اهل عدالت و عصمت بودند و ایشان
قوس باشند که خدا و رسول است را بموت ایشان مکلف
فرمودند لا غیر

اِنْ جُمِلَ كَرِيهٌ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ
لَا تَعْلَمُونَ ^{و بینه} چنانچه در ولایت امر و فتر الهیه
و حکم در میان ماست از رد عدل و انصاف بر این حکم حق
و حکم باطل است پس علم و دانش نیز شرط حقیت خلافت است و نیز
مبارک که دلالت صریحه دارد بر آنکه اهل الذکر و اولوالامر
دور از القربا بررسوند که خلافت خدا
و رسول ایشان را مسلم ~~است~~



و مودت و دوستی ایشان نزد رسالت رکن است

فرمانش امیر المؤمنین علیه السلام که پیوسته میفرمود

سلو فی قبل ان تفقدو آيا حکم نمیکند بآنکه بخت و فتنه

را اولد و اجماعش ~~ص~~ این ذکرند و باید از ایشان فرا گرفت عالم و دین را

مثال بنیت ناپسند است که آدمی در امور فلاحی

خدا در نظر کند و خولیت صاحب امر براند و چنانچه علی

از او بجا خبر چهر بر سر نماند نه آنکه تحقیق مشرک

اما سنت

از جمله فرمایش رسالت صلوات الله علیه و آله

انی قاریکم فیکم لثقلین ما ان تمسکتم بهما لن ^{تصلوا}

ابدا کتاب الله و عمرته اهل متی و هالان یقر قاری

حتی میرد علی الحوض پر به فاد صدف عرفت و ^{است}



همان سوره در برودن که بقوای و لا ینال محمدی ^{صلی الله علیه و آله}
عهد خوانست الهیه بر این معین بود و خداوند
امت را بمودت و طاعت این امر فرموده و کجاست
عمر که دانه هر کس هر چه از این پیر ^{صلی الله علیه و آله} را پیا موند
- و از جهه این بی معیت کتاب و این جوهر
و هرات و عدم تمکین این جوهر غایت و کمال

از جمله فرستادگان رسول هر صوات اله علیه و آله
مثل اهل بیت مکش سفینه نوح من کبها نجا و
تخلف عنها غرق و هوی
اهل بیت که مشن در بنای نبی و کشتی فرج سفینه
- و بتمکین این هر کس طریقی هرات و نجات کرد بعد



تمک بدین هر کس بصلالت و شجرت سرور
القراب سرور و اولوالامر و اهر و کمرند
و طاعت و سکت از این و سکت پان مکلف و ماورند

از جمله فرانس سرور ^{مرجع عدم} انت منی منزله

ها سون من موسی لا اله الا انت بعد

این حدیث شریف ^{در مقام احادیث است} و دلالت صریح دارد

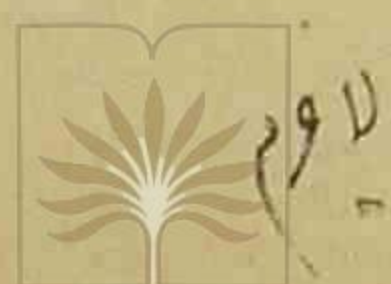
بر آنکه میرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام فراموشی و

دارای تمام مراتب و مقامات و درجات و حکم عظم

و تعریف خلافت کبریا و رضا و شرف و ولایت امیر پروردگار

سزاوار قدر و ادب و لا غیر و طاعت و طاعت و طاعت

و چنان کسر که جامع جمیع صفات تعریف بود ادله است



لا جرم تنگ باد و اولاد طاهرش بوجیه نجات و هرات
- و معنی لغت او و اولاد طاهرش مرث ضلالت و هلاکت است

- و الحق آن بزرگوار و اولاد او مجادش در نجات بخشی نمیزد

غینه نوح پیغمبر که هرگز بران نشسته نجات نیست

و هرگز مخالفت در زیر غرق نمید

از جمله واقعه خم غدیر است که سنی و شیعه را

در نصیرا سر نخ میزند و در تضرع صلوات الله علیه و آله

عرض کرد اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و نصر

من نصره و اخذل من خذله

عانت چهار دی نصای است که از واقعه خم غدیر خیزد

و دعای رسول را در حق دوستان و نصرت کنندگان امیر ^{نشان} کو

علیه السلام شنیده و نفیر برادر حق دشمنان و اکلان



انجانب فهمیده است بگوید پسر از رسول خلافت حق او
 نیست و خدا در کتاب امر با طاعت و مودت او
 نفرموده اند و نمک این برزگوار و اولاد کبار را موصی
 رساند و هر ایت نهاده و بقدر رای مظهر ظاهر و مظهر نفس خود
 آن در خلافت و طاعت و مودت که از که تصریح کرده و لا
 عَمَدِي الطَّالِبِينَ هرگز خدا در کتاب خلافت خود بدین
 نگذاشته و عباد و مومنان مودت و طاعت آن را نفرموده
 و باین حالت نهاده است بلکه از طاعت و مودت آن
 صریحاً و تلویحاً نه فرموده است قَالَ لَعَلَّيْ وَ قَدْ هَرَوَالِي كَقَدْرًا
 قَالَ لَعَلَّيْ يَرْيَدُونَ أَنْ يَتَجَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ
 وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ
 از تو که سنی است پیوسته ای با خلافت رسول حق که بود



کتابخانه ملی

که پیوسته سفر بود سلو فی قبل ان تصدوا یا حق

بود که بنصاف بار بکند زیادتر گفت لولا علی طهات عمر

دراز تو می رسم آیا کمر که با عتقاد عمر و قهر عمر مانع

از هلاک عمر نبود بخلاف خدا در کمر سزاوارتر است

— یا عمر که بقول و عتقاد خود به وجود سرالمؤمنین ^{علیه السلام}

ما لک بدر آفمن یهدک الی الحی احق ان یلبع ام

یهدک الا ان یحدی فیما لکم کیف تحکمون

در بیان عدم صحت حجیت عقل و

اجماعی که مخالف کتاب خدا

و سنت رسول است

اسماصل بخلاف کتاب و سنت اجماع کردن و انرا

حجت نمردن اول غیر بود که پس از رسول در بیان نهادن



کتاب خداوند است بر این حق و بطلان
که مخالف کتاب خداوند است بر این حق

یک طریقه است بر این حق و بطلان
اکنون کلام در حق و است که گوئیم

کتاب خداوند است بر این حق و بطلان
در حکم اجماع است

عقیده غیر از موافق کتاب و سنت است

و گفته باطل و تقیم است چه در صورتیکه عقیده اجماع مخالف

با کتاب و سنت راجح است بدانند یا خواهی گفت

داجماع موافق با کتاب و سنت است یا خواهی

گفت تحت نیت اگر کوئی عقیده اجماع موافق

با کتاب و سنت نیز تحت نیت استند جمع ضمیمه است که صرف

نظر از دلایل عقیده حسن عبادت و طبع عقیده و ان

نیز لازم آید که خدا را سبحانه و تعالی از عقیده اجماع

موافق با کتاب و سنت و از عقیده اجماع مخالف

با کتاب و سنت

و بیشتر



و بمهر خزان باشی که مملوک را کوئی اگر موافق دستور الهی

- یا مخالف دستور الهی رفتار کنی از تو خوشنودم ^{بهر حال}

در اینصورت کتاب تکریر فرستادن و دین و قانون نناد

به نتیجه است چه هستی را در هم و تن و در هم احوال مجال الهی

اجماع و تعارض ^{نوازه بود} و اگر کوئی عصاره اجماع موافق

با کتاب و سنت حجت نیست فقط این سخن در ارتداد

کافیه است چه مستند انکار کتاب و سنت ~~تست~~

از جمله بدعت قول عمر است در تحريم متعین که صریحاً

گفت صومعه در زمان رسول حلال بود و منع حرام نبودم

عجب تر از قول او آنکه بچکس از این گفت ~~ص~~

تو گیتی که حرام کنی حلال خدا و رسول از جمله

از جمله قهار و متفاد و کیت نه بود در امامت و خلافت



جناب محمد بن الحنفیه و قهر و اعتقاد زید
بود در امامت و خلافت زید بن عیینہ
علیہما السلام و قهر خطائے بود در حق ابی عبدالم
جعفر بن محمد علیہما السلام گفته خدا سر سجانه
در جعفر بن محمد حلول کرده است و قول و اعتقاد ^{سمعی} است
بود در امامت ^{سمعی} جعفر بن محمد علیہما السلام و قهر
فطیمه بود در امامت و خلافت عبدالم فطح و ^{بنو} بنو
به عمت بود قول و اعتقاد هر فرق بخلافت یا نیابت
کسی که از جانب خدا و رسول و امام حق منصوب نیست
اسرار جلد بی عمت قواعد اصولی است که در عهد ^{تشر}
وصییه مطلقا نام و نشان ندارد و در زمان امامت
جناب ابی عبدالم جعفر بن محمد صلوات الله علیہما علماء اربعه



برائش اراء و عقول وضع نمودند

پان تروح خلفاء بنی عباس و سلاطین
اهل سنت و جماعت مذاهب
چهارگانه را که علماء اربعه وضع کرده
بودند

چهار بنی عباس برای روش در روح امر ریاست و سطوت
خود نورضا را فخرش خواسته و وجود معنوی آن
مسعودین علیهم السلام در روح امر ایشان را فخر ریاست خود^{نسبت} می
- برائش عقود تروح علماء چهارگانه یعنی نه هجری و^{شمار}
دجیع و مانع نمودند پس قوت در روش کار سلاطین سنت
در هر دوره روشی بخش نهاسب یا لکه بود و بود و تا قار^{بن}
خیال فخر و اصول به صهرایش در رین جلیع چنان



ریشه کرد که قطع آن ممکن نیست

در ابطال مذاهب محدثه

در فواید مذاهب چهارگانه که علماء اربعه وضع نموده

کافی است نمودن آن مذاهب در زمان رسول و عدم

موفقت عصاره و قمار و حکام ایشان با کتب سنتی و بهین

و بهر فساد مذاهب نیز که قهراً از آنها بوده یا بعد از آنها

وضع نموده اند و در عهد رسول و بعد از آن بوده اند که هرگاه

پایان آنکه بدعت گذاران از مزج حق و

باطل یا چار است یا بخله کلمات

حقه بفرسید هوای پرستان را

قال امیرالمؤمنین علیه السلام ایها الناس انما بدع و وضع

اهواء تلغ و حکام تتبدع بخالف فیها کتاب الله عزوجل



يَتَوَلَّى عَمَلَهُمْ رِجَالٌ خَالٍ فَلَوْ أَنَّ الْمَلِئِكَةَ خَلَصُوا لَمْ يَخَفُوا
عَلَى ذِي حِجْبٍ وَلَوْ أَنَّ التَّوْحِيدَ لَمْ يَكُنْ خِلَافًا وَلَكِنْ يُؤْمِنُونَ بِهَذَا

فَهَذَا لَمْ يَسْتَحِذِ الشَّيْطَانُ عَلَى وِلْيَائِهِ وَلَمْ يَجْعَلِ الدِّينَ سَبَقَتْ

لَهُمْ مِنَ اللَّهِ الْخُسْرَى

مِثْقَالِ ذَرَّةٍ بِدَعْوَتِهِمْ رَأَى مِنْهُمْ حَقٌّ وَبِهِمْ كَرِيمٌ نَبِيٌّ
- چه اگر با طهر خالص آرد فساد گفتارش ظاهر است و نیز

گفتار با طهر و سپوده شرف و اگر حق خالص گردد خدای در پیشگاه

پس نرج حق و با طهر بزرگتر از تمام شیطان و شیطان صفات تابنده
بر باینده ستان خود یعنی اوستا را اما تو به حیث ^{دو کجا} ایان

که حق تامل دارد در امان است و من یتوکل علی الله فهو

حسبه قال تعالی و انه ليس له مُلْكٌ عَلَى الدِّينِ



اٰمَنُوْا وَاَعْلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُوْنَ وَاَكْرَبُوْا سَوَاسِیَ مَوْضِعِی

نیز بعضی در آن رازد . حیث آنکه در سراسر خارج قیست

و قلب مومن بعضیان مایه نیست . بفرمودی از کرده ایشان

و از گفته نادم کردد و در حال توبه آن را مانده که مطلقا

کنند هرگز نکرده است . قال صلوات الله علیه

وَالله الثَّابِتُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَا لَا ذَنْبَ لَهُ فَرَمُود

لَا صَغِيرَهُ مَعَ الْأَصْغَارِ وَلَا كَبِيرَهُ مَعَ الْكِبَرِ

با جمله جز شرک و کفر که موجب خودناراست باری

سجانه از ذنوب شیعیان و سنیان و اقر محمد و آل محمد

صلوات الله علیهم در گذرد . فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

پایان آنکه امت بعد از وفات رسول خدا

صلوات الله علیه و الله بهتاد و

قال سبحانه ان الله عز وجل
رشا الله ثم يهبها موا تشرل عليهم
الملكه الا تخافوا ولا تحزنوا
والسرور يا خيبة الله كنتم توعده ول
سخر اولياكم في السموات والارض
وفي الدفنة ولهم فيها ثمرات كثيرة
ولهم فيها ما هم قرون زلاد في غفور رحيم

استقامت قبل و بعد از آنکه نبی عزیر علیهم السلام



فرقه شدند فرقی از آنها ناجی باقی
ناکند شصت فرقه از ما لکن از
عائمه و دو از ده از ابا مهین هستند
که بادعوی مودت و موالات اهل
بیت عصمت علیهم السلام از غیر ایشان
معالم دین گرفته یا رجوعشان
نعم قول و آراء خویش است

قال صلوات الله علیه واله ستفرق امتی علی ثلث و سبعین

فرقه و احد منها ناجیه و الباقی فی النار

قال لیاقر علیه السلام ان اليهود یفرقوا بین بعد

موسی علی احدى و سبعین فرقه فرقه منها فی الجنة و سبعون

فرقه فی النار و تفرقت النصارى بعد عیسی علی اثنين و سبعین



فِرْقَةٌ مِنْهَا فِي الْجَنَّةِ وَاحِدٌ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ
وَتَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا عَلَى ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً
إِثْنَانِ وَسَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَفِرْقَةً فِي الْجَنَّةِ
وَمِنَ الثَّلَاثِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثُ عَشْرَةٍ فِرْقَةً تَنَجَّلُ وَالْأُخْرَى
وَمُودَّتَانِ إِثْنَا عَشْرَةَ فِرْقَةً فِي النَّارِ وَفِرْقَةً فِي الْجَنَّةِ وَسِتُّونَ
فِرْقَةً مِنْ سَائِرِ النَّاسِ فِي النَّارِ

فرمودند یهود پسر از موسی بن عمران علی نبیا و اله و علیہ السلام

انقاد و کفره شد یفرقه ناجر باقی مالکند نصاری بر سر غیری

انقاد و فرقه کردند فرقه اهریمنیان باقی

نیرانند این امت پسر از یسعی فرقه صلوات

عیه و اله انقاد و کفره شد فرقه سوزن سزده فرقه

از آل دعوس بودت و سسر ما اهریمن عتیم نماند



کفره از آنها نافر باقی نماند و صفت فرقه نیز از یار
طبقه اسلام صحاب نماند و بنده ابهر گرفتار
جمع ما بین کریمه ان الله لا یعفر ان سیر
و یعفر ما دون ذلک لمن یشتاء که فقط
و لیس هلاک مشرکت و هلاک اعتقاد
و دو فرقه اسلام که بطا هر
مسلمان و از اهل ایمانند

نور الهی

بدان کریمه إِنَّ اللَّهَ لَا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ
دلائل صریحه دارد بر هلاک و عدم عفو ان شرک و ان شرک
کنایه که دون شرکت منافات ندارد با فریاد



وامام صلوات الله علیه که فرمودند جز فرقہ جمع مقدار
و فرقہ اسلام ناکند بحیث آنکه تمام انصاف و وحدت
با اهل اسلام یا ایمان در دایره شرک و در عداوت نکند
- چه شرک سه شریک است و آن سه مبارکه بر ملاک مطلق شرک
دلالة دارد و نیست هر سه شرک از حد و خفی و خفی

علم هر حدیث یک ن است

اول شرک جلی است

یعنی بت پرستی که در عهد پیش از رسول صلوات

الله علیه و آله اکثر مردم بر آن بوده اند و در ملاک

ابر برای آن مطلق است

دوم شرک خفی است

که با اسلام ظاهر و اهل اسلام و ایمان منافات نیست



تجمع

جمع فرق عامه که بقول لا اله الا الله محمد ^{سول} الله
 قناعت کزیره و سرک ولایت آل اده صلوات الله علیهم نبوده
 - نفاق منافق نیز در عدا و شرک خفرت که بغفران مقوله
 نیت

قال سبحانه سواء عليهم ااستغفرت لهم ام لم تستغفر
 لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ اِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

نظر شرک باطن و فتنه عقیده که منافق را بود
 فرمود استغفار و عدم استغفار تو برابر منافقین است
 - بغفران که مشمول مغفرت نخواهند کرد ریاکاران
 نیز در عدا و منافقین و دهن در زمره مشرکین اند
 ریاکاران را گویند که باطن مسکودین است و چهره در میان



مؤمنان با شرع عبادت پرورند و در صورت و نهاد

اورا بدین عبادت عهده و عهد نیست

قال عليه السلام الرباء شجرة لا تثمر إلا الشرك الحقيقى

وَأَصْلُهَا التَّفَاقُ قَالَ لَعَالِي قَوْلٍ لِلصَّيْنِ إِلَهُكُمْ

عَنْ صَلَوَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِينَ يُرَاوُونَ وَمَنْعُونَ لِمَا

بِحکم اخبار مصدقین علیهم السلام نصی فرقه از غیر اما تیه شرک

بشرک خفی است که آیه مبارکه و عهد اما تیه شرک بیان حکما

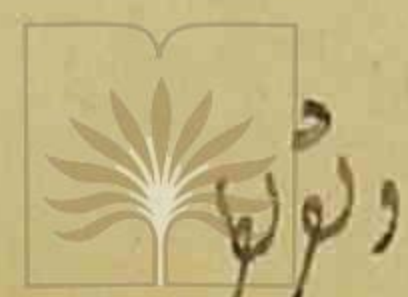
سوم شرک اخفی است

که با ایمان ظاهر و مروت و موالاة ظاهر با هر

عصمت علیهم السلام منافات ندارد بت با شرک حقیقی و نهاد

و دعوی مروت و ولایت آل ام حوالی موقوفه است

میدان لکن از جهت تصرفی که در امر دین کرده یا فرط



و تقریر کہ در حق امام نموده شرک است چه تصرفات
 او در امر دین چنان می نماید که در مقام ضراوت دین
 و صام دین و حافظ دین او را داعیه شرک و استیلا
 و این منکر حقیقت شرک است و لیکن بحسب کمال خفاء
 آن خود پنهان است زیرا که آن افراط و تفریط و تصرفات
 معتمد دین و از شرایط دین می پندارد و بی باک که اگر
 برانز موجب شرک او است باز کرد و مثلاً خیال می کند
 فقط گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله
 علی ولی الله اهریست و غافل از آنکه همه اینها
 موجب و سه مرتبه و آل محمد است و قرار داده است و شهادت
 بولایت امیر المومنین و اولاد کاشان را مقتضیات
 که باید بگویم رعایت شود از جمله در منبر است



فرموده اند اصل الحب التبری عن سوی المحبوب یعنی
کثر که بال مهر صلوات الله علیهم اظهار دوستی و مودت
بنمایند باید از سوار شدن که محبوب او نبیند اظهار وطنی
و باعتبار و قول و علم تبری و پندار بر خود اما تبری
از همه اعتقاد ظاهر است ^{اعتقاد} ستم دارد که محلی ایست که
از مخالفین و منقضین و منکرین آل مهر صلوات الله علیهم
اجمعی بر و پندارند اما تبری از خست قول و فعل است
که یا مخالفین آنان در قول و عمل موافقت بخورند یا نه
بآنکه بجهان گرفتارند در از دمانت از ایشان بگریزیم
خود را چه گرفتاری مسلم و نیز از منکرین مخالفین آل الله جنبان
موفقت با ایشان است در قدر و علم و شایه با مال
اعتقاد و تبری بلکه بزرند از اینجاست که حضرت با و علیهما السلام



فرمودند ومن واقع عدونا في قولنا وعمل فليس منا
ولا نحن منهم حضرت صادق عليه السلام فرمودند كذب

من نرحم الله من شيعتنا وهو متعسك بعروق غيرنا

و از اینجاست که چهره و خبر متعارض از امام سید است

فرمودند بکبر خیر را که مخالف است و فرمودند

فما هو من الحنفية على شيء انهم فرقات برائت است

که من و تو بر اینم در دوین گشت نیست و در هیچ قدر و عمل

با حق نفس آل محمد صلوات الله عليهم و الله بهم عنان نعوذ

قال ابو عبد الله عليه السلام والله ما بقي في ايدى شي من الحق

الا استيقنا الكعبة

میفرماید بخدا تو که خبر استیصال کعبه خبر

از حق در دست حق نفس آل محمد مانده است در حق



حال متین است که موافقت تو با ایشان در هر وجه موجب
اینست که در عداد رستگان آل محمد بشمار و آل محمد
از تو پندار بر آورند

اینکه در پسند و افواه جاریست که ائمه علیهم السلام فرمودند
خویش را با برسانند ما شفاعت میکنیم تا از ما
طیب موافقت یا خود را و مخالفان دشمنان را
عفو طلبیم که فرمودند چه در این حال ما را در صف سنان
ایشان میزند و شفاعت شایسته بخلاف آنکه با دشمنان ایشان
موافقت جوئیم موافقت با مخالفان در هر وجه و لا محاله موجب
محبت با ایشان و خیر با ایشان است و با قطع شفاعت آل محمد
صلوات الله علیهم شایسته مخالف خواند و در مقتضای
که خطا نکنر



یا حکیم

با اینکه اعتقاد بخدا و رسول و امام مقتضای آن است
 که رجوع معتقد در همه حال بخدا و رسول و امام باشد لا غیر
 - پس اگر بگوید خدا و رسول و امام معتقد دارم و بگو
 عمر بران و آن را در حق بدانم یا سلام و نیز خود
 از مخفی نفس امام بگوید بدست در باطن امر مخفی کرده است
 خدا و رسول و امام علیه السلام را قال سبحانه اَفَرَأَيْتَ مِنْ
 اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ اما رجوع بر ذات اخبار امام بحکم
 امام رجوع بشخص شریف امام است و منافی مراد است
 یا سری اینکه فرمود تو یها هر کس ظن مطلق باشد
 و بتعارف مردم را که اظهار تودت آل محمد میکنند نمونی
 و خدا پرست بدانم در حالی که سلام و نیز خود از غیر
 امام گرفته باشند منافات با سر پنهانی ایشان ندارد



چه خفاه شرک بعدی است که ما مردم از شرک بگریزیم خبر
 نزاریم ^{نیز} از باطن امر و صدق و کذب و یوریکه و خیر
 اما نسبت به این باطن ما شرک صغری و کبری
 یکسان است

براس سینه اطلاع تو شرفتی از بوجبات شرک تو
 بایان ظاهر را می بخارد که خوب بد قاتی بر خور
 پس مراقب حال خود بتوانی بود

اسر جمله بوجبات شرک خفا را من به نیت آن است

که بظاهر مقصد بخدا و راه را امام است و عبادات
^{و نیت بود می و بر و با یهود و نصاری}
 ظاهر را بجا می آورد و با یهود و نصاری و سایر ملل
^{و مجوس و سایر ملل کافره بی ضرورتی}
 کافره بود و کسی میورند

و عبادات طاهره را بجا می آورد و
 نیت بود میورند و با یهود و نصاری
 و کافره کافره و کافره کافره
 و در عباد یهود و نصاری

قال تعالی یا ایها الدین امنوا لا تتخذوا الیهود

وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ
مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ایانست در آنکه بناوی کرده بگویند اند زیار فرق
اسلام باری نه صریحا میفرماید هر کس از ایشان
با یهود و نصاری دوستی کند از ایشان است و کلمه
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ دلائل صریحه دارد
که او نیز در عداوت با ایشان است که از هر ایه محرمه
در صریح فرماید است إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ تا بر آن
که شرک ظلم و ظلم شرک است و مطلب مشتبه نشود
و صریحا فرماید است إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ
یعنی امرزد شرک را



این جمله بوجبات شرک خفای مؤمن بدینست
 که معام و نیز از غیر تقاین بعتر کما بضرا و کتر
 لها هر تکر ما خود دارد و این معتر اعظم است از آنکه درام معام
 و نیز رجوع او بقرآل اله باثر یا در بعض چنانکه حضرت
 باقر علیه السلام فرمودند وَمَنْ وَاقِعٌ عَذَابٌ فِي قَوْلٍ أَوْ عَمَلٍ
 فَلَيْسَ مِنَّا وَلَا لَنَا مِنْهُمْ وایم است از آنکه معام و نیز از تقاین
 ال محمد کبر یا رجوع او در سائر حکام و حلال و حرام بعتر
 در اسر خود باشد چه رجوع بعقول و اراء خود و مثال خود
 تمت بعتر تقاین است

این جمله بوجبات شرک اخفای مؤمن بدینست غلو
 در حق ال محمد است صلوات الله علیه و آله که آن نیز



خیال کرده است ترقی دادن او امام را از انزاره که خدا
 برای امام قمر داده است موجب فریب درجه ایمان او
 و نداشتن است که اولاً خود امام از این غلو خشنود نیست
 ثانیاً حقیقت شرک است زیرا امام را خدا امام کرده
 و بر او انزاره معین فرستاده و فرموده است حفظ و بر خود
 و رسول خود کند پس باید که امام یا رسول خدا
 صلوات الله علیه داله هم تراز و نیست تا چه ربح با کعبه بگوید
 - یا خدا در او حلول کرده است اینک بر المؤمنین علیه السلام
 سفیرمود انا عبد من عبد محمد برار تعلیم و توفیق است
 میخواهم ظاهر دارد که مقام امامت فرخ نازل شمرله بر او
 رسول اکرم نیست و این معنی منافات ندارد با اینکه
 در هم جا فرستاده اند و در تکرار از یک ندیم و فرموده اولنا



محمد و آخر نام محمد و اوسط نام محمد و كلنا محمد ^{نقش} مراد

و بتبعيت ایشان است بغير خويشتن در مقام دارم که

از پیش خود چیزی نیکو کنم و در هم حال از فرد و کلاه

و فرع متا بعن حبه ام رتبه را

مثال آیا نمیرنی اگر سلطان بفرايد فلان از فرست

- و لاس نرارد که فلان همشان سلطان است

و اینکه در حق سلمان فرستاده از السلطان متا اهل است

آیا خیال میکنی سلمان و خود در دایره عصمت است یا نه

نیز اما تر و خلافت می بخشد پس گوئیم این فرستاده

قرب سلمان و قوت ایشان سلمان است چنانکه حضرت سلطان

بفرمايد فلان از فرستاده مراد ایشان قرب

معن اول است و میخواهد رساند که از جمع مقربین درگاه

لا ادری ان كان هذا في نسخة

وخواهد برساند که از جمیع معجزات و تقویات تر است

منشأ غلو قدر بتفویض است بعضی معانی تفویض^{نفسه}
گفته بار بر سجانه خلق و رزق و تربیت و امات و حیات
یا نم و حج علیهم السلام و انداخت یا انکه حکمت غایت^{دون}
بتوان لباس صحت بر آن پوشانند این قول باین^{اعتقاد}
فائده است چه فرقه ارسجانه اصد بر افاتی و رازق
و محیی و ممیت توان خواند و لافه امینت چهار خود
صلوات الله علیهم سر آفریند در روز سرساند و همیشه روزی
میکردانند چنانکه در جمیع معجزات صادره از انبیاء



محمد و آخر نام محمد و اوسط نام محمد و كلنا محمد ^{نقش} مراد

و بتبعيت ایشان است بغير خويشتن در مقام دارم که

از پیش خود چیزی نسکونم و در هم حال از فرد و کلا

و فرع متا بعن حبه ام رتلا

مثال آیا نمیرنی اگر سلطان بفرمان فلان از فرست

- و لاس نرارد که فلان همشان سلطان است

و اینکه در حق سلمان فرستاده از السلطان متا اهل است

آیا خیال سکنر سلمان و خود در دایره عصمت است یا نه

نیز اما تر و خلافت می بخشد پس گوئیم این فرستاده

قرب سلمان و قوت ایشان سلمان است چنانکه حضرت سلطان

بفرمان فلان از فرستاده مراد ایشان قرب

معنوا است و میخواهد رساند که از جمع مقربین درگاه

لا ادری انما کان در مقام دارم

نفسه قدرت بخشید ایشان سوختن کردن و رزق دادن
- جماعتی که نفسه این قدر توانست چه فرقه است که در
نعلی کردن و رزق دادن توانا شوند پس بر از نظر
محمد بن عثمان علیه الرحمه خلاف خود فرست با سعادت
حجه اله قائم منتظر صاحب الزمان عجل الله فرجه عرضه داشت
- توقع رفع از ناحیه مقدسه بدین نحو فرستاد
توسیع مبارک

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ
لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا أَحَالٍ فِي جِسْمٍ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ
فَأَمَّا الْأُمَّةُ فَانْهَمُ لِسُئْلُونَ اللَّهَ تَعَالَى فَيُخْلَقُوا وَيَسْأَلُونَ
فَيَرْزُقُوا بِجَابِ الْمَسْئَلَةِ وَأَعْلَامًا لِحَقِّهِمْ
فرمود سلطان افریس تقسیم رزق را فرستاد



بذات اقدس کفایت و شهر اوقایه خیر در عرصه
عام نیست بحیث آنکه نه جسم است و نه ذرسی حلول
سفر مایه تا بتواند از غلظت خلق و رزق برآید و اوقایه
شونده و پناهیست اما درگاه مستی و در خواست از نه
علیهم السلام که مقربان درگاه اند می پذیرد پس میاویند
و روزی می بخشد محض اجابت سؤال و بزرگ شدن
حق ایشان

خوب عتقت نکته باشر که در بصورت نیز تقریر و خالق
و رازق امام علیه السلام است بلکه فرمود خدا خلق میفرماید
و روزی می بخشد به رخواست ایشان
قَالَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرًا
مُؤْمِنًا قَالَ حَاجَةٌ نَحْنُ قَسَمًا لَيْلَتُهُمْ مَعِيشَتُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا



خلق و زرق را هر گاه بخود قائل غسوب دهر تا کوزه
 شیرین دارد یا به بکر واکه است با بکله هنر اختلاف
 شیمه راجع بخلق و زرق بود جواب اینست بخلق و زرق
 راجع فرمود و لا تربی و امامه و هیاء نیز در حکم خلق
 و زرق و فرع خلق و زرقه نظر باینکه از خلق کردن
 و روزی دادن و جود سیوانی بجمال میرسد پس وقت
 مردن سیمرانه و شکام زنی کردن زنده میگرداند
 قال تعالی ^{الذی} خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یَمْسُکُمْ ثُمَّ
 یُحْیِیْکُمْ ثُمَّ اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ عَسَمَ خَلْقَکُمْ اَکْمَ
 که تمام خلق کردن و زرق دادن و میراندن و برانگیختن
 مخصوص ذات آمده پس ایها لا غیر
 بر اثر مطلب گوئیم بهر نیت و اراده جز بارشانه مهر



بذات اقدس کفایت و شهر اوقایه خیر در عرصه
عام نیست بحیث آنکه نه جسم است و نه ذرسی حلول
سفر مایه تا بتواند از غلظت خلق و رزق برآید و اوقایه
شونده و پناهیست اما درگاه مستی و در خواست از نه
علیهم السلام که مقربان درگاه اند می پذیرد پس میاویند
و روزی می بخشد محض اجابت سؤال و بزرگ شدن
حق ایشان

خوب عتقت نکته باشر که در بصورت نیز تقریر بود خالق
و رازق امام علیه السلام است بلکه فرمود خدا خلق میفرماید
و روزی می بخشد به رخواست ایشان
قَالَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْكُمْ كَافِرًا
مُؤْمِنًا قَالَ حَاجَةٌ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا



خلق و رزق را هر گاه بخود قائل غسوب دهر تا کوزه
 شیرین دارد یا به بکر واکه است با بکله هنر اختلاف
 شمع راجع بخلق و رزق بود جواب این سخن خلق و رزق
 راجع فرمود و لا تربی و امامه و هیاء نیز در حکم خلق
 و رزق و فرع خلق و رزقند نظر باینکه از خلق کردن
 و رزق دادن و جود سیوانی بحال میرسد پس وقت
 مردن سیرانه و شکام زنده کردن زنده میگرداند
^{الذی} **قَالَ تَعَالَى اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يَحْكُمُكُمْ**
يَحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ عسم خلق حکم است
 که تمام خلق کردن و رزق دادن و سیراندن و برای کثرت
 مخصوص ذات آمد سر ایستاد لا غیر
 بر اثر مطلب گوئیم بهر نیت و اراده جز بارشانه مهر



از ممکنات را خالق و رازق و محرم و حمیت شوال گفت
و برابر اشیاء مراد و بی طاهر تر از آیه با کف و توفیق
نیت

اما تقویٰ این معنی که بگوئیم خدا سرخانه
امر و نزع مآل بلکه امور دنیا از حیث تعیین حقوق و دفع
و سیاست چنانکه مفاد ظاهر آیه ما اشکم السوء
بود بر تکرار و انذار است و انجذاب نیز بر فقر که الله
و او صیغه علم الله علم در هم عوالم با او دانسته است را از نه
جهت بیان حقیقت فرمود در غایت قوت و صحت
- و اتحی حکم عقرب و کتاب نیت بلکه طبع و قدرت
بباطن بر این جمیع ام و بظاهر بر این نه است فرمود و حال
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مادر و رانما نیت



و هر کس هر چه در دین و دنیا و آخرت بظاهر و باطن از ایشان
و بهدایت ایشان بطریق وجود ایشان است و غیر چنانکه
در میان نورانیت آل محمد صلوات الله علیهم گذشت

اما بحکم عقل

عقل گوید چون بار بر سخا نه آمد و نیز بر قول گذشت
در تهنیت چون ادسیاء خویش در غیر امر نبوت که مخصوص
اوست از هم حاشی با خود همسان نیست و دانست

تصرف ایشان در مطلق امر است صریح معاد است پس پس چرا
بصریح و اولی الامر منکم که مراد و طبعوا اول الامر
پس ایشان و آنکه است مطلق امر است پس چرا
اول الامر بر همه فرض علی است

چنانکه سلطان عادل امر فرماید و مرا با آنکه طاعت



زیر نمایند با فرض آنست که زیر را نیز عادل می پندارد
نه ظالم چه اگر او را ظالم شمارد منافق عدل سلطان است
که امر کند قوم را با ظالم و نه با ظالم زیر که ظالم است

اما بحکم نقل

از کتاب خدا قال تعالی ما اشد الرسول فحذرو
وما نهيكم عنه فانتهوا وقال تعالی اطيعوا الله
واطيعوا الرسول واولی الامر منكم وقال سبحانه
قل لا اشدکم علیه اجرا الا المودة فی القربى
تمام آيات تبيين وادب و بظاهر و باطن و تصريح و تبيين
دلائل دارند بر آنکه در صهر و فرع و فرد و مبراه
مطمع امر و نه رسول و امام بود که از جانب حق قائل
بحق نمایند



از سنت رسول خدا قال صلوات الله علیه
انی تبارک فیکم اهلین ما ان تمسکتم بها لن یصلوا
کتاب الله و عمرتی اهل عتی و قال صلوات الله علیه
مثل اهل عتی مثل سفینه نوح من رکبها نجی و من
اتخلف عنها غرق

اما بحکم طمع

تمام طبایع مفسورند بآنکه هر انکس صاحب شغریست و هر چه
میسین و مدد کار لازم باشد لا جرم شغری کسی سپارند و او را
بشخصی و آنکه از او که جامع معانی است یعنی نقصان در او راه
اما آنکه بخیال خود مانع از تقوی نفس امر بشخص و انا و هنر مند باشد
منافعی مراد نیست چه این شغل از بزرگ تر صاحب کار است
طمع عادت و عادت نشان کامل منافات است نه ناقص و جا



ملفوظ گفته با هر با جمله مراد اثبات توفیق دین بود
بر توفیق و ائمه علیهم السلام سخن در صحت این توفیق است
که به این این سخن غلو در دین نیست بلکه حقیقت دین است

از جمله موجدات سرگشوده بدین است که
بخواهش ریاست و سرور و کبر ویدن مردم بدو
در دین بگذارد و بچاره چرخ از حقیقت علم و دانش
پنجیر است و بهر ریاست و بزرگی هم دارد و با
بنادان و غرور نفس آثاره بعض سخنان بر مردم بگوید
که مخالف فرمایش خدا و رسول است شهر اهریمنی که
اکثر در میان اهل ایمان ریشه دوانده و شر و باغوا
بچاره را باطل خوانده و بخواهند کسی نیست از این پیر سر این سخن



و این اعتقاد شما خود از کدام آیت و کدام روایت است
 - اگر بر آیه امان بخدا و رسول و امام دارد باید هر چه
 میگوید و هر قافله که میگذارد ما خود از خدا و رسول
 و امام باشی لا غیر با یکدیگر محکم بزرگ نام فرق باطله
 اینست که در هر مجلس که میگویند که از استاد
 و غیر یعنی خدا و حاضر و غایب یعنی رسول و حافظ و غیر
 یعنی امام سند اقامه کنند و شاهد بیاورند و گرنه
 هر چه گویند و بگویند باطل و بدعت است و باید گفت بود
 که بتشابه و منسوخ آیات یا روایات نیز متمسک کردند
 چه متمسک بتشابه چنانکه سابقاً عرض کرده ام در نزد اهل نظر
 سطر زینع قلوب ایشان است یعنی صاحبان دین و دین
 از همان تشابه و منسوخ آیات و روایات حکم بطلان



وقت و دورشان گشته

از جمله بوجیات شرک مؤمن به نجات این است که

بعضی ائمه و اولاد الامر را قهر کرده و مشرک بعضی است

مشرک کسی است که ^{که پس از حسین علیه السلام} ~~پس از امیر المومنین علیه السلام~~ که بخلاف

واما سر محمد بن الحنفیه مقتد گشته یا زیدیه که با امام

زید بن عیسیٰ بن حسین علیه السلام قائل گردیده یا اسماعیلیه

که پیروی جعفر بن محمد علیها السلام را امام دانسته

یا واقفیه که در امامت موسی بن جعفر علیها السلام توقف نموده

یا فرقه که پس از امام حسن عسکری صلوات الله علیه

یا مات جعفر که اب قائل گردیده بودند

با جمله جمیع فرق امامیه بحث نموده که یا امام

دارند خلیفه مؤمن و نافر میباشند و یا خلیفه



که در میان این است نتوان گفت جمیعاً ایمانشان
صحیح و اهریخات هشته چه مستنم کذب شد است
که فرمود از هفتاد و نه فرقه کفره ناجی است و اگر
گوئیم تمام ایمانی در حکم کفره اند مستنم کذب
جناب باقر علیه السلام است که فرمودند دوازده فرقه از
ایمانی از هفتاد و نه فرقه پاکند مؤید این خبر فرما
اَللّٰهُمَّ مَا يُؤْمِنُ لَكَ هُمْ بِاللّٰهِ الْاَوَّلِ وَهُمْ مُشْكُونَ
میفرماید که پیشتر این مردم که ایمان به ایشان
ایمان بخدا میاورند مگر آنکه ایمان به مقول نبوت است
یعنی با اظهار ایمان مشرکند کثرت است که آیه سابقه
در حق کفار و مشرکین برک صحت و کثرت
که در این آیه تصریح فرقه از عاقله نیز مراد نمیشود زیرا



که بفار و لکن قولوا اسلمنا بان ایمان نیاورده

و شک نیست که فرق ناجیه را هم اراده ننموده است

چه اگر فرق ناجیه نیز مشرب باشد پس بر این حدیث است

و سه فرق نجاست نیست و طبع و ستمرد و موافق و مخالف

در مذهب کسان می شود چون چنین است حکم عقید

و دانش گویم آیه بیار که راجع جمیع سرزده فرق است

که جمیع اظهار ایمان مکنند و اگر کسان که دوازده

فرق باشند در عبادت شرک و مالکند و قرآن که کفر

باشد بحقیقت مؤمنند و بفار و یغیر ما دون ذلك

لکن یسأ نام من مرد و نوب این فرق مغفور است

در صفات فرق ناجیه

اما فرق ناجیه که رتبه از اصوات الهیه و اله خیر و د



نجات نشان را و کلمه و یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ مِنَ الْكِبَايَا
دلالت بر غفران ذنوب ایشان ملو فرموده است که

بائمه دوازده گانه صلوات الله علیه احوال آورده

و اعتقاد نشان اینست که فقط معام و سیر را از خرد و

و صهر و فرع باید از کتاب سنت و اخبار آل عصمت

فرا گرفت یعنی تمسک ایشان با مخرج خدا و در هر کتاب خدا

و عزت رسول است و ایشان را بوجد مبارک محمد و آل

محمد صلوات الله علیه و علیهم ایچکاه بچراغ نائز مکرین

و منی لافین آل عصمت حاجت نیست و از اینکه لای

ایشان از فاضل طینت اهل بیت است قبا و عتقاد

در همه حال رجوعشان بفرمان آل الله است و اگر بسبب نرج

طینتین معصیر از کپره و صغیره از ایشان صادر گردد



بعد از آن بیکه در آن حال نادم و پشیمان خائف و ترسند
- مودت و موافقت با اهریت رتبه دارند مقتضی بقض
و مخالفت مقتضی در مخالفت و بکفرین غاصبین حقوق
اهریت است و بار بر سحانه بر کس وجود محمد و آل محمد
موجب است نجات و آمرزش این فقره را از هر چه فراموش
از جمله آنست که بعد از سیئه نشان نابود شود
از جمله آنکه بتوبتی مادر زاد شوند یعنی آن را مانده
که مطلقا دانش بگوشت مهر و ذنوب بگوشت و آلوده نیست
از جمله مباحث کنایه آن بریزد چنانکه بر کهای
در خنان در فصد خریف بریزان است

از جمله سوانح و مهابت دنیا موجب ترکیت نفس
این است قال تعالی و لقد اذبحته علی عبد



هر سه قسم شرک است اما شرک جلی که ظاهر بود اما

شرک خفی و خفی را نیز بر وفق آیت و اخبار و بدلائل

عقبت سید برقرار ظاهر نمود مفاد و ذوقه تا که کشتن

شرک خفی و خفی بودند که نصرت فرقه از غایب اند

که مطلقا غیر از بارانست نرفته و دوازده فرقه

از امامیه اند که لغو و نیست و هر پرستی بظاهر در افتاده اند

و مراد از ایشان که ذنوب مساوی آن منقور است

فرقه ناجیه محقه است که در همه عالم رجوع این

بخدا در طول و امام است لا غیر اما تعلق منفعت

بشیت نظر ببدل و فساد الهی است که تواند بفساد و کینه از صراط

در گذرد و تواند ببدل بدو رخ برود و در کریمه قل یا عباد

الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله



صریحاً و عده داد آنرا نش جمیع ذنوب و در هرگز کفر
 این فرقه را و بمسئول اَوْفُوا بِعَهْدِي اَوْفِ
 بِعَهْدِكُمْ چون وفاء فرقه ناحیه که ایمان بخدا و رسول
 و ما جاء به الرسول و تها ولایت الله و نیز و کفر نفس معالم
 و نیز است از آن ظاهر شود وفاء بود لطفاً بر او قائل
 لازم است

بدان کفر و شرک که مغفورت است و مهر و ذنوب و
 شرک که مغفور است در مذهب سابقه نیز منوط است
 یعنی بار بر سجانه از کفر و شرک هیچ ملّت و تهر در نمیگذرد
 و میا مرز و مهر و ذنوب است عین هر مهت را
 — اما اهل ک و فساد مطلق کفار و مسکین
 و کفرشان فوق شرک است حاجت به بیان نیست



لَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ

در بیان قانون مطلق حق و باطل
که از جملة تحقیقین مذہب حق و باطل
است و لزوم احترام از بهر چیز
که بوجهی در آن نقصان و
فسادی باشد اعم از دین و دنیاست
از هر دین و دنیا

و غیره

بدان تحقیق مذہبی مشروط به غیر ضرورت
جی است که بذمیر و طریقه آباء و اجداد قسمة عشرت
خود دارد و پنهان است قول در حقوق مطلق حقوق
بغیر بایر و حال تحقیق و اگر در سیر قسمة را پس



بسی حب تو در مذہب غیر تابع حقیقت مذہب مطلق
حقوق و نفیض تو در مذہب غیر برابر بطلاق مذہب
و مطلق با لہر با تو فرمودند اخوت دینک
فاختط لدینک برابر انکہ بدانہ ای برادر بہتر از تو
نیست کہ در ہم یک دہم وقت با تو بمعنا و موجب
رحمت و آسائش است پس تصحیح امر دین و مذہب
و حفظ دین و مذہب قیاط عام مریضہ کہ برابر قرابت
و دوستی با مردم چنانہ برادر مہمان از دست نرود
قَالَ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
أَبَاءَكُمْ وَآبَاءَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنْ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى
الْإِيمَانِ بِأَلْفَتْ دین معنی جدیدیت کہ بار قدر
سفر باہ در حاکم کہ پدر و برادر کفر را بر ایمان برگزینند



ترک موالات ایشان کنی و قال تعالی و ان جاهدک
علی ان تشرک بے ما لیس لک به علم فلا تطعهما
و الصادق علیه السلام قد قل ثلثة اشياء
فی کل زمان و هو الاخ فی الله و الزوجة لها
الایفة فی دین الله و الولد الرشید و من صاب
احدی الثلاثة فقد صاب خیر الدین و الخط الاول
من الدنیا میسر ما ید برادر که در دین و مذہب حق
موفقت جوید و زن که برادر دین با تو هفت کرد
و فرزند که خوش بر تو صلاح بیاید بنایت کست
- و هر کس یکی از آنها نگیرد عذاب بر آنکه بخیر دنیا
و آخرت نماند نصیر و افر از دنیا برگرفته است
در بیان حب فی الله و بعض فی الله



حب في الله ونفس في الله که جمیع مکلفین بدان مکلفند

فرع دانستن حق و باطل و شناختن امر حق و امر

باطل است حب حق و حق جوین و نفس باطل

و باطل گویان عدوت عقد کافر و نشان مومن و ایمان

قال صلوات الله عليه وآله

حُبُّ الشَّيْءِ لِعَيْنٍ وَلَيْسَتْ

یعنی دوست داشتن تو هر چیز باطل را حجابی بانه

که حق نتواند دید و صواب نتواند شنید پس در

تحقیق مذاهب حق و غیر حقان بیطرف بمان که گویا از

زمین بگوشیدی یا چون نیات برویدی هفتاد

در راه پنی و در هر راه دگر خواننده هست که تو را

راه بخواند پس در غایت پفرضی از ملک و در محاسن



و بقیح هر یک استطلاع کن و خیر و شر و غایت و ناهنی
راه را بفهم هر راه را که هموار و صفا و بار و خوش
فضا داشته و در آنجا بحسن عقاید و خلاق و اعمال
مستصف یافتی بحیث آنکه در آنجا عیسی ندیدی
و از راه نقص نشیدی با آنکهس نقص بجوی که بجات ^{نقص} دور
او و رحمت در عبودان راه است و او که از راه
و در آنجا که در این عیسی دیده و در آن نقصی نفهمیدی
تا چه رسد بر او که خطره در پیش دارد و در آنجا که عیسیها
بر خود بگذارد یعنی بدیش است و فساد اندیش
باطل کننده مار است و بطن هر از ابرار پست
ظاهرش چون کور کافر پر صدر و اندرونش قهر فدا عذر
بیان آنکه حاکم در حال پیغمبر ضعیف

نقص



تشخیص حق و باطل تواند فرمود
 و در حال غرض او را مجال فهم
 حق یا باحق حکم کردن نخواهد بود
 اینکه مدعی مدعی علمه با علم که بصدق و کذب مدعیان
 بجا کمر رجوع نمایند که از صدق و کذب بجهت و
 نیست ^{بر اثر} غرض ایشان پیغمبری این است
 بغرض چشم دانش گور کردند که راه حق نبینند و پیوند
 - این به پیغمبر چشم دل نور بخشد که آحق برانبر ^{مکبر}
 - غرض برود به کان حجاب گذارد پیغمبر از آن حجاب
 برادر عالم که طریقی دانش سپارد نادان هر چو
 حق بر بار نکند و حق ندانست العالم بلا عمل کاشم
 بلامر قال تعالی وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ



اینکه بار قیام عهد خلافت بظلم کثرت دانند داشت

— و نه فرمود از سیر بسوی ایشان و نه جزو حکم پیران

با توانا

پایان آنکه ملکین امیرالمومنین علیه السلام

حکام باطل حکمین از روی رضا

نبود بلکه صراط را آن ملکین فرمود

رضاء امیرالمومنین علیه السلام بحکم حکمین از آن بود که نترسند

دارند آنرا که قرآن زند که بخشید و پیرانند آنرا که قرآن

بپیرانند یعنی از قرآن و قصص بدانند خلافت مخصوص

کسیت پس او را بخلافت گذارند و مخالف را ^{ردارند}

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ

ابو موسیٰ قریب عمر و عاص فرموده بخلاف حکم هر عهد



الهی بظالم بسپرد اگر هوای پرستان خدا پرست بودی

امیر تمکین باطل نمودی

بدان رجوع محقق مذهب باید با اعتقاد علماء مذهب

باشد نه بفعل باطل بعض دانایان یا قول و فعل بعض

نادانان مذهب مثال آیات نمی بینی منافق با موافقی

که در قول و فعل وارد بفساد اعتقاد ما خود است

و مومن با حق نفی که رفته بصحبت اعتقاد ما جور

قال تعالى

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجِبُّكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى
سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ
وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ خُوب كَفَرَانَد



بالمعجب مردم کتاب و سنت را دانند که از دین ریزد
چون خود را به طاعت برین نهادند

۳۰۰

~~مخالفت رسول است و مخالفت موجب آید به کتبی~~

بالحمله ~~ما خود است خبر غیر شرک است که حمله اصول~~

~~تکالیف ازین خبر ظاهر خوانند بعضی را اشاره کرده~~

~~برین را پیش دانش خوانند حواله~~ ^{دادم} ~~مردم~~ ^{عم}

در بیان احسان هدایت و ارشاد خلق

بغیر قانونی که معمول است و ائمه

علیه السلام و اصحاب بود و احداث نمودند

بالمعجب مردم کتاب و سنت رسول اکرم

~~است و اگر از دین و نزد چون خودی جهته طاعت~~

~~بزمین بنهادند افسادش را اصلاح پندارند اضلالش را~~

~~ارشاد نام گذارند هر شد کسی است که حقیقت رشاد و فساد~~

~~دانند و از کتاب و سنت سخن رانند اگر گوید از کتاب کویم~~

در بیان قول باطل

اعمال که بر آن است و در این کتاب

که در بعضی فی بعضی دارد حکم و قیود را

قطع نظر از کتاب و سنت بخانه اراکین

است و در این در میان بی ادبانه

نموده حد و اقصای صواب را نام حقیقی

در بیان

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

در بیان قول باطل

بنماید اگر کوید طریق سنت پویم پرده کشاید جوز و کشته

در ارشاد کی خدا قرار داده یخنین قانون کجا رسول

بهناده بدعت گذاری کوئی دین گذارم شریعت

بر داری کوئی آئین آرم وای اگر از پس امروز بود فردا

بیت معنی آنکه لا یضیع عمل عامل

پس از ریاضت نفس ابواب حکمت

مرفاض مفتوح تواند شد لبیک این

حکمت ~~باعتبار کفر و ایمان~~ مرقاض

اثار مختلف است

بدان با خیا صمت و جوع یعنی ریاضت نفس صامت

و جامع را ابواب حکمت مفتوح کرد و چه باری سبحانه

و عده داد که ضایع و بی اثر کند ارد عمل هر عامل را پس ناچار

برضیت

عبداللہ
فرمودن

من آتے دانم مہمہ فائز
فی ہم الدنہم

ملقات اہل بیت و عکداران و عظیم
و مکرم ان سنی در خزانہ فائز و دہم
- نظر بکنجہ موجب رعیت و مردم
مور پس اندک و اندک و اندک و اندک
- در عت و طار و قوت و حکم و حکم کنند
و صفت سازند اسلام و بعد از آن را



بر ریاضت اهل ریاضت اثر باشد اما اگر متاض برطل
 باشد آن حکمت بر او حجت و وبال است از حیث آنکه
 بادش و حکمت بخاطر افتاده است و اگر مؤمن باشد آن
 حکمت برای او نور و رحمت و برهان و شفاست از حیث
 آنکه باب حقایق بر او بگشاده و بر مندرت شنباده است

حار و اد

وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا
 يَرْبُدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا **فَالسَّابِقُ السَّابِقُ**
~~وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ فِي الْقُرْآنِ مَعَ تَضَلُّعٍ وَكَرَهٍِ~~
~~وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ فِي الْقُرْآنِ مَعَ تَضَلُّعٍ وَكَرَهٍِ~~
~~وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَكَ فِي الْقُرْآنِ مَعَ تَضَلُّعٍ وَكَرَهٍِ~~

حلیہ قدسی

ندا آمد یا احمد چون بنده بکر سنی و حفظ زبان ریاضت دهد
 نفس خود را و رحمت پاموزم پس اگر کافر باشد آن

یا احمد ان الله اذا دعا لغيره
 و هو ظن ان الله اعلم
 كاذبا يكون عليه علمه حجة و دالة
 و الظان من يكون له علمه لم يورثه
 و لم يكن معه العلم لم يكن معه العلم
 و لم يكن معه العلم لم يكن معه العلم
 و لم يكن معه العلم لم يكن معه العلم

درجہ ریاضت

بر او حجت و وبال و اگر مؤمن باشد مرا و را نور و برهان

مشاور و رحمت است پس بدانند آنچه در کمال است

آنچه بنگاه ندیده بود پس اول چیزی که مؤمن منید عیوب نفس

خویشست تا با شتغال بدان از عیب دیگران باز ماند

پس بروز بعض کلمات حکمت آ میر از بعض مردم هوی پرست

نتیجہ خلاف نفس و علی است که برای دنیا کرده است خدا ضایع

نغمہ و عمل اور اولیٰ از نغمہ آخرت بی نصیب است

المحكمة ضالة المؤمن اشارة بان يست که سخنان حکمت آمیز

ایضاح است مار و اباشد که مؤمن فرا گیرد و اگر خبری دد

که با واقع موافق افتد شود اثر همان ریاضت باطل باشد

و شود بر پیل اتفاق موافق افتاده یا از نتایج خردی که بر دست

مثال غرم و مال اندیشی و دانش نیراکه محی می

کتابخانه ان وادع علم

ابن خاتمہ جامع دیے اور حکم "ضلع عمر سید" اور گامزہ دہلی

وَلَمْ يَلْظِقْ بِعَصْرِهِمْ دُلُوءَ

عندك لا فوجئت ارجع

افزونگی قلب دارد

روزن ^{السلامة} حسن عبا

ارزون و ارزانی

جل 24

من کان برهوت الله

روزنامه و سرور

رحمہ فرشتہ الہی فوٹہ

والله في الامر غفره في القصر

بسم الله الرحمن الرحيم

عن علي بن فضال عن

دھماکات و دھن سرور غ

[illegible]

— چندی که گذشت لامحاله آثار محسن اعمال نذیر و قباچ

افعال عسر و بهوید اگر دو و مرد می که دو حکم مختلف در باب شمس و سحر از آن

شنیده و با واقع موافق دیدند بر اثر سابقه ارادتی که بدو

دارند بدان پیرایه بسته و در انجمنها جلوس میشوند

اول قائل و مستمع فافلند از اینکه آقا عیوب داند بخیت

بلکه اثر تجربه و دانش است و هر کس اندک ذوقی دارد

تجربت دریافت بنماید اینگونه مطالب را و اگر آقا دعوی

مکاشفه و شهود دارد در اینجا که آن خبر را میگوید

آنست که بگوید در چه روز و کدام ساعت و بکدام اینجا

و چه وسیلت برای زید کشتیش و فتاح خواهد شد

[illegible]

[illegible]

و همچنین وقت عسرت و سختی کار عمر و کی خواهد بود

و مذهب حق است بخلاف آنکه یهود نصاری یا نصاری یهود
کردد یا اشعری مذهب ائمه اربعه جوید یا معتزله طریق اشعری
جوید پس مدارتداد بخروج از حق است بباطل نه از باطل

بحق یا از باطل بباطل

در بیان معنی ضروری و غیر ضروری
مذهب که بانگاد هر یک مؤمنان
حایره ایمان خارج میشود

ضروری چیزی را گویند که در فهم آن حاجت بنظر و فکر نیست
و ضروری دین مجموع علیه جمیع فرق اسلام است مثل
صوم و صلوة و حج و زکوة و مطلق فرائض و واجبات و حلال
و حرامی که اسلامیتین در وجوب و حرمت یا حرمت آن اتفاق
کرده اند و ضروری مذهب مجموع علیه فرقه ناجیه از امامتین است



مثل ^ل ~~احسان~~ است که جمیع امامتین و فرقه ناجیه از امامتین برآید

بالحمل ^ل ~~الحمل~~ خارجی ضروری دین و مذهب ~~الحمل~~

~~الحمل~~ خارجی خداوند دین و عامل دین ~~الحمل~~ حافظ دین

فَالْعَزَّوَجَلَّ كَفَّ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ

إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاءُ وَّهُمْ أَنَّ

عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ

فِيهَا لَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ إِلَّا

الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ

رَحِيمٌ

حاصل آنکه مرتد از دین اسلام از پس ایمان بخدا

و شهادت بر سالت رسول و ظهور یتیمات و برادرین و بشارت



از رحمت دور ماند و در دوزخ محکوم و برای او تحقیق در عذاب

نیت مکر آنکه از کفر بایمان باز آید و عزم نماید ثبات

خود را در دین اسلام و در نیال غفران و رحمت ~~حق~~ او را فراید

- و بجهنم و عید و عید میفرماید چون قریب بحقیقت

باز آید شمول رحمت و غفران شود **خوب گفتند**

در توبه باز است و حق و تنگی هیهات هیهات ارتداد مسلم را نه مرتبه نظر

مسلم کی بنده باب رحمت الهی را

و قال سبحانه ومن يرتدد منكم عن دينه فبئس ما

وهو كافرا قال تلك حطت اعمالهم في الدنيا والاخرة

والللك اصحاب النار هم فيها خالدون

میفرماید هر آنکس از دین پرون شود پس میرود در حال

کفر عملش نابود ~~و محسوس است~~ و در آتش منتهی شود

اگر در این ایام که ~~محسوس~~ توبه و قبول توبه مرتبه نصیر کفر

صحیح و نه حدود هر کافر با شره باین است که اگر اعمالی با کثرت

تواند بود و اگر کمیت از در توبه دریا که مغفورت

در دوزخ
در عذاب
در آتش
در جهنم



و همچنین است قول در کرمه ان الذین کفروا به ايمانهم ثم اردوا و الکفران بقدر توهم
 او که گاه هم الهان اول قبله و ادلت هم الهان اول بهر آن است که حول توبه ایشان از دور
 عصیت در این نیست و کلمات صحت یافته است هرگز خانی توبت بقول درگاه قدرت برادر
 - کذب است که توبه ایشان مقول بحقیقت بشی و کلمات صحت یافته نباشند در حال این توبه ایشان
 بر توبه است آنچه نظر ما می ماند و در آن مرتبه مع و طفر و قبول توبه مرتبه مع و طفر
 فراتر نیست و نظر در مقصود شده تا به رقه العمله نیز
 ۳۰۹

مرتبه را یک نوع می اندازد و بقول
 توبه ایشان معتبر است در مقام
 رضای آن علیهم نیز بهر منصفه
 بر کرده هر آنکه مشمول رحمت و عفو الهی شود

بجمله و باو که حکم بر آنکه اگر از کفر و ارتداد توبه یابند
 قال الباقر علیه السلام ان المرتد عن الاسلام
 تغزل عنه امرائه ولا تؤکل ذبیحته و یستتاب ثلاثا
 فان رجع والاقئل

مبصر فاید مرتد از ملت اسلام زوجه او از او غنی می ماند
 اگر زن باشد و ذبیحه او حرام می شود و سه مرتبه بدو تکلیف توبه کنید
 اگر باز کرد و توبه اش پذیرفته است و گرنه او را بقتل آورند و خبر ما که
 اگر مردی است و زن او از او غنی می ماند و اگر زن باشد و ذبیحه او حرام می شود و سه مرتبه بدو تکلیف توبه کنید

مشیح صدف علیه السلام گوید
 استنا به مخصوص مرتدی است که مسلمان زاده نباشد مراد
 مرتدی است فخر بنی امیه را بر مرتد مسلمان زبان
 اما این سخن نیز دلالت ندارد بر آنکه که خود را
 از توبه دور

قال الامام الرضا ع ان في حازم مكي في مكة النوا
 و كتابها كتاب القرآن و قد اثنى بها الامام
 و لا يفتوا بها من مكي فقتلوا
 اگر خود



اگر خود قبل از رؤیت باس توبه نماید توبه اش مقبول نیست نخواهد بود
قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَيْتُ مِنْ جَدِّ امَامًا
 مِنْكُمْ مَا حَالَهُ فَقَالَ مِنْ جَدِّ امَامًا مِنْ لَانْعَةِ وَبَرِيٍّ مِنْهُ
 دِينُهُ فَهُوَ كَافِرٌ وَحَرِّدَ عَنِ الْإِسْلَامِ لِأَنَّ الْإِمَامَ مِنَ اللَّهِ وَدِينُهُ
 دِينُ اللَّهِ وَمَنْ بَرِيٍّ مِنْ دِينِ اللَّهِ فَدَمْرٌ مَبَاحٌ فِي ذَلِكَ الْحَالِ
 إِلَّا أَنْ يَرْجِعَ وَتُتُوبَ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ قَالَ

این خبر راجع بانکار امامت یعنی ضروری مذمبت پس هر کس
 انکار کند امامی از ائمه دوازده گانه را صلوات الله عليهم و بر آنست
 و پزیری جوید از او و از دین او از دین اسلام بیرون شده است
 - بحیث آنکه امام از جانب خدای سبحان منصوب و پیش دین
 دین خداست و هر کس از دین خدا پزیری جوید در اینحال
 خوش مباح است | مگر آنکه باز گردد و توبه کند از چیزی که گفته است
 محبت باز گردد مگر آنکه باز گردد و توبه نکردن
 مصروف و مشغول است



فَالْأَمِيرُ الْمُؤْمِنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْفَقِيهُ كُلُّ الْفَقِيهِ
 مِنْ لَمْ يَقْنُطِ النَّاسُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ وَلَمْ يُوْا السِّمَّ مِنْ رُوحِ اللَّهِ
 وَلَمْ يُوْ مِنْهُمْ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ

میفرماید که هیچ کس فقیه نیست که بنده کائنات
 سبحانه را در هیچ حال از ورگانه الهی ناپوش و نومیته نکند

نه در حقیر که در هیچ حال بنده کائنات
 از روح و رحمت خدا ناپوش و نومیته نکند
 و این را در حقیر از کرم خدا تعالی
 لعن جزایر کربان

اینکه بعضی فقهاء بعد از قبول توبه مرتبه فطری اعتقاد کرده ظاهر
 بمقتضای این آیت مبارکه است و فرموده اند **قَالَ تَعَالَى**
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنُفَعِلَ
قُتْلَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ

مقتضای فرمایش الهی جل شانه این است آنکه پس از ایمان
 کافر شدند و با نکار کفری از آیات و باظهار اعمالی که منافق

کفر است



کفر است زیاد کردند کفر خویش را هرگز توبه ایشان پذیرفته

نیست در حالتی که بصدالت اندرند

این آیه در حق اهل کتاب مطلقاً مخصوص یهود است و اگر
 ارباب تحقیق بنظر دقیق بنگرند **اولاً** حکم بعدم قبول توبه
 ایشان نظر بعلم ازلی است بوخاست نخواست و سوء عاقبت
 احوال و بی حقیقتی توبه ایشان چنانکه نظایر این کلام در کلام
 مجید بسیار است که حکم باعتبار قبول در عالم ذر و عالم علم الهی است
فَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ و **وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ**
 نظر بعلمی که بقاوت بسیاری از جن و انس دارد میفرماید
 آفرینش ایشان برای جحیم است و اگر این فرمایش باعتبار
 علم ازلی نبود در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای جحیم



باینده هر آینه مستلزم حقیقت جبر خود محصور بود در

مثال بنی چون بقرائن بدانی که زید بصیحت پذیر نیست

و بحقیقت از مخالفت باز نکردد کوئی هرگز نپذیرم توبت

علم تو از قرائن با جوال زید مقتضی این سخن کردید در حالتی

که بحقیقت حالت حقیقه وقت نبودی و شود که از روحی حقیقت

باز آید و برستی پیش آید پس چگونه علم الهی بحال اهل ضلالت

و بقاء ضلالت و بی حقیقتی توبت ایشان مقتضی آن فرمایش شود

ثانیا دلالت کند بر آنکه بعد از ارتداد اگر از در توبه در آیند

در حالتی که بضلالت باقی باشد و هنوز در دایره معرفت

و هدایت در نیامده و در ایمان شان ثابت قدم نیستند توبه آن معتبر نیست

مکذوف آنکه بحقیقت دین جنیف یقین حاصل کرده و توبه ایشان از روی

معرفت و دانش ایمان باشد در خیال توبه ایشان بسته

مقبول



مقبول ~~مکمل~~ است جمله و اولئک هم الصّالّون که جمله

حالیّه است و لالت تمام ~~جمله~~ بر تمام مقصود دارد

مثال نپی عبده ابوق که از در انابت باز آید کوئی اگر بجا

باقی باشی و بقیه صدق نیائی و در توبت خویش ثابت قدم

نباشی و قدر نعمت ~~شانی~~ هرگز توبت پذیر نیست پذیرفته باش و اگر نعمه صدق دامان

و اگر کسی بالغرض توبه کند صدق دامان و ثبات قدم او را

توبت پذیر و مقبول است

کرد

شمول جهت شود

ثالثاً این آیه مبارکه از مشابهاست که با هر ادلی الامر

باید بحکم آیات رد شود و آیت سابقه که دلالت صریحه دارد

بر قبول توبه مرتد از علی و فطری از محکمت با الجمله بحکم

آیت رجوع بتشابه ظاهر سازد و زنی را که در دلهای پلیدی است

در بنی احسان بحکم قبول توبه مطلق



مرتدا از ائمه سالف و ائمه مرفوع

پس دیگر بقبول توبه مرتدا از ائمه سالف ^{عفو}

از ارتداد قوم موسی است

فَالْعَالِي وَاذْوَاعِدْنَا مُوسَى اَوْبَعَيْنَ لِبَلَّةٍ

ثُمَّ اتَّخَذْتُمْ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

بنی اسرائیل که بموسی ایمان آورده بودند و بقتنه سامری از دین

پیر و نرفته کوساله پرستی اختیار نمودند و بارتدادی

که رخ نمود باری سبحانه از ارتداد ایشان در گذشت

شرعیت را ازین حیث سبب کوفت که از هر شرعیت سبب و سبب

نزدیکتر است در حالتی که ارتداد بنی اسرائیل از پس ایمان

بعفو و غفران مقرون ^{کراهت} چگونگی توان گفت مؤمنین این است

که بحث





۱۱
۳۱



